

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۷۸۹۳

۴۵

۱۷۸۹۳
—————
۲۰۹۰۵۸



رای اسلامی
شرح احکام
حاجی محمد زین العابدین

کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۹۰۵۸
کتاب مجری: براد
مؤلف: عبداللہ
مترجم
شماره قفسه

۱
۱
۸
۸
۳
۳
۵
۵
۸
۷
۶
۰
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۵۱
۸۱
۷۱
۵۱
۰۸

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۷۸۹۳

۴۵

۱۷۸۹۳
۲۰۹۰۵۸



کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

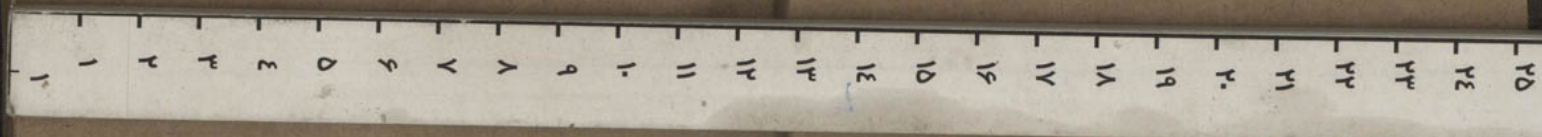
کتاب مجموعه: راحت العلوم، شرح لاصات
مؤلف عبداللہ بن احمد بن حنفی، محمد بن سید علی

شماره ثبت کتاب

مترجم

شماره قفسه ۱۷۸۹۳

۲۰۹۰۵۸



مجلس شورای اسلامی

۱۷۸۹۳

قَالَ رَبِّ آسِرْنِي النَّظْرُ إِلَيْكَ
 قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ النَّظْرُ إِ
 لِي لِحَبْلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْ
 ف تَرَانِي فَأَمَّا تَجْمَلُ رَبِّي لِلْحَبْلِ
 فَعَلَهُ دَكَاةً وَسَوْسَاءَ صِغَارًا فَطَمَأ
 نًا قَالَ سُبْحَانَكَ نَبِئْتُكَ
 وَإِنْ أَوَّلَؤُنِي حَلَسْتُ

١٧٨٩٣

٢٠٩٠٥٨

٥١	٥١٣	٥١٣	١
١٣٤٠	٢	٤	٥١٣٤
٥١٣	٥١٤٣ ٥١٣٤	٥١٣٤	٤
٥١٣	٥	٤	٥١٣٤



فقه الفرائض

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله وصحبه
 اجمعين اما بعد با اين رساله كه به دست من رسيد و در آنجا در مبحث شصت و نهم
 نزار شده است اين رساله را صاحب الفرائض ابو اسحاق ابن ابراهيم بن محمد بن عثمان
 الخافى از كتبهاى معتبره مثل ديه نهاي غير آن جمع کرده و اين كتاب را راجع اليه
 نام نهاده شده است و در مقدمه و مقدمه ديگر خوانده اند تا عليه السلام جمع بين الين
 كتابها با تصنيف کرده اند اما آنچه اهم است از آن چاره نيه است اين رساله در
 رساله آورده از فرائض و جهات و سنت و ادب و نحوه مسمي و حلال و حرام و غير
 اينست كه سر اين كتاب را طالع كه كاتب و مصنف و مفسر مسلمانان است
 و كسيه مددگار كند ميت اگر بار ابراهيم از موصوفه را بنود زبان را بود
 و اين كتاب در باره مبارك رمضان تصنيف نيست و از بحر رسول عليه السلام شصت
 پنجاه گشته كه اين كتاب تصنيف شده خواننده كويست و نوشته شده است
 انتا است **باب اول** اگر پرسند كه اول چه كيرنده فرض است و نوبت
 از عقل و بلوغ چيست بگو كه ساختن خدايت با بدانه خدايت عالم اعني اول است
 بهر چه چيست يعني شصت اما نه بوش بصيرت يعني پنايه چيست و حكم

يعني كويست زبانه فاقه بقدر حى است يعنى نيه است اما زكرا و بجا
 نيه است و نيه كى همه نيه كان زوى است مرسيت او فرزند و كونه است چيست
 چون پرسند كه ايمان چيست بگو كه ايمان قرار زبانه است و تصديق بدين يعنى اول
 زبانه كه حق كليت و محال رسول صلعم رسول است و صلح با نيه موافق است
مسيره چون پرسند كه بناى مسلماني چند نوع است جواب كيرد بچرخ نوع است
 اول كه شهادت گفتن كه **اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله** دوم بچهار
 ماه مبارك رمضان است و چهارم زكوة مال او است پنجم طواف كعبه
 كسى را كه استطاعت باشد زود و راحله و الله اعلم بالصواب **باب** چون پرسند
 شرايط ايمان چند است جواب بگو كه شرايط ايمان شصت است اول ايمان بخود
 حريم عظيم خاصه خدايت است و شصت حلاله خدايت تا راحله است پنجم
 حرامها كه حتمى تعالى حرام است پنجم از خدا خيالى ترسناك است ششم
 بر حقيقت خدايى و حقان و عقايد كردن كه هر كه حلالها حرمى است
 حرام داند و حرام راحله اند كه فرستد و نوبت با نيه است و حال ايمان
باب چون پرسند كه حكم ايمان چند است جواب بگو كه حكم ايمان شصت است

دو دنیا و یک آخرت ان چاره که درو نیست اول خون مسلمانان نخستین حجیم
مال ایشان را گرفتند بنام حق بیستم خدو عمری بخانیدن ایشان چهارم کجا بد
نابردن برایشان و انی که در آخرت است اتفاقا کند که عقبه کلید بر زمان را
جای در بهشت انداخته تعالی **بای** چون پسند که صفت ایمان کدام است
یعنی منم به چند است سبب بگو که گفت تا اول ایمان آوردن بخدای عزوجل
همه یک ایمان آوردن بفرشتگان وی موم ایمان آوردن بکتابهای وی پیام
ایمان آوردن رسولان وی حجیم ایمان آوردن ببدن روز قیامت شهادت
آوردن بر آنکه تقدیر نیکی و بدی نموده است از جهت موم ایمان آوردن نده که ناید
بعد از میرانیدن اما ایمان آوردن بخدای عزوجل است که ایمان اوری که خدا
عزوجل است و باشد و بود و عالم بنوده او بود قدیم است یک است که اورا
انبار نیست از روز فرزند منزه است بی نیاز است به هر چند کان بدان حجیم
چون خوردن نشانی که خدین و کربیت و بجا فرود رفتن و حتمالی از آنکه منزه است
اما ایمان آوردن بفرشتگان است که ایمان اری که فرشتگان بندگان خدین
عزوجل است روز بجا است حجت حجاز تعالی مشغولند یک است از عباد خدای اند
فرشتگان را نسبت کن بزمی و ماوی که در نهایت خویش ایشان بیج او بعضی

نعمان

فرشتگان از ان گاه که فرشته شده اند در کوه خدو بعضی بود بعضی
در قیامت و بعضی در قده اند و چهارم فرشته در کوه خدو بر سبیل و میکائیل و اسرافیل
و عزیران صلوات الله علیهم جمعین اما ایمان آوردن بکتابها است که ایمان بی
بهر کتابها که از آسمان نازل شده است همه حق است و شهادت و جمله کتابها از خدا
عزوجل و عمل کهن بقران فرض است و عمل کهن بکتاب نسخ است و چهار کتاب
مشهور است تورات که بر موسی علیه السلام فرو آمده بود و انجیل که بر عیسی علیه السلام
فرو آمد بود و زبور که بر داود علیه السلام فرو آمده بود و فرقان که بر حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله فرو آمده بود بدانکه قرآن همه چهارده سوره است
و شصت و شصت آیه و نوزده هزار و چهار صد و شصت کلمه است هزار و پانصد
حرف است و هر که قرآن را بخواند به هر حرفه و صدیک از برای او نویسد تا آخرت
اما ایمان بر رسولان است که بنده کان خدایند عزوجل فرستادگان حجیم
گفته اند همه حق است است آنچه فرموده اند فرموده است عزوجل و او
نکند اند و هیچ زان پیغمبر نبوده و در او است که زان پیغمبر باشد و نیز هیچ زان
از زمان پیغمبر ان زمان کرده اند زیرا که حتمالی ایشان را پاکد من فرموده است
و پیغمبر یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و پیغمبر غیر ان حجیم و در حق چنان بود

هزار و شصت و نود

که اگر بماند چاره نظر کردی روی مبارک از آن پاره خود بر نموی رسول
 بلند بینی فراخ چشم و پوسته ابرو و سیاه چشم بوده اند و یا چشم مبارک نیک سیاه
 سفید چشم آن حضرت نیز نیک سفید بود و هر کس دست او دست و فراخ بود و سر
 کف لیلین سخاو بود و تنگ کف دلیل بخلت و در سوال عیال و غیره
 و عیال بسیار بود و عیال طلب بسیار بود و در سوال بسیار عیال بود
 و حیره آن حضرت چندان بود که در شمار نیاید یکم حیره آن بود که ماه را یک شارب میخورد
 کردی در حیره آن بود که هرگز کس بر تن و روی مبارک او و جانش او نمیخورد
 آن بود که کافران و کوفه های زهر آلوده کردند و پیش رسول علیه السلام آوردند
 رسول صلی الله علیه و آله دست دراز کرد که نهان کوفه سفید بر آن بخورد و کوفه
 در سخن آمد و گفت یا رسول الله ما کل منی فانی مسموم یعنی ای رسول خدا من خوردم
 زهر آلوده اند و کافران میخوردند که تر از سر دهند و حیره دیگران بود که از زمان
 سنگ خارا درخت خرمی باران و در حال خرمی که در حیره دیگران بود و طین علی اللعین
 مرکز ویرا بازی ندادی اول اینها و صغی اند بود و آخر اینها محمد رسول الله
 اما ایمان آوردن بر وقت است که ایمان آری که در قیامت است
 و داند قیامت چیست کسی نیست که بگوید که نیست کافر شود و این خود است

حکم

چنانچه حضرت سجاد در قرآن مجید خود یاد کرده است که ان لب نعمة
 اینه لاریب فیها معنی این ایمان است که بکسی که روز قیامت نیست
 و داند آن و بی حاش شک نیست اما ایمان آوردن تقدیر نیست که ایمان آری
 و عقدا کنی که سر چه از بنده و وجود اید از نیکی و بدی تقدیر ندای عزت
 اما نیکی نامر الله تعالی است حکم او بوشیت او و تقدیر بحسب او و برضا
 او است اما بدی نامر الله تعالی و حکم او بوشیت او و تقدیر او است اما بخت
 و برضای او است اما تقدیر اعتقاد است که در بخت نشاید که نیرا که غفرا
 در وی راه نیست تقدیر دایمی ایمان است که سر کرد وی فرود شود که کج
 چنانکه بعضی همان گفته میکنند که تقدیر شده است که این نامه از مادر
 و مارچه چهار است که این کنی را کنیم اما این نه غلط است طاعت سر چند تقدیر
 شده است که نه از بنده و وجود اید اما بجزر حقیقتی تا قانده را اختیار داد
 که میشاید و می تواند که کنه را کند و نیز اختیار داده است که بنده خیر اراده کند
 خیر میکند و شر اراده کند بشر می کند اما ایمان آوردن بنده کج آن بجز
 میرسانیدن است که زنده خواهد کرد و در میان را و پر ایمان را و در شکران را
 و پرندگان و چرندگان و جمله جانوران را احوال را حسب او و امر او است

از برای هر فرقی ممتنع سوال کند که از کجا آورد و بجا خرج کند و در وقت
 القضاة اول عمر خود نفر کند و باشد او را از وی سوال کند که بگوید چه فرقی
 یا بصیحت و ذره در وقت است و در عقیده النجاح آورده اما غایب است
 نیز زنده کردند و سقط از او کند که اها شده از شکم مادرش فرزند که از رحم
 مادر افتد و نور صورتند است به صورت خود در آن و جان در وی پدید آید
 و او را زنده کند از برای این من نماند که در مقام جسد آورند بلکه از
 برای آن زنده کند که مادر و پدر را شفا کند و الله اعلم بالصواب **باب** معتم
 چون پرسند که در وضو چه چیز فرض است آب بگو چه چیز اول فرض است
 از شستن گاموی پشانی تا زیر رخ و ازین زخم گوش تا بان زخم گوش و کف
 شستن آلتین با آب سرد و چار یک سر مسح کشیدن چارم سر چار
 شستن آلتین با آب سرد **باب** شستن چنانچه که در وضو چه چیز
 سننست جواب بود چه اول سر و دست آلتین با آب سرد مسح کردن
 و مسواک باید که از چوب تلخ باشد و سبزی چون انکشت و درازی یک
 پلیست اول دست بشوید بعد از آن مسواک کند بعد از آن در دست کند
 و نماز که با مسواک باشد فاضلتر باشد از مقدار که با مسواک باشد در مسواک

و ده فایده اول شستوی خدای خود جل است هر یک دو روز یکبار است
 سوم خط زبانه شود چهارم بلغم را بر دیم و من را شوی کند ششم خدای
 برکت بر روی او کند هفتم جان کند بر وی اسان کند هشتم عذاب کند از وی
 بر درازد نهم و در میان خدای حجت کلام کند و نهم هفتم است و تقا او را
 از عقاب او بر نگاه دارد این مالک ضعیف است و نهم است یکند که رسول صلعم
 مرا چند آن با لنگه کرد و در کون مسواک که مرا کاشد که هرگز نماز با مسواک
 در تنبیه سیم ز سندن وضو مکینه است یعنی بسم الله العظیم و الحمد لله
 وین الله چهارم آیه و ناکه آن پنجم در بینه کون ششم است با کون
 هفتم مسح گوش کون ششم حضور شایسته نهم ریش را خدا کون نهم
 نهم شستن پا را خدا کون **باب** نهم چون چند که در وضو چه چیز
 جواب کون شستن چیز اول در وضو کون نهم حضور ما را پیش نهم مسح کشیدن
 چارم ترند نگاه داشتن یعنی اول شستن در هر چهار شستن تمام زبانه را
 استه کون شستن مسح کون **باب** دهم اگر پرسند که در وضو چه چیز
 مکروه است جواب بگو شستن چیز اول این است چه در ناکه کون محرم است
 سخن نهم در حال استیجار و عورت و حیض نظر کون چارم این خود را در ناکه

در وقت نماز با مسواک
 در وقت نماز با مسواک
 در وقت نماز با مسواک

پنجم در جای ششامی که ششم بیست است را نشانیدن **باب** یازدهم که
 پرسند که در وضو چند چیز است جواب که شش چیز اول وضو را زاید از شش است
 هر یک بول در آن سیم غایب در آن چهارم پاک کردن کتفین پنجم آب بسیار
 ششم عورت را پیش هم برهنه کردن **باب** هجدهم اگر کسی نافرمانی وضو چند
 چیز است جواب که بگویم چند چیز است اول یک دو آن هر یک خوانند آن سیم بول پاک
 غایب پنجم پیش ششم و پس ششم که چون پیری و مان باشد از سر که بشاید
 مگر بگویم که خاک صاف باشد چند پیری و مان باشد وضو را تباها بخند و پیری و مان
 آنقدر آری که در آن بتواند نگاه داشته شود که بگوید زده باشد و خوب که در نماز
 ناقص وضو نیست بهر حال که باشد یعنی بسته باشد یا نشسته یا قیام کرده یا در سجده
 نباشد آنهم یک متناهی در سیم و یو اکی یازدهم مدی هر از دهم و دوی و مدی یک
 غلیظ آب مانند اب می که پیش از بول بعد از بول بیرون می آید غسل و دست
 اما وضو را تباها که سیم و دهم چهار دهم اصناف یازدهم زرد است ششم
 مباشرت بلان و مباشرت است که زن وضو برهنه بشود و باندام نهادن
 معاندان معانی زن مسکن کند اما دخول نشود و انزال نیز نشود زرد اما ششم
 وضو تباها نشود اما دوی بر این است که وضو تباها شود و هفدهم خنده هفدهم است

چون در نماز باشد نماز و وضوی او تباها شود بشرط آنکه نماز کند اما اگر تباها
 و اگر گوید که در نماز بخندد بخنده هفدهم نماز وی تباها شود وضوی وی نماز
 بخنده هفدهم تباها شود که در وی کوع و بچود باشد اگر کسی در نماز خنده هفدهم
 کند وضوی او تباها نشود زیرا که نماز چهاره کیفیت نماز نیست بلکه دعای
 در حق مرده و خنده بر سر نوع است اول هفدهم هر یک وضو یک سیم و خنده هفدهم
 است که هر که پیش او نباشد شود و با این هم نماز هم وضو تباها شود و وضو
 است که خود بشود و کسی که نزدیک او نباشد شود و با این هم نماز تباها شود
 اما وضو تباها نشود و خنده هفدهم است که دندان سفید کند اما او را خود
 نشود و با این هم نماز او تباها شود و وضوی او تباها شود بعضی علم خنده
 هفدهم را که که پیش شمرده اند باید که حذر کرده شود و خنده هفدهم را در مسکن
 شمرده اند اما حضرت بخارقالی در قرآن مجید خود خبر داده است که فلیضحکوا
 قلیلا و لیکوا اکثرا یعنی معنی این این است که مسلمان بخندید کم بکلیه بسیار
 میاید که از خنده هفدهم حذر کنید که کسی که بزرگ است **باب** هجدهم که اگر
 که در وضو چند چیز است جواب که چهار چیز اول بعد از نماز شستن
 هر یک در وقت شستن بر وضو دعا خواند سیم بعد از آن نماز بر این است

چارم آنکه برای خود بشنید تا در نماز شیطان لعین وسوسه نکند
 اگر پرسند که در وضو چند چیز واجب است جواب بگو که شستن چیز اول بعد از آن است
 خود پوشیدن چرخ میماند وضو ترک سخن بگویم آنکه در آن پیش از آن است بدست
 چهارم بدینچه افشایدن چشم پشت تاب قبل از روشن شمر روی با شام است
 ناکهون **مسئله** اگر پرسند که آب شستن در وضو واجب است جواب بگو که شستن
 است اول وضو شستن چهارم شستن چهارم شستن چهارم شستن چهارم شستن
 بر جاد نوح است اول بعد از شستن از حیض سیم از نفاس چارم چون نجاست است
 از مقدار دوم باشد اما جواب است که نجاست مقدار دوم باشد اما است
 است که کم از دوم باشد اما است که بول کرده باشد نجاست که سرد کرد خود
 بشوید اما احتیاط است که در شکافه شام که بول ترشح کرده بشوید
 باید از جهت احتیاط استیجاب کند و سرد کرد را بشوید اما بعت است که
 قی کرده بشوید یا خون پنی قه باشد و یا رگ زده باشد و یا حجامت کرده باشد
 و یا بادی پران مد باشد درین همه صورتها بدست که استیجاب کند **مسئله**
 اگر پرسند که استیجاب چند چیز است جواب بگو که هفت چیز اول خاک کجیم
 بشوید دوم کجیم سوم پنجه پنجه ششم بر یک مضمون **مسئله** اگر پرسند

کاسی

که استیجاب چند چیز است جواب بگو که هفت چیز اول بجا خدیم بر بخل سیم
 بد تا حد قطره معلق سیم بر یکین شستن مطهر است شستن شستن شستن
 نهم تیره خود و سیم استخوان **مسئله** اگر پرسند که در وضو چند چیز فرض است
 جواب بگو که سه چیز اول بجا در آن کجیم آنکه بپوشیدن سیم آب کجیم
 رسانیدن چنانکه پنجه میکوی خشک مانده اگر زیر میکوی خشک مانده بجان
 جنب مانده چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند تحت کل شتر
 جنباید یعنی میفرماید که زیر سر من نجاست است پس باید که مسلمانان ایستادند
 وقت غسل نجاست را در گوش کنند و اگر در میان نجاست چیزی مانده باشد چون
 و غیر آن چنانکه عورتان در وقت حیمه کهن میانند ایستادند در وقت
 فرض است اما در وقت غسل کهن احتیاط اولی است **باب** نوزوم چون پرسند
 که غسل چند چیز است جواب بگو که پنج چیز اول است شستن شستن شستن
 سیم وضو شستن چهارم شستن از اعضا خود و کهن پنجم تن را بشوید شستن
باب سیم چون پرسند که غسل چند نوع است جواب بگو که چهار نوع است
 سیم سیم سیم سیم چهارم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 جمیع سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 جامع سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم

تباہ میشود و این مسجود بر در بزرگ کیان است **باب** بیست و پنجم در بیان
 غایت حد مردان و زنان بدانکه پس چون چهارده ساله شود جفت بیابان و بعد
 از آن زن را حامله کند یا آب منی پند صاحب ترغ حکم کند بلوغ و بیج حتر
 چون ساله شود و بعد از آن آب منی پند یا حامله کرد و در آن دختر بالغه کرد و با هم
 علم و اگر این عکاس پیدا نشود درین اختلاف است نزد یک امام است چون پس
 شده ساله شود و دختر مضاعف ساله شود حکم کفایت ایشان در نزد یک امام
 شافعی صح و امام محمد و امام ابو یوسف صح چون دختر نوزده ساله شود حکم کند
 ببلوغ ایشان و قوی این است **باب** بیست و ششم در بیان حد حیض
 سه شبانه روزه است و اگر حیض ده شبانه روزه و در خون زن کمتر از شبانه روزه
 یا بیشتر از ده شبانه روزه است آن خون حیض نباشد اما خون آن خاصه حکم مایه دارد
 باید که درین حال نماز بگذارد و در روزه بدارد و سوراوی طمعی است و روا است
 تباہ روزه است و اگر او ایمان نیست اگر زن ده روز خون میدوید و نوزده روز
 نکند است که باز خون دیدن چون حیض باشد اما علی است و اگر زنا را عادت
 روزه است مثلاً یکبار پنج روز پاکت باید که نماز بگذارد و نباید استامفت
 روز شود زیرا که عادت او کشته و این نیز مسلم ابو یوسف است اما قوی قول

مر

اوست بدانکه رنگ خون حیض نهنق نوع است قیاس و شرح در دو روز نهنق
 و سیاه رنگها کثرت زیاد است خون حیض است و اگر در حرکت شش ساله باشد از خون
 با اتفاق همه علما آن خون حیض نباشد و اگر شش ساله درین اثناست اما اگر در
 نوزده ساله باشد و خون پند با اتفاق همه علما آن خون حیض نباشد و آن دختر بالغ کرد
 اگر پرسند که زنان را تا یکجا سال خون حیض میاید جوایه که علماء درین اصلا کرده اند
 بعضی گفته اند تا پنجاه و پنج و بعضی گفته اند تا بیست و پنج این نهنق است
 و دیگر زن آن خون حیض نمیاید و چیزی جز است که زن این را نیست که بجا آورد
 بسیار که نماز بگذارد و در روزه بدارد و سوراوی طمعی کند و طوطی کند و دست
 بمسح نهد و مسجد رفتن و دوران خواند یعنی اینی تمام اما اگر سجده است
 و بیاد عا حوا ندر روزه است و فصل است که نهنق که حیض باشد پس منوم سازد و در روزه
 مصدر روی بقیانه نشیند فهمه تا بگوید که سبحان الله حقیقت است تا مسکنند ام
 در اشحیح نهنق حرام کند چنانکه مفسر صح که روزه باو این حیض نهنق را بجا است
 که باو یا یعنی حوا رضی الله عنهما در شش نهنق که نهنق و زمان که در حیدرالی بن
 بدین حد که شمار کرد و نهنق که نهنق و زمان که نهنق و زمان که نهنق و زمان که نهنق
 مرد جهان ملاحظه **باب** بیست و هفتم در بیان حد حیض و آن که



ایضا
خدا افراز و المطلق
از امر حقیقه است حکم ملک تعلق و شرف

پاک نشود از اولی که من حرام است نیز از انفس قریب تر از حالت حیض و نفاس
خجست که بعد از یک پدید می شود و اکثر نفاس پس شبانه روز است و اقل او را حیض است
زیرا که در هر حال چهار دویم در جای کثرت و انما چون از چهل روز بگذرد آن چنان
استیضای او اگر زن چه کرده کمتر از چهل روز مثلا بده پروتیا روز پاکت و بپایه که
نماز بگذارد و منتظر نباشد تا چهل روز بگذرد و بعضی عورتان کمتر از چهل روز
پاک میشوند و نماز نمیکند از روزی که میگذرد و این از جهت او که حیض است
و حکم زن نف حکم زن عاقل است مگر اگر صورت پیدا شده باشد با حکم زن
دارد و اگر صورت پیدا شده باشد حکم زن عاقل دارد و سقط کچه نارسیده
گویند که از نماز قاضیه **باب** **پوشیدن کبریا** که در کوه خا خند
فرض است جواب بگو که چاره هر چه هست بیرون نماز است و صحت در اندرون
اما آنست که در بیرون نماز است اول آنست که یک جای پاک نمقدار که در آن
و سر خود را بستیم پس پاک چارم جامه پاک خیم نیت چنانکه در نماز پیشین است
و نیت بدل فرض است بر آن سجده است که اگر در اول میدانند که نماز پیشین است
و بر زبانش وقت نماز نیت کرد نماز پیشین در باشد و سهو زبان زبان در
نیز اگر نیت ال معبر است ششم وقت اول وقت نماز باشد از چنان صلاقی بد

و

صحیح صادق سقیمت هم که در کراهت انسان پدید آید وقت نماز باقیست تا بر آن
اقبال و اول نماز پیشین چون اقباب بر کرد و نماز زمان نماز باقیست که سائر حج
چو چندان شود و خسرایی اصلی و از زمان اول وقت نماز یکماید چون اقباب فرود شود
وقت نماز که بیرون شود نماز تمام در لید و نماز تمام باقیست شوق غایت شود
نیز تمام بیرون شود و نماز خفتن در آید و شوق سفید است که بعد از سرخی پدید آید
بر قول امام **ع** بر قول امام **ع** و امام **ع** و امام **ع** ابو یوسف رحمه الله علیه ششم حق آنست
چون و سرخی غایب میشود نماز خفتن در آید و در کراهت آورده که قوی قول امام **ع**
و نماز خفتن صحیح باقیست ششم قلم است اما صحت که در درون نماز است اول
بگردد و اگر آنکس تحریم گویند زیرا که سر بیساج است از نماز چون خوردن و بیساج
و سخن گفتن بعد از تکبیر حرام است بجز در تکبیر اول که قیام یعنی بر پای ایستادن
و قیام آن مقدار فرض است که در آن قرآن خواند و این قیام ساکن است مگر عند
باشد و بعضی عورتان در تابستان در تمام نماز نشسته میگذرانند و این در
و قیام در نماز فرض است نماز فرض هیچ حال و نیت که نشسته بگذارد و بعد
باشد سیم قرآن خواندن مقدار یک یا سه بطول یا سه اقصیه بر قول امام **ع**
یکلیت کوتاه مثل صلوات و قرائت در نماز فرض است و قرائت در هر رکعت اول است

اول پیشین مجیم عصر چارده سوره نهم نهم سوره تلاوت و آنچه که در نماز است
 اگر یکبار بگذرد کند نماز او دست است و لی انقضای و اگر سه مرتبه کند
 و یاد کرده است بجزن جسم بود **باب** سی ام اگر پرسند که در نماز چه چیز است
 جواب بگوید چیزی اول دست بر آوردن تا زنده هر که پیشین دست است در بالای
 چپش را در زیر ناف و میان را و زان را بر روی زمین نهادن مجیم جانک الله خدایند
 چهارم عود و ما بقیه گفتن پنجم ابعص الحرس ارجیم گفتن ششم این گفتن هفتم صبح
 لمجد گفتن امام هشتم عقیدت را بنا کرد گفتن و کسی که تنها نماز میکند
 هر روز یکبار نهم کبیر رکوع گفتن دهم سبک جان لبی لاعلی گفتن در سجده
باب سی و یکم اگر پرسند که در نماز چه چیز است جواب بگوید شش چیز
 اول آن که تکیه اولی و جهت صحیحی تاس المشرقین خواندن مجیم از این جهت است
 زیاده خواندن مجیم رکوع و سجود زیاده از سه بار خواندن چهارم در آخر نماز
 دو خواندن پنجم نصف اول یا نکاه شدن ششم در دست بردن امام استبان
 هفتم در می خاز چهار رکعت فرض سون ناخواندن تم اگر فرض باشد و صفا اول
 استن **باب** سی و دوم اگر پرسند که در نماز چند چیز نهی است جواب بگوید که
 شش چیز اول تقدیر و عقاب امام قرآن خواندن امام ابو یوسف رح که نهی است

که

کسی را که در وقت امام قرآن بخواند که در سن او در سن یک کند مجیم در نماز چه چیز است
 نهی است پنجم نماز سه گانه اردن چهارم در نماز چهار تا ششم پنجم بجای خود باز کردن
 ششم در آسمان که زمین معقم سر او نماز فرود بردن تم سزای یک بر آوردن تم خود را کش دادن
 دهم دست بر بر تنی که در وقت رسول علیه السلام فرموده است که هر که پیش از
 امام سر برآورد و بنهد چون سجده تمام دوم از قبله برکنید اندر او مانند سر
 در آتش سیزدهم یک غشاک از سجده که هر که در چهارم در سجده که چون یک
 نشستن نهم پیشین استن **باب** سی و دوم اگر پرسند که در نماز
 چند رکعت است جواب بگوید که پست چیز اول هر چه دست را تا سر بر آوردن در نزد
 تکبیر اولی مجیم مقابل صورت نماز کن مجیم سر بر زمین نماز گذاردن چهارم جای مجیم
 در وقت سجده کون چشم خاک از سجده که هر که در ششم بر سجده دستا سجده کردن
 هفتم سگ را بران انداختن ششم موی سر که زدن نهم چشم را بر هم نهادن
 دهم سگ از امام سجده سورا آوردن یازدهم چون امام بر بلند می مقتدیان در
 جای پست باشد سورا زدیم چون امام در جای پست باشد و مقتدیان بر بلند باشد
 سیزدهم خمیازه دست بردن بعد از چهارم دهم در تکبیر نماز گذاردن
 پانزدهم در جای که شتر و کوفتند ان یا میخواند نماز گذاردن در مجیم است

هفتادم در خانه که در پیشان میفرستد باشد نماز گذاردن هجدهم بام طویل نما گذاردن
 هجدهم بام هزار نماز گذاردن تم در کورستان دو کام و بام خام نما گذاردن
باب سی و چهارم که پرسند که چند طایفه اند که کلمات ایشان در وقت
 جواب بگو که یازده طایفه اند اول کسی که در نماز باشد هر یک کسی که در سجده
 سیم عربی یعنی انگلیس نداند چهارم تا چون کسی علت بر سر دست باشد
 ششم کسی که بول روی غالتنه باشد هفتم هر چه کسی که کلمات او در این
 رتبه باشد هشتم هر که در فم تم کسی که شراب میخورد یا زودم
 که در وقت نماز **باب سی و پنجم** بدانکه هر روز حضرت سید جان تقی
 بردن مومن میبست تا نظر حجت میکند فاما کسی که زود طریح بازو این
 نظر نامی حجت او را هیچ نصیحت قال النبی صلی الله علیه و آله من لم یحب التزو
 و الشطیخ فکانا غس بید فی دم الخنزیر صدر و بد عالم سر و او لا بدی دم
 صدر صفت صف خستین هر چه سر اما روی و لضعی میوی و الیل ادا سخی
 بر کزین حضرت منان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله میفرماید که هر که زود
 و شطیخ بازو چنان باشد که دست خود را چون چوک آلوده کرده باشد
باب سی و ششم در بیان بجهت سهو بداند چنان سهو است که در این

تا آخر وضو و تا آخر وجب ترک واجب سجده و بعد از آن و علماء گفته
 که در وقت بعضی گفته اند که بجهت دست تمام و دو بعد از آن سجده که در این شما
 گذارت و اما درست تر آنست که در وقت و چه روی بر این است **باب سی و هفتم**
 در بیان سجده تلاوت بدانکه مواضع سجده اینست اول المص ای که اول سجده چنان
 الذی اسر میم حج فغان طرس الممنزیل حم نیزیل و التمج اذ استقامت
 ۳۱ اقراب سجده تلاوت است بر بنیاد و نیت کند و عین است که در روز نیت
 و سه بار سبحان فی الاعلیٰ سمعنا و طنا غفرنا ربنا و الی اللصیر **باب سی و هشتم**
 در بیان نماز فرج چون کسی میم باشد و غم کند و میان او و غم شسته فرج با
 و اگر در کوه است شانه شبانه روز چون در ظهر خیزد و در او در او در او در او
 بخورد و اما بهتر است که در روز چهارم حضرت جانه قادر قرآن مجید یاد کرده است
 و ان تصور و اخیر لکن یعنی نتر است که در سفر و روزه بداید اما باید نماز چهار گانه یا
 هر گانه که در بعضی چهار رکعتی هر که کند که در اول نماز پیشین و حضرت وقت نماز تمام
 هر سه رکعت تمام بگذارد و اگر نماز چهار گانه کند از دو ساعت تا پنج ساعت
 تا شش خورشید باید که در جای نیت قامت کند که نتره روزی خواهد پیشین
 میقت **باب سی و نهم** که پرسند که شرط نماز چنانچه چند است اجاب بگو که

۳۶

۳۸

ششین خزان اول صومعه و در ششم خلیفه چهارم سلطان پنجم اذن ششم شصت
باب چهارم که پرسند که وجوب نماز جمعه چند است جواب که هر وقت
 اول که در روزی که برزین نماز جمعه نیست مجرب بر از روزی که بر بنده نیست پنجم عقل
 زیرا که بر او نیست چهارم بر آنکه بر او که بر او که نیست پنجم بر آنکه بر او که بر او که
 جمعه نیست پنجم بر آنکه بر او که بر او که بر او که بر او که بر او که بر او که بر او که
 نمانانی نماز جمعه **باب** پنجم که در میان آنکه نماز جمعه را چگونه باید کند
 اول که در سجده و ایستادن رکعت تحمیل است که در وضو بکند و در وضو بنشیند چون بناگاه
 سنت جمعه را مسأله می نماند که بر خیزد و چهار رکعت است نماز جمعه بکند در دو چو
 خطم از سبب طاعت شود هر رکعت نماز جمعه افتد که در فرض نیست که در وضو
 و بعد از آن چهار رکعت است نماز جمعه بکند در دو بعد از آن چهار رکعت فرض آخر بنشیند
 بر پشت نیست کند و بخواند بعد از آن هر رکعت نیست سنت جمعه بکند در دو روز نماز
 اخلا بسیار است اما آنچه در کافی و بهار و بدایع آورده است پانجم و بنده از محمد
 و استادی ولی الدین اعماد علی اعنی مولانا ابن الاسم بر علیه اللطف و اللکر مولانا
 جلال الدین محمود ما مشاهد این فقیر از زندگی ایشان چنین استماع دارم و این نیز
 از استاد خود یعنی مولانا الاعظم ابن مرحوم مولانا شمال الدین ابن محمد سمرقندی

السلام

استماع دارد که نماز جمعه را چنین باید کند که در روزی که یقین از هجرت بر او نیست
فصل در بیان نماز عیدین یعنی نماز عید رمضان و عید قربان و عید
 رمضان باید که هر وقت سنت بخار و او را حج روغن شود باید چه نماز کند
 هر یک غسل کند و صدقه فطرا دهد و چهارم مسواک کند پنجم بوی خوش بکند
 ششم جامه پاک پوشد هفتم در راه عید کاه تکبیر است که در نماز عید رکعت
 است چنین نیست کند که نیت کرد که نماز عید هر رکعت نماز عید و اگر عید رمضان
 نیک کند و امانت و نماز عید سه بان را عید اصحی نیک کند و اگر عیدین نیک کند و اگر
 تکبیر است شصت تکبیر گوید و بعد از آن شایعی سبحان الله گوید
 و بعد از آن بقراءت مشغول شود تکبیر در رکعت پنجم بعد از قراءت گوید و بعد از آن
 بر کوع رود و اگر عید باشد که نماز عید رمضان در روز اول خواند که در دو روز نماز
 آداب سیم روز و شب و شنبه طهایی که در روز است نیز اینها و هجرت بیکر خطبه که نماز
 جمعه خطبه است بنام نماز عید قرآن مثل نماز عید رمضان است اما بقدرت
 که سنت است که در عید قرآن انقدر رون دارد که نماز عید کاه باز آید میاید
 که در راه عید کاه تکبیر بلند گویند و نماز عید قرآن تا سه روز در وقت خواهد شد
 و حوالا بسیار است و این تشریح تکبیر است و لام تشریح در وقت است و روز عید

و سه روز بعد از عید نماز که در روز آخر که پیشتر نماز باشد باید که بکشد
باب چهل و نهم در بیان صدقه فطر بد آنکه صدقه فطر کسی و همت کسی
 از او باشد و مسلمان با و نصاب آن مال است باشد و نصاب آنست که در وقت فطر
 برون از سر یکدیگر می نشینند و بی که سوا می شود و بی که پیشتر و سگ که دارد و
 بنده که دارد و رخصت می کند بجز از اینها که سپان یکم اگر صدقه و سگ که باشد صدقه
 فطر بر او بیاید و صدقه فطر آنست که در هر کس که در نیم و پنج استار است
 خراسان و از خود هر چه باشد من بکشد و صدقه فطر از هر نفس خود بدو از بر آن
 که دارد و از هر فرزند که طفل و در آن که اگر توانک باشد از مال وی بدین
 و از بر آن زن و بنده که از برای تجارت باشد و از برای فرزند یکترب لغ باشد و از برای
 مادر و پدر و برادر و خواهر و بنده که در یک صدقه فطرت اما اگر کسی پیش از عید
 فطر بدو در آب یا نه در این اختلاف است بعضی گفته اند که در نیمه آخر وقت و بعضی
 گفته اند که در دهمه آخر وقت و بعضی گفته اند که در همه ماه روز و منوی بر این است
 و اگر کسی صدقه فطر تا آنجا که در این وقتها که سپان گویم و در روز عید تا آخر وقت
 و روزه وی میان آن زمان و در این وقت **باب** چهل و نهم در بیان
 بدانکه هر که در وقت فطر باشد قریب نیز و باشد و باقی از هر نفس بدو از بر آن

و اگر

و اگر در وقت که نماز می کند از نزد قربانی بعد از نماز کند و اگر در وقت که نماز می کند از
 صبح که روشن شود قربانی و با او در روز عید نماز روز بعد از عید باید که قربانی
 کند و اگر خود نتواند باید که با کجا حاضر باشد زیرا که رسول صلی الله علیه و آله چنین کرده
 و قربانی از سه نوع است با از کاه و کوسه و شتر و میشش ماهه باید که در وقت
 در ساله و اگر چهار ساله و کوسه یکسپار لنگ باشد بسیار از آن باشد و یا هر
 کوشن مین باشد و یا چیتش کور و یا دمش بریده باشد از پنج و یا یک گوش او
 بریده یا این همه که سپان یکم قرآن است باید و اگر یک شاخ باشد و یا که برین و یا
 خصا باشد جای و یا نه جای و بدان است که علف می تواند خورد و نیمه فطر باشد
باب چهل و چهارم در بیان آنست که صدقه فطر آنکه چون شکست شود و باران
 سبک است که نیمه هر کس بیرون نیند و هر جوانی و زن و نوکر امیر و سپه و صبیح و
 بد عا و نسام مشول شوند و بعد از آن هر کس که نماز کند و تمام سگ است
 بلند خواند بعد از آن دعا کند و صدقه و مند و از گناهان توبه کند تا یاد هر نفس
 تعالی باران بد **باب** چهل و پنجم در بیان کسوف یعنی چون آفتاب که چون
 آفتاب بکشد باید که مسلمانان هر کس نماز کند از یکجا است اما امام قرائت است
 بخواند و بد عا و نسام مشول شوند تا آفتاب برود و چون توبه بکشد باید که نماز

کونفند لازم بود **باب** پنجاه و نهم در بیان آنکه زق بکند باید و او چون پسند
 که نکوهه بچند طایفه نماید و جواب بگویم هفت طایفه اول مکاتیب است که میگویند
 حال صحت چهارم این است پس پنجم ششم و هفتم رقبه اگر کسی نکوهه عبادت
 مسجد صوفی کند یا بکند یا بگوید که این مسجد را در روزی که در آنجا بود روزی که
 به طایفه که بیان کنیم باید داد و در این چیزها باید دانست **باب** پنجاه و نهم
 بیان چیزی که در آن زکوة نیست مردارید و دریا و قوت بره و کوسا و پیر
 اشترو حایه و حار و تر درینها که بیان کنیم زکوة نیست **باب** پنجاه و نهم
 روزه چون پسند که در روزه چند چیز فرض است جواب بگو که هر چیزی است
 هر چه باشد استادن ز خوردن و آشامیدن پس از ستادن از جماع کردن
 صبح تا شام **باب** پنجاه و نهم چون پسند که روزه چند نوع است جواب
 بگو که بر چهار نوع است اول فرضی که در شب نفل چهارم است اما فرضی
 ماه رمضان است خواه او خواه قضا اما واجب نفل نذر و عتکاف و غیر آن اما
 نفل مثل روزه زیادتى که میسازند برای تو ایستادن چهارم سوره است
 که روزه در آن است که هر که در آن پنج روزه دارد و عیاش باشد اول روز عید رمضان
 حرام روزه قربان سه روز بعد از آن **باب** پنجاه و نهم در بیان روزه

د کصا

که قضا لازم شود اما کسرت لازم نشود زان ایضا و نفل و کسی که نیکو است
 و کسی که زن خود را بوسه زند و می بیند و کسی که در شب چیزی خورد بجان آنکه
 سحر است و تا نگاه روز بود و کسی که سریش است که کسب سحر است و کسی که قی
 یا بعد از چیزی بخورد که غذا بنوشد مثل شکم چوب غیر آن درین همه صورتها
 روزه را قضا کند اما کسرت نیست **باب** پنجاه و نهم در بیان آنچه روزه
 از آن باطل نمیشود و بدانکه چهارده چیز است که روزه از آن باطل نمیشود اول
 چیزی بخورد و بنوشد چیزی که نفل است و کسی که در شب چیزی خورد و کسی که در شب
 چون چیزی خورد و در شب چیزی خورد و نفل طعام بخورد ششم چون زن نزد شوهر
 جماعت کند ششم چون سواک کند ششم چون آب بشوید و در آب دهان خود
 کلوئی آورد و در روز چهارم کوار در کلوئی آورد و در روز چهارم کوار در کلوئی
 چون احتلام افتد چهارم چون زن خود را بوسه زند درین همه صورتها روزه باطل نمیشود
 و اگر کسی ماه رمضان آن خود را بوسه زند و آب شستنی است که خورد و اشک
 وارد او کرد کسی که در شب چیزی خورد و در روز آب آشامید و در روز چیزی خورد
 قال النبی صلی الله علیه و آله من قبل غلاما مشوقا عده لیل الف عام رسول
 کونین بهتر است تعلیم و تربیت از چیزی که در شب چیزی خورد و در روز آب آشامید

بجست انسان با نماز غیبی یا نماز سجده اگر بپایند یا نه از جانب رسول الله
 است که در سجده نیت اعتکاف کند و بعد از آن مسجد رسول کند و نیت
 و بعد از آن مسجد اقصی و اگر اینها میسر نشود باید که نیت اعتکاف در مسجد هر یک
 و اکل و شرب مسجد و آب و خواب نیز و آب و بیع و شتر نیز و آب و بیع و شتر
 نیت **باب** شصت و نهم در بیان آنچه حج بر کفر فرض است بر همه مسلمانان از مردان
 و زنان حج استطاعت است با تمام ائمه و استقامت است که مالک را در اوطار
 که مقصد و رفتن آمدن و در آن کذب و عیال و در آنجا نه خود را با **باب**
 شصت و نهم در بیان شرایط و وجوب حج اعتکاف بوده تا اول آنکه حج
 یعنی آب تویاری عقل چهارم بلوغ پنجم اسلام ششم عقل هفتم سن اشد ششم
 تمام راوی و تمام کردن شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
 نکند و بعد از آن در هر دو در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 و هر که نیت عاقبت **باب** شصت و نهم در بیان آنچه حج بر کفر فرض است
 جواب بگویم اول طواف فرضی و نیت طواف است **باب** شصت و نهم
 چون پرسند که در حج چند چیز است جواب بگویم شش چیز اول نیت حج
 میان صفاد و در کعبه و نیت در آنجا و نیت در آنجا و نیت در آنجا **مسئله**

ص

شصت و نهم چون پرسند که در حج چند چیز است جواب بگویم شش چیز
 اول نیت حج دوم طواف سوم سعی در کعبه و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 احرام بر چند نوع است بداند که احرام بر سه نوع اول احرام حج تنها دوم احرام
 تنها سوم حج و عمره هر دو با هم **مسئله** شصت و نهم در بیان آنکه در حج
 حج در آنجا و آن ماه قوال است و یقین و در روز از آنجا و در آنجا و در آنجا
مسئله شصت و نهم در بیان نیت حج بداند که نیت حج است که از این حج
 با احرام در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 تمام است در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 حج بگویم اول نیت است **مسئله** شصت و نهم در بیان آنچه حج بر کفر فرض است
 هر که احرام حج و یا عمره نیت یا حج را در آنجا و در آنجا و در آنجا
 و با پوشیدن مسرشتیدن بوزن و بکس خلی مسرشتیدن اینها هر کسی که احرام نیت
 حرام است **مسئله** شصت و نهم در بیان نیت حج است اینها هر کسی که احرام نیت
 کعبه بطرفه اسکان است و نیت که است و از آنجا و در آنجا و در آنجا
 و از آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 و از آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا

دورانی در خانه که بطرف آسمان شش گزشت پس نمایان در خانه چهار گزشت
 خانه که بنام چهار ششم شش گزشت و از این باب تکلیف است و در گزشت و از این باب
 زرم چهار گزشت و از آنکه تا بنمایان میل است و از آنکه تا بنمایان میل است
 و از آنکه تا بنمایان میل است و از آنکه تا بنمایان میل است
 پس سنده که گزشت چند است جواب بگو بر قول ابو طالب که محمد است علیه صلوات
 چهار از آن تعلق بدل و از آن تعلق زبان دارد و از آن تعلق شکم دارد و از آن
 تعلق بفرج دارد و از آن تعلق سینه دارد و از آن تعلق پا دارد و از آن تعلق
 بجمع اعضا دارد و اما این چهار که تعلق بدل دارد اول تنگ آوردن بجز حقیقت است
 و دوم هر از آن که بنام سیم زود یعنی از هر حقیقتی است تا چهار که در این زمین از آن
 اما این چهار که تعلق زبان دارد اول سوگند بدو و خوردن جرم کواهی بدو و از آن
 سیم زن پارسا را بر زبان نسبت کنان چایم جا بگری کنان اما که تعلق شکم دارد
 اول خمر سید خوردن و سیم مال یتیمان خوردن سیم بر بوا خوردن اما آن که تعلق
 بدست دارد اول سخن ناطق بکلیت و سیم فردی کنان اما که تعلق بفرج دارد و از آنکه
 اما که تعلق سپا دارد که بخین است از آنکه کافران کافران بر بر مسلمانان با
 اما چون از روزی ما به پیش میخیزد از جوی پسته که خوابد که بریزد و در کتب است
 اما

و حق سبحان تعالی بر آن حجت کند و آنکه بگویند صبیح و عشا و در عا شمس و یاقوت
 و ما زود ما بدین من الکبیر و الصغیر سر خود از این من عکس که گزشت و بنام چهار گزشت
 او را از آن شش گزشت و از آنکه گزشت و سیر از وی در وجود او حقیقت است
 الهی حجت است که این قضایه موجود است که جمیع مسلمانان را از کبریا صغیره نکند
 و فرمان همه را عالم را با آن که در آن حجت است که جمیع مسلمانان را از کبریا صغیره نکند
 امام جعفر صادق رضی الله عنه در ضمن این ایام میفرماید که حقیقت جانست عا در قرآن مجید
 ان که در عا که تعلق است که بعضی بدستی که گرامی ترین شمای می بین از تصدالی
 پیر کارترین است و متعلق است که دل خود را از ستر خطان بریده دارد و توکل است
 حجت است که در زبان خود را از آن که تعلق است که گزشت و واقع میشود
 و یا هم که گزشت نکوید که در منبنا هم عظیم منبنا است که هر که کفر بگوید از رسد
 خضر اندر عباد کرده و یا کند طاعت او تبا شود و گناه همچنان باشد پس مندره را
 میاید که در کفر کفر گوید و کفران بود که بخدای خود شریک است یا نه که گزشت
 و یا از قرآن را منکر شده باشد کافر شود و اگر کسی را بر کسی و صیبتی و کسی کوید از
 فرشتگان صدق کافر شود و کسی کوید که نماید از خود سخن بگوید کافر شود و کسی اینند که گفتا
 مشغول نشد گوید و از آنکه کافر شود و اگر کسی کوید که کسی را ناولد و صلوات

اگر کوبید بخدا و نجابت کافر شود اگر کسی ام میخورد بسم الله کوبید کافر شود
 اگر کسی کوبد بسین بان مرده کافر شود و انقضای براد کلمه کفر بسیار است
 شمه از وی گفته شد چاره کار مؤمن است که تا تواند در میان قومی که در سر تا
 کوبد لاف میزند وی نشیند و سخن کند از ایشان باشد و این سخن شنید
 و از پی که به و بر بلوغ حقیقتی شوال شود تا رحمت بی تعالی و باید آید
 پیست تا بتوان سخن که در پیش کوی تا از تو پرسند تو از سخن کوی
 کوشش و خبر باشد زبان تو یکی یعنی که در کوی پیش کوی **مسئله** در جواب
 چون در احکام است چه است جواب بگویم است اول فرض دوم در حدیث است
 چارم است حج هم طلال هم حرام هم سباح هم کرده هم نهی یعنی حرام **مسئله**
 مقادیر چون پسند که واجبات اسلام چه است جواب بگویم است اول فرض دوم در حدیث است
 و تقوی که الهام چارم است کهن یاد و پیر هم عمره بجای آوردن هم قربانجا آوردن
 هم خدمت کفن زن مشهور خود را **مسئله** مقادیر هم در میان کفر و ایمان
 خود چه نوع زندگان کند قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله که اولیکم نار و قودا
 النار و الحارة بعضی علمای این تفسیر کرده اند که ایها الذین امنوا اتقوا الله که اولیکم نار و قودا
 النار و الحارة یعنی اولیکم نار و قودا النار و الحارة که اولیکم نار و قودا النار و الحارة

و ایضا سند است که رسول او را پیام آوردیم لغت نیستش تقسیم چهارم در حدیث است
 تعلیم کند پنجم انصاف او را ایم کند ششم در آنچه بنام او میفرمودند از دست
 او را تکلیف نیکو کاری که بدان قبول باشد مشتمل خود را از دست شروع نکند
 و او را نیز باز دارد و نهم سخن خود را بر طریقه شرع دارد و ملا و بوی اشد آن در حدیث
 از جابه خواب در دور نشود مگر بضرورتی که عورتان را هیچ چیز بزرگتر است که
 از جابه خواب ایشان در شون باز در حدیث است نه مندا ایشان با پرده های نام
 چهارم منع کند زن را از رفتن که خلاف سنت باشد سیزدهم منع کند زن را
 از سخن کردن با مرد ایشان چهاردهم او را منع کند از جهتی که از آن نامسایب
 نشود پانزدهم بخواند او را نیکوترین نامی تا از او بگوید آنچه خوب است و بزرگ
 خوشتر است چون کسی کند فاش کند و مدح گوید او را نیز در حدیث است که نه پسته
 زیرا که سر تا پای زنان همه عیبت و نقص است پس باید که مرد در زبان کار نکند
 نوزدهم آنچه در حضرت ایشان از بکار تعلیم کند بیستم آنکه قرابتان او را عز و دارد
 بیست و یکم چاره که میان ما شیعیان باشد او را پنداریم آنکه او را طایع و پنداریم
 او را جایگاه نیافرود که همسایگان نیک باشد بیست و چهارم تورت که بفرمانند
 با او بعضی علماء گفته اند که از زن مشاوره کند تا هر چه در آن بگوید عکس آن عمل کند

گفتش شده ام از حضرت رسول صلعم که سرزنگه را و ما باشد و بدان که تو سرزنگه
 و گوید تو از مالک بخوری که از زن بمال اصدقه کند از عین آن بیرون نیاید
 و از وی قبول کند و آن مرد مال وی شود ششم ابو ذر غفاری گفتشندم
 از حضرت رسول صلعم که سرزنگه که تو سرزنگه را گوید یعنی تو باید که گفتی از سرزنگه
 گفتشمان و گفتی این هم طعمه صبی اندیشه گفتشندم از حضرت رسول صلعم که
 هر زنگه که در روی تو بر سخن بد گوید یعنی تعالی از وی پاره کرده و در دست تو
 صبی اندیشه گفتشندم از حضرت رسول صلعم که سرزنگه که عبادت کند ما نباشد
 و فاطمه زهرا رضی الله عنها و ثوبه زوی اخته و بستان طاعت را از وی قبول
 نگیرد و او را با ما نشان در خرمن اندازند باز در عمره اگر سرزنگه گوید گفتشندم
 از حضرت رسول صلعم که سرزنگه که سرزنگه را چشمه از تو سرزنگه طلب کند
 و سرزنگه چشمه تا آنکه از سرزنگه قبول کند و چشمه باقی باشد
 مگر آنکه توبه کند و بخیزد باز کرده و در آن ابو مریره رضی الله عنه گفتشندم
 از حضرت صلعم که زن خود را بخرید و بگوهر دهد یا بجزو اگر خوردن او را در دنیا
 حق تو سرزنگه از وی و بجا نیاید و در سیزدهم آن مالک رضی الله عنه گفت
 شونده ام از حضرت رسول صلعم که چون آن بختی که نامش از دور زده نامبارک است

مبارک

بمبارک و در خود را از ایستادگی که در دوران تو بر بکار آورد و در کمال است
 بروی وی گفت و ده که اندک تا از سرزنگه خواهد دید چاره هم ابو ایوب
 انصاری رضی الله عنه گفتشندم از حضرت رسول صلعم که سرزنگه که تو سرزنگه را
 دارد تا او را اطلاق دهد از زن سرزنگه را از دستش خارج نماید و اگر مردی را
 رنج دهد و در آن سرزنگه را با خود و از زن با صلاح باشد که دروغ خدا باشد
 و هر چه که گوید که این نیست از این زن چنانچه که زنا میکند چون با این
 یکی از این چیزها است که در آنکه صحت با این است و یک صحت را بنزد یک از این
 و ستادند تا این خبر با کف چون او این خبر با کف شود و بر او سرزنگه یک یا
 رسول صلعم آمد و بدو زانو نهاد و دو دست کرد تا از تو سرزنگه در خوانند
 تا از وی را خشتی سودا بر آن بود که عیبه سلام از تو سرزنگه در خوانند تا از وی خشتی
 اگر از زن ایشان را دعا کرد که در جنای تو سرزنگه او را دعا کند تا زنده باشد
 نقد است یعنی سرزنگه که مول علی سلام آمد و گفت حق تو سرزنگه در آن رسول
 فرمود که حق تو سرزنگه در آن است که اگر ترا بخواند که تو حق کی تا زمان در کفر
 تو سرزنگه در آن تو سرزنگه و اگر از خانه بیرون شیخ دستوری تو سرزنگه که
 بروی یک یکی از وی و آن اعمال تو سرزنگه از آن گفتشندم از حضرت رسول صلعم

بر شوهر است عمل علیه السلام گفت حق زن بر شوهر است که او را از نامحرم نگاهدارد
 و او را مال همان نگرداند و از برای چنین و شستن تکلیف نموده و قرآن را
 عزیز دارد تا از تشویش خلاص باشد و اگر بغیر این معنی زن نکاح کند بر شوهر نیست
 نشوونده از آنست که بیرون از حدی که حق شوهر بر زن است رسول علیه السلام گفت که هر
 که بچشم در روی شوهر کرد و او بر او شستن ارد چون روز قیامت از کور خیزد
 بهر چشمی که با پناه باشد هر زن که شوهر او از زبان او رنجیده باشد چون در قیامت
 شود زبان او را از پس سر او برهنند و میکشند تا مقادیر شود و در کمرها بر زبان
 کشند که باز بدو شکافند و آنست که میان زبان می کشند و هر یک از این دو حالت خود
 و شام دهد و نماز را گوید و فرقی است در این دو که در روز قیامت از او باران بر او
 گرانند و زبان از دندان او بر کشند و در روز قیامت از او باران بر او بریزند
 او را مال باشد و شوهر او را بدان حاجت باشد و حال از شوهر در روز قیامت او
 و بقیه آلتی استری دیدن شود و حرکت از عجز و بر شوهر زن که حال شوهر صدمه
 توانست شوهر را باشد و او باشد و هر زن که روزه دارد و نماز کند و در خود را
 کند و شوهر خود را نماز کند و روزه را از وی قبول نکند پس آن مالک
 رویت میکند که رسول علیه السلام گفت که اول چیزی که از زبان پرسند از نماز و روزه

و حق شوهر بر شوهر است که او را بوسه بر سر و خشی آنست که از رسول صلعم که سر آن زن که این
 بکوشد خدا تعالی او را در میان بهشت می دهد و هر شقال از آن که پیر او
 از آن کردن بنده باشد و چنان باشد که نماز دنیا صدقه کرده باشد نماز برای
 پوشیده باشد و نماز نماز کرده را طعام داده باشد و نماز نماز شده در دنیا باشد
 نماز نماز کرده که داده باشد و نماز نماز کرده را پوشیده و نماز نماز کرده
 نماز نماز کرده است طای و هر نماز که پوشیده و نماز خود را نماز کرده است
 منف اندام او را از آنست که او را کند و او را بدو پیش فرود است که تعالی
 بر او کند این من مالک است که هر آن زن که شوهر خود را بده فاضله باشد از عباد
 نماز را بدو بهتر است بلکه هر چه در دنیا از او بدو را شسته است بدو است
 و کناه نیست که او را با پاهای خود و در دنیا که در پیش شوهر است قبول کند و شوهر
 او را بدو می گیرند و نماز که دو کس است چون گوید رک که بر وجود او باوان
 و رک که جرح در بین هوا ساج عرش و کرسی و لوح و قلم و شمشیر و شکان از برای او
 می خوانند این جیاس است که نماز رسول صلعم که نماز کند که این زن تا بعد از ایام
 بر او درو ایستاد با فاطمه نماز است که نماز آنست که بگوید و هر چه نماز کند
 که کاپس است و هر چه نماز کند که شوهر آن زن دیگر کند و او در آن سبک کند

بیت که سلمان فارسی صد غم که روزی فاطمه سزاوارتی اندر شما ندیدم رسول الله
 انکس مشغیر شده بود سوال گفت علیه السلام که اچنان با بایر ترا چه رسیدند که گفتی
 من علی بن ابی طالب و من اورا کسی گفتم و او از من برخید انکس گفت چنانچه پیش
 نظرتم و مقابله کرد و طرفی که هم از من راضی شد و در روی خدیجه ای با او
 میتم که عذایم است تمام او را بید رسول علیه السلام گفت بدان خدیجه که مرا برقی
 بخلق فرستاده که اگر تو سر از تو راضی باشد پروردگار از تو راضی باشد و اگر نشود
 از تو نشود و باشد خداوند از تو نشود باشد ایفرزند صله علی فرزندان از زبان
 سوسر است ایفرزند من همان بی که تو سر از روی راضی بود و دیگر و آن با جاید
 در بهشت نهند و تربت از عوض کبر بجز در غیر زمین مزیغ که در آن نیند تو سر را
 پیوسته بود او را بر شعله و او را خدیجه ای بر شعله سحری در بهشت فرزند من
 که او را تو سر بی نباشد زیرا که نظر کردن در هر تو سر بهر است از طرف کعبه و است که در زمین
 علی که روزی در غم غم غم یک سال علیه السلام ندیدم او را که این بی هم گفتم بایر اول الله
 فامد و پدرم مانیو با و چونت که ترا بر این بی هم گفتم یا علی انکب مرا معراج بر بند
 چه نادیدم که صفت نتوان کنان را یاد کرد که این شد هم گفتم بایر رسول را با خبر کنان
 گفت که انکب نشسته دیدم با هم و با بیست و پنج شسته و انکب از زبان پیوسته ای

و کوا

و کرد بر که او را شکر و شکر و شکر است او را در میان هر چه بر علی تم گفتم بایر این که گفت
 مالک خدیجه در آن رخ است او را دیدم بر که شکی نیست و تو باج از من سر نهاده
 و عمودی از تو بر میترس نهاده که اگر ان عمود بر حقت طبعه زمین و آسمان می گشت
 پیش از تو هم رسول علیه السلام جواب من میداد که خبر جبرئیل علیه السلام گفت یا ایکن
 محمد رسول الله است پس الکر بخواست و از من عذر خواست و گفت یا محمد از من است
 جای او است گفتم یا مالک که رخ را بمن نمانی گفت تو با زمین چرخ انداز تو توانی
 من بخاک شد جبرئیل علیه السلام گفت یا مالک که تعجب است اما میگوید که چه میگوید کن
 پس مالک در رخ را بمن نمود عذایم گفتم یا مالک که در رخ و پای و در رخ و پای
 گفت خدای رخ را چار یا لیزه است بر پای لیزه بر ایضا علیه السلام و آن پای
 ناپایه دیگر یا لیزه علیه السلام که در رخ را بریت که او را سی هزار است بر سر
 سی هزار و آن است از آن رخ در دندان سی هزار دندان است از آن رخ در دندان
 سی هزار است و در دندان سی هزار است اندر حلقه سلسله است
 و سلسله را بر دست فرشته گمان داده است و نوزده فرشته و در هر کوه که در تنایم
 این رخ از چند گاه است که عیال که گفت سران تا شمس تا سیاسته هزار در شمس
 تا سیصد و هزار در که تا شمس تا سیاسته و باز هم بران سیاسته تا سیصد و هزار

که ماری با بره بر شاخه کله غلنگ که چشم هم از غلنگ ای باشد
 تخمیر ایدیم در پادوخ که فرشتگان ایستاده اند و از نایتین برو
 میزند کفتم با مالک این چه گفتن این بیت که در دنیا فسادها کرده است
 مثل زنا و لواط اکنون او را میزنند و محکوم کردیم که او را بزبان آتش بچینند
 کفتم این بیت گفتن این بیت که زن و فرزند خود را دادم و نه با خود اکنون
 او را بزبان آتش میزنند و فرزند را دیدم بموی او بچینه و فرزند او بچینه
 زنا و کرا دیدم بزبان آتش میزنند و فرزند او را دیدم در کرا دیدم در کرا دیدم
 بسته و نار آن کفتم این بیت که در کرا دیدم که کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 آتش افکنه زن و کرا دیدم که کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 که کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 صورت او چون کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 که زبان از پس سر او بر کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 به و در خون میرفت کفتم با مالک اینها چه زمان بیاستند که بدین عهد گرفتارند

و

کوه از آن که بموی او بچینه و فرزند او را دیدم بموی او بچینه و فرزند او بچینه
 بزبان او بچینه و فرزند او را دیدم بموی او بچینه و فرزند او بچینه و فرزند او بچینه
 او بچینه و فرزند او را دیدم بموی او بچینه و فرزند او بچینه و فرزند او بچینه
 او بچینه و فرزند او را دیدم بموی او بچینه و فرزند او بچینه و فرزند او بچینه
 و بچینه و فرزند او را دیدم بموی او بچینه و فرزند او بچینه و فرزند او بچینه
 زنا و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 آن کفتم که کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 و از آن که بچینه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 و از آن که بچینه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 میسازند و از آن که بچینه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 زنا و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 چون که کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه

چیزش در این بند از زمان اسیر عتد است که در این سال کپا بر خواند
 روزی که ششای چون جاسپ پیمان بود که در روز چهار خواند حضرت جتای از
 قیامت قیامت بنده نمون من اینک است که او را است دست از سر که خواستی
 و او را بهر شتر از این است شتر استار شتر است شتر از این است شتر از این است
 بر چند تن از آن که او را در هر روز از سر بر سر شتر است شتر است شتر است
 چون کسی را که در این سال بر خواند و گفت رسول صلح که در این بر خواند چون
 سنجید که در هر روز یکبار بخواند و چون این خواند باز یاد و اگر طعم اندک بخورد
 این بر طعم بر خواند برکت دهد و پدید شود اگر از دیگران جایگزین خواند همان زیادتر
 پس بر چند روز در خواند و بگویند که خواند و در هر روز شتر است شتر است شتر است
 سر بخواند از در پیش هر روز بخواند شتر است شتر است شتر است شتر است شتر است
 صلح است در این سال هر که در این سال خواند و هر که در این سال خواند
 چنان که هر که در این سال بخواند و هر که در این سال بخواند و هر که در این سال
 بر خواند و هر که در این سال بخواند و هر که در این سال بخواند و هر که در این سال
 و هر که در این سال بخواند و هر که در این سال بخواند و هر که در این سال
 سفر می رود و هر که در این سال بخواند و هر که در این سال بخواند و هر که در این سال

بر خواند از جمله این که در این سال خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال
 که در این سال خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال
 نوزدهم و در این سال خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال
 افتاد باشد بر خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال
 از در پیش هر که در این سال خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال
 که در این سال خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال
 بر خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال
 اذ آنها است که در این سال خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال
 و چاره و در هر روز از سر بر سر شتر است شتر است شتر است شتر است شتر است
 بهشت است که در این سال خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال
 نکاه است که در این سال خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال
 وی تو است که در این سال خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال
 او که در این سال خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال
 شتر است که در این سال خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال
 زدن از امور است که در این سال خواند و هر که در این سال خواند و هر که در این سال

دایم در آسمان و زمین است مبرنده وافر نینده وی اند من ذالذی یسحق عذبه
 باذن یعنی کیت انک کس راتحه کند مگر نوبان او یعلم ما بین ما یدیه و عظم
 این حضرت جبرئیل تعابد اندا پنجاه پیش ایشان است از کار خجسته که دنیا را پیش فرست
 و عقاب از پس پشت انداخته و لکه خطیون شیعی من علمه الا بما شاء و مع کرمه
 السمو و الا لرض یعنی فراح است پرست کسری او با سما نهار و زمین او لایوده
 و هو العلی العظیم و کران کوه که فرزند حضرتت را که شد شن آسمان و زمین
 نقت از رسول صلعم که گفت یا ایاه استند روح اینی از کله حضرتت است نه غایب
 یاد و کار با نده کوفت او رسول نبی و اند اینی الکسی ما یودار رسول علیه السلام
 مبارک که بیست با نینده نماز و کوفت ترا این علم بنده نبی و رسول علیه السلام
 کوفت بدو بخدی که امیر ای نبی خلق فرستاده کلین ایة الکسی را بیانیت
 و هر که بیاید ای کس که حضرت خداوند را از روی عرش کوفت رسول علیه السلام
 سر که ایة الکسی از پس هر نماز فریضه بر خواند عطا دهد بجای تا او را دلگشا کند
 و عملها صافان توای سفیران جغتو او را شش خبر علی دهر چهر در دنیا
 و هر که در کوفت در حضرت انان جلی که در دنیا علی دهد اول روز بر روز فراح عطا
 هر چه از بگه بلا او را انکا بداد و اما ای که در کوفت اول کور بر وی فراح عطا

کمال

سوال منک و کثیر روی اسان شود اما ای که در اخر عطا دهد اول بر صراط چون تی که در
 هر یک هشت سماند او را و دیدار که در کس روایت کنن ان عباس شی اعدا اول عظم
 که چون مومنی ایة الکسی بخواند و ثواب از ابابکر کور شش بخندد و در کوفت عطا
 در هر کوری چهل نور و جمله کور با منور کرد و خوانده را ثواب صد مرتبه بدو عطا
 حضرتت سیاه فرید که تا قیامت سیخ میگوید ان نور ادریوان عالم او نویسد
 الکسی صد عطا دو یک حرف و در حرفی هزار مرتبه و کوفت رسول علیه السلام که در نماز که
 ایة الکسی بر خواند تا حاصل روح شیطان در ان نماز نهاده بود هر یک عطا عطا کند
 و سر که از نزل خود در روز و ایة الکسی بر خواند سبحان عطا عطا و هزار مرتبه کند
 تا سکه جان او باشد تا بمنزل خود باز شد کوفت رسول علیه السلام که چون پندار ای است
 که فاح و ایة الکسی شمله و قل اللهم انی افرقتهم در عرش محمد او بخندد و
 که خدا یا فرستی کسی که در تو عطا شود بعد از اج حضرت خداوند کوفت عطا و من که
 روز شش هزار و سر که شمار بر خواند از آن روز از کوفت و بدو یک مرتبه عطا عطا
مسئله مشا و یکم در سپاه فصد صدقه در ان قولت یا ایها الذین امنوا انفقوا مما
 رزقناکم من قبل ان یاتی بکم لایحییوا لکم و الا توفوا و الکافرون هم الظالمون
 معنی این آیه است که ای ایها الذین که ایمان آورده اید کفایتی ضمه و میدار که روزم

تشار پیش از آنکه سپای روز قیامت انس بن مالک رسیده می کند از رسول علیه السلام
 گفت تا من سون آن او جهاد بهترن کار است صدقه خیری عجت و هر چه بهتر است
 صدقه کینه خوار تان تا او البری معفو است چون بونی مرکز نیاید بکی تو صدقه
 تا آنکه نفقه کینه از آنچه هستد ایرابن عباس رده عنده گفت خیر از صدقه و هر چه زیادت
 اما انکار صدق است او از هر چه می طاعت اما اندوخته که از دست او و کسلی است
 و هم محصیت است از زبک آن گوید که بر دهبت خط نوشته اند خط اول این است
 لا اله الا الله محمد رسول الله که نه بنده تور بخفور یعنی اگر از کینه کار می آید
 امر کار است خط سوم است که هر که در دنیا صدقه دهد از آخر او را سکا اید این مورد
 گوید که بکرم که در شادی صدقه کینی بهتر باشد از آنکه هزار درم از پیش که صدقه کند و گوید
 رسول تمام کرده بر در سماں آمده اند بیکر تهر میگوید که هر چه در دنیا
 و اندر زنده می یوفیند در شمار از بهر آن همه ایند که عبادت کینه در دنیا بندید که
 این عبادت ها جز خا بدند یعنی در دنیا گوید که در صدقه دادن محصلت است
 هیچ در دنیا هیچ در آخرت اما آن رخ که در دنیا اول آنکه مال را پاک کند و هر چه
 پاک کند از کین سویم آنکه با با ز دار چهارم آنکه آدمی در آن پیش پیدار یو
 بهتر کار است خط سوم آنکه مال زیاد شود اما آن رخ که در آخرت اول سایه او را

کسوف

و بدست خود تمامش بکلیه بیم تراوی نیکلی و کران آید چهارم آنکه از آن
 پنج در بدست و وجه عاید و هر که صدقه دهد با مقدار نمراد و بختش کرده باشد و تان
 در پیش و دادن بهتر است از روی تو بانی می ترا که نماند از آن چه در صدقه
 پنج سخن گوید اول گوید ایضا آن که در کتب هم سپارد در می گوید خورد و بوم از آن
 سوم آنکه فانی خرم آید که یک چهارم آنکه در شمس تو بوم هم شمس است
 تو کعبان یعنی اکنون را بخش خود که لغت است بعد از حسن بن عوفی ضعیف است
 که در روی خندان مال مانده بود که رسول علیه السلام صحابه هر طرف مال است
 بجهت بیکر را نمیدیدند بعد از آن بول علیه السلام و بسیار گشت در آن که و بیکر در آن
 و فرمود بدان نیز آنکه جان محله بقصد قدرت دست که اگر عباد الرحمن جان خود
 این بکرم صد میگرد و بهر هزار آنکه مایان تمامی این مال صدقه کینه خوار
 که چون کسی صدقه بدست مرده بد هر چه در دست است تا بقدر ما بد جبرئیل ایا به خدا
 فرشته و بدست هر فرشته تطقی از نور و جان قدر از خاک و بر نه و گوید علیه السلام
 ایچیز در آدم این بدست که فلان از برای تو فرستاده است خدا که او نمورد و بسیار
 میستاز صدقه دهند و خحال شود و او را دعا چیر کند و خدا او را جز اول عطا و بدان
 سزاگوش که در از هر چه در پستانه او را از هر صله گوشت رسول علیه السلام گوید علی

سلطان عالم از کسی ستاند و مظلوم دان بر کند و جریح نکند و حواله بر خدا
 کند و پاسی نکند آن بنده را بهتر بود از آنکه چاره درم در حق تعالی صدقه
 داده با وقت رسول صلی الله علیه و آله که پیش از او درم باشد و یکصد مرصده کند
 بهتر از آنکه تو کم از درم بدیون در پیشتر از آن است که در دینان باشد
 و هر دو یک چیزی از رو کند و بیاید و در آن بر کند و از کسی نطلبد و از خود نگیرد
 که تو آن کسی صد هزار درم صدقه کند که از چنان پاک کند که با آن او بر
 چون گوید جان الله و الحمد لله لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 العظیم تو آن کسی این کلمه گوید و ده روز صدقه کند منور شود و درین روز
 و وقت رسول صلی الله علیه و آله که هفت کرده را خدا تبارک و تعالی در زیر عرش
 جای دهد از روی مویج سایه نباشد مگر سایه عرش حق تعالی باشد اول آیه
 عدل است کسی که از سجده بارگشته باشد و دل او بسجده گویم کسی که صد بار بگوید
 و چشم او گریان شود چاره هر کس که گشتی کند باینکه بر حق تعالی
 پنجم کسی که صدقه دهد در نماز ششم کسی که جوان باشد پر میر کارم که کسی که در نماز
 بر بند و زن باطنی شود و او از ترک جانم تعالی روی کرد اندر عرش
 که هر روز قیامت در عرش حق تعالی باشد خداوند آن روز بیگانه است که با آن از عرش

ل

که در کفان این **مسئله** مشتاق بودیم در بیان فضیلت تو صابر بر اهل تقا
 انما یوفی الصابر و ان صبره یجیب صبره انما یوفی الصابر انما یوفی الصابر
 در انجان میزان بنامی است از ایشا بن ابی مرثد و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
 که اول کسی که در بهشت برسد کسی باشد که در بهشت کرده باشد صد بار درم و صد
 یا در کرده باشد چون بنده مؤمن در میان مصیبت و غم خدایا می کند حق تعالی
 که آن کسی که در بهشت برسد چنانی ترا میم نام او بهشت ترا بهتر از آن درین دنیا
 مکار تا پایداری بقایت و گفت رسول علیه السلام که هر چه خیزد نیکبخت
 اول در بهشت است در آن صبر نهان در آن صبر نهان در آن صبر نهان در آن صبر نهان
 هر روز در بهشت باشد مثل او در هر روز در بهشت باشد مثل او در هر روز در بهشت
 نکوید چاره با نهان در آن صبر نهان در آن صبر نهان در آن صبر نهان در آن صبر نهان
 اگر اندر خوری باشد که در پا او شود و او بر سر حق تعالی که تا زمان او کند
 و هر که در مصیبت کند از آنکه کرده با و وقت رسول صلی الله علیه و آله که روز قیامت تو را
 کس بدان نرسد که از فرزندی باشد که کرده کرد و بر او و او بر سر حق تعالی
 کند چون نرسد کسی ببرد و نادر و پدید در آن بر کند و جریح نکند چون روز
 قیامت شود آن فرزندی را پیاورد و کار بگوید در بهشت تو و آن فرزندی که بیدار

فرشته تکان کوبیده چو از بهشت نیندیشی کوی بود کند فوروم که بیاید و ما در
 انوشیروان با در و پیر را بدو بخشند و در آن روز که بر زمین کشته
 او را چندان باشد که مصیبتی در او از کرمای و قیامت این شود و جمله کسان
 او را صفتی بسیار در امان تو است و از آنست که زانایت بلا گرفت
 که زبان نغزین شود و هر صبری در دنیا که خسته است تا بهتر از هر صبری است
 در وقت غصبت و خشم هم در وقت غصبت و خشم است چون غم از پیش تو آید
 که هر صلحی از در برایت است که هر کس که با تو صلح کند از تو میگریزد
 و خود میگریزد و صلحی که من شمار از آن میگریزم که هر کس که با تو صلح کند
 از تو بگریزد و جمله پاره کهن که در این زمان است که از اینها منع میکنم
 که هر که ماتم کند و نوحه کند چون در دنیا است اینها را بر آنکه نماند جز اینست
 که نوحه کند چنانکه در دنیا بر دیگران ماتم میکند و نوحه کند و چنانکه در دنیا
 بر زمین زنده و در آنجا و چون در دم جان کند که ایمان از وی بماند
 انوشیروان را که نوحه کند و بخندد و در او که در دنیا است و در میان
 حشر کند و اینها را در هر نوحه اندازد تا بر خویش نوحه کند و طاعت نوحه
 قبول نباشد و طاعت نوحه که حرم است و از دنیا است و طاعت نوحه که حرم است

دوستان

و فرشته تکان و زمین بر زمین نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند
 و بر زمین آید که خود را چندان بجای که نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند
 دنیا باشد و از عمر او است تا به نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند
 میکند و چون نوحه کرد که نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند
 چون کوه و چون نوحه کرد که نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند
 سفت قوند که چون اینها را در نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند
 اول آنکه شرا بخورد و نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند
 چارم آنکه غله در بند کند تا کران شود و نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند
 پیاز را در محکم نوحه کند که نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند
 اول خیر که حضرت خداوند بر لوح محفوظ پدید کرد این لوح که نماند از دنیا
 من خدای در نسبت محمد رسول است هر که بر نفس بر خدا و بر نوحه کند
 او هر که نماند هر که حکم را که نماند نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند
 او که از میان آسمان فریاد من در آن نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند
 از تو که مایه نوحه یار بیاید که باز حکم که نوحه کند و نوحه کند و نوحه کند
 در جسد نوحه کند او را در مصیبت اول نفس آن عزیز چنان است که در زمین

هر چه در قتل ایمان جلیل است ای صاحب که همه مسلمانان را در غم و مصیبت گرفتار است
 و زمان همه مسلمانان از نو کهن نگاهدار و اگر نیت که نوحه گری میکند که اگر اهل بیت
 او را توبه است فرمای و اگر اهل توبه نیت او را مگر کفر با رحیم الرحمن **مسئله**
 مستدوم در بیان فضیلت و جمعیت قتل با ایما الدین امنوا اذا نودی للصلاة فلیس
 بحکمتها سوالی که در صد روز و الی غیره که در آن تمام تقویون خداوند عالم
 چهار عظم ستار اکرم باشد یعنی نبی و ائمه و صدیق و خلیفه که ای صاحب که ای صاحب
 که خداوند ما در ده ایچون خوانند توبه بید تمام جمعی چون با کلمات زشتی توبه
 کند شیخ و سزا بگذارد و توبه نماز جمعه و تراجم است و باقی و غیره
 باشد و این در سوره راه نام است یوم لیز کونید و یوم الفضل کونید و یوم البرکة
 کونید و یوم الامانة کونید و یوم العید کونید و یوم العشق کونید و یوم العروبة
 و یوم العفافة کونید و یوم جمعة کونید و این روز جمعه بهترین روز است در هر جمعه
 از روز عید رمضان و از روز عید قربان و از روز شورا و از فاضله است و در دنیا
 مومنان است و بهترین است و بهترین است و هر که در روز جمعه توبه نماید و در روز
 صلوات و خسته تقاضا شود سال نماز او را سپاس مرزد و گفت رسول علیه السلام که هر که
 قبر پدر و مادر را زیارت کند و خسته تقاضا او را بخواهد بدو مستتر است که در روز جمعه

سر

خدیزه کند و مکر و در جمعه ستاره زده است باید که بخشد تا شبانه بیست و یکم
 پیدا کند در روز جمعه جای خنده در پو که حقیقا جان بگذرد در او و در روز جمعه
 و گفت رسول ص که هر که بعد از نماز صبح با یکوی سبحان طلع العظیم بخندد خدا
 صد هزار گناه او را بپامزد و نوبت چهارم از گناه مادر و پدر او را بپامزد و هر که
 نماز نکر کند دل او سیاه شود هرگز نکند که او جمع نشود و برکت از عمر او برود
 و گفت رسول ص که بهترین روز یکا قناب براید روز دینیه و حق تعالی در روز
 او دین بگوید که او فرید و چون او را بهر توبه روز دین بگوید چون او را از توبه برود
 روز دین بگوید و چون توبه قبول کند روز دین بگوید و توبه نهایی قیام روز دین
 و روزیکه اسما بانگ کند روز دین بگوید که خلقان از او را اسما بپسند و روزیکه
 اقیاب براید سرخ کشد قطعه کرده و هر روز روز دین بگوید و خروج در جان
 او دین بگوید و نشت که از آن بسیار بار دو تیش از ابد یا قدر فرود روز دین بگوید
 و نشت که با دسرخ سه منا که پیدا بید و حجابی بسیار کند تا دین بگوید و ابل که بود
 بقوت ناز با دسرخ براید توبه و نشت که بری بسیار بید و باران بسیار
 شد و دین بگوید و حال که خروج کند و مالش که بر زمین مشرق شود و مال او پنهان
 خواهد بود سرخ نباشد العظمه عند الواحد القهار نهان شد دل نیاورد و نشت

اول روزنامه چوین چوین که سرشار از نور و تابنده نماز عا سر کراول همه
از ماه چوین در دو شب جمعیان نماز تمام نماز تمام نماز تمام نماز تمام
در کوفی قنبر کبار نماز تمام نماز تمام نماز تمام نماز تمام نماز تمام
اللهم صل علی محمد و آل محمد و صل علی ابی طالب و آل ابی طالب و صل علی
پس نماز سجده در دو بار با یک سجده و در سجده و در سجده و در سجده و در سجده
باز سه سجده و در دو بار با یک سجده و در سجده و در سجده و در سجده و در سجده
مراود و مخصوصه که دارد و در دو بار با یک سجده و در سجده و در سجده و در سجده
که خداوند گمان اورا سپارد و در دو بار با یک سجده و در سجده و در سجده و در سجده
و کوههای دنیا و موی چار پیمان و سجده و در دو بار با یک سجده و در سجده و در سجده
این نماز عا بر کعبه حضرت ادراسمزد و در دو بار با یک سجده و در سجده و در سجده
و اورا از بلایان کمان و قتل و ستم و در دو بار با یک سجده و در سجده و در سجده
که سر کعبه و در دو شب جمعیان نماز تمام نماز تمام نماز تمام نماز تمام نماز تمام
کنند و صل علیهم که هر که یک روز نماز چوین در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده
حاکم و در روز جمعه در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده
خداوند اورا از جلا کمانا کند و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده

ع

حققتا روز قیامت گوید ای بنده من این یک شنبه است و او داشت در دستش در یک
خوانی در تو سر که در نماز سجده و سر روز که از نماز او شده باشد یعنی از نماز یک یا بیشتر
تا از نماز حساب کند که از نماز او چند روز گذشته است و در سجده و در سجده و در سجده
من و بوی کلان سر او و در سجده و در سجده و در سجده و در سجده و در سجده
سجده ششاد و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده
بگذار اول روز از نماز عا نماز تمام نماز تمام نماز تمام نماز تمام نماز تمام
علاوه در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده
کفر و ایمان و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده
ولا بعد الا ایاه مخلصین له الین و کوره شکر کون اسما عباد و در دو سجده
چشم از که خیزد و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده
برین صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح
روان و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده
انهم را ایضا در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده
مغربین از نماز عا نماز تمام نماز تمام نماز تمام نماز تمام نماز تمام نماز تمام
پراوین در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده و در دو سجده

در خست فروردین و در روز پیر یا یکشنبه غمگین و در روز شنبه و در روز یکشنبه
 بر قضا که از وجود او بگذرد خست و در روز شنبه بسیار فرزند که برای آن بندگان در پیش
 میخوانند و در قیامت هر که شایسته از راه شجاعت و کلا بر وی خوانند کند و در روز جمعه
 صلوات فرستد که خیر او در دوزخ کند و کس که در روز شنبه صلوات فرستد که خیر او در دوزخ کند
 فرشته فرستد تا نام او در لوح کتبت بار بار باران و آن فرشته در بار بار صلوات فرستد
 و چون در مکان آسمان اول فرزند از باران آسمان فرستد و چون در مکان آسمان
 بشوند هزار بار صلوات فرستد و در مکان آسمان میم بشوند هزار بار صلوات فرستد
 و در مکان آسمان چهارم بشوند هزار بار صلوات فرستد و در مکان آسمان پنجم بشوند
 صلوات فرستد و در مکان آسمان ششم بشوند هزار بار صلوات فرستد و در مکان آسمان هفتم بشوند
 مفسر هزار بار صلوات فرستد و اگر حضرت شجاعا گوید در مکان آسمان نهم بشوند
 بلدی که تقسیم رسول من کرده و آن کس میباید که خداوند از او بفرستد که من بخواه
 با تبه که بران بند رحمت کرده ام و بهشت بجای او کنم نمایا بجز مایه در جنتیان
 و ما را خدا که جملات محمد را از راه زبان و از شر طایفان نگاهداری بر همه است
 کسی از راه ارحمین **سند** و در مقام در بیان فضیلت نامه رسان قلم از قالیات
 الدین استوانت علیکم الصلوات کاتب علی الدین قلم لکتر خوان ایام بعد هوا

صداد

خداوند عالم چنین میفراید که ای سخا که بجزت من که خداوند عالم ایام در بینه
 فرض کردم بر شما روزه چنانکه فرض کرده شد که یکم پیش از نماز بود و کس که صلوات فرستد
 که سر علی که بنی آدم یکبار شیخ را ده یکم پیش از نماز بود و کس که صلوات فرستد که سر علی که بنی آدم یکبار شیخ را ده یکم پیش از نماز بود
 که خست خست و نیکوید که الصوم لی انا اجزی یعنی روزه خست خست من که
 خداوند من جزای ویر امید هم و روزه در راه و شاد و شاد است اول کند تا روزه
 کتا یحیییم دید خست خست و نیکوید که روزه در راه و شاد و شاد است اول کند تا روزه
 از بوی مشک خویا شاد است که مثل ناز و نگو و حج میباید که در این
 در ایام که روزه که آن سیرت میان بنده خست خست او در جنت که خست خست
 و ریت در همه عتبه روزه است خست خست او در جنت که خست خست
 و در عاوی است و در روزه نماید اول تنبیه شکان خست خست
 شوهر امه کون تو اب ساربتا و درون چهارم سال از گناه پاک کن خست خست
 شیطان درین ششم از دست شیطان امان یافتن بقدم از غم زوری خست خست
 هشتم همان ضایع چون نهم در پنجاه حقیقتان در خود در میان جانشان
 در آوردن یازدهم در روز شکان است خست خست چهارم خست خست که در آن نهم
 دید حقیقتی دیدن چهارم شد خست خست حاصل کون نیز دم امانت گذاردن

ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دو
 بعد از نماز و کزبورد هم آنکه پیش از نماز بهشت شود و بیست و یکم از روزه ماه مبارک
 و رمضان را بداند از جمله اهل با وفا و امان با و بداند ماه رمضان است که او را
 رحمت و عیاشش معقر و لذت و خوش از او است از آن رخ و سر که در ماه
 روزه نمونز ایچنان باشد که کسی هرگز نماز نماند که از او و چنانچه
 هرگز از او پیش باشد و بداند ماه رمضان که بریت با سبوت است که در آن روز
 زیاده شود و برکت و خاندان پیدا شود و درین ماه عمل نیاید که کند مگر اینگونه
 و در کاین دعا را بخواند بوقصد کشتن او خداوند او را در هر جای که باشد
 و برکت در روز او کند و عالی است که صحت و بکلمه است و علی کفایت
 و علی شفا کفایت و بصوم خدا من شهر رمضان الذی فی رفته نویست و سر که
 عادت کند و یک روزه کشاید خضر است و او را از چشم و درد چشم نکاه دارد
 و کوشول علیه السلام خدا تعالی در شب زماه رمضان نماز هر روز دعا و دعا
 کن هر کار از آنش روز می کند زاده او میکند پست بر تو پیا بر نماز
 نشاید که در ایسای من یا شوم خدا یا جبرمت این نام می خواند ساعت مایون کند
 اندوه از دل ستمند است خدا برشته در او عورت است و استوار است در پناه پرده

طاهر

نکاه در ایام اربعین **مسئله** ششاد و شرم در پیا فضیلتی است که در روز
 اکتب کینه تفتی که در ماه سال شتر غلبه بر شتر است ۲۲ ماه رمضان از جمله اهل
 تقدس است ۲۲ ماه رمضان زوی و الهی که در کج دلیل کشتن از آن است
 و طمعه او در آن از آن ماهی یاد العتد است هر کدام ۹ فرسین حرف
 حرف باشد اما اگر کسی در این شهر قیام کند شبک ماه رمضان نقل است چون
 شقی شود خضر خداوند که برین عیبه است اما علی سار و با سار و شتر و آن
 بر ارم کعبه زنده و برین است شتر از ابلت که بان پرواز میکند و بر او در کعبه
 از نم کشاید که در شب که بکتابه یک شتر و یکی بز و یکی شکان و کویا و یاز
 و سار و مسجد را کند شوم و لا خضر خداوند نومان رساند بعد از آن خضر
 که بار خدایا کسی که برین شب زکوار دعا است با او یک خضر خداوند فرماید که در
 او طوف کند تا پیدا شود و سلام من خدا و نم بوی سانیه تا که باشد که شکان
 با بار کرد او طوف کند تا پیدا شود و سلام خضر خداوند بخور ساند و آن
 تصحیح در دنیا باشد و بعد از آن جبریل را گوید ای خضر خداوند بر من سلام
 گویند یا جبرئیل خضر خداوند درین شب زکوار تا میجو لطف کرد که گوید
 پیام زید مگر چهار کرده که در شکر و در آن است این چار طایفه است اساقین با

هر که که در تنه خود نماز کرده اول کسی که در پروردگاری شود و اگر کسی که در
 سجده کند و هم بجای آن که بپایند با لاتر از سر و در کینه در دل نگاه دارد و باید که
 سخن گویند طاعت این چهار گروه میان ایمانی و غیره خلق بود که گویند و خداوند
 و گفت رسول که هر که بخواند در هر روز صد مرتبه یا بیشتر که در نماز و نماز
 ۵ بار چهل از نماز خارج شود و بار بگوید استغفر الله و اتوب الیه چنان که گفته شد و در
 و در شش ماه از آن ایام چنانچه که سر از بند از او کرده باشد و حضرت صفی اوندت
 و کار او از عملها و قنما نگاه دارد و در روز پنجشنبه از این چهار گروه شریفه برای
 چهار مرتبه خیر و همه را از یاد و کار بد نگاه دارد و از هر چه از این چهار گروه
 در دنیا فضیلت نماز گفت رسول علیه السلام که ایمان چهار گروه باشد اول که در نماز
 نماز کند و نماز کند و نماز کند یعنی از وقت برسد و رکوع و سجود بجای آن که در نماز
 ایشان نماز باشد دوم کسی باشد که نماز کند و نماز کند و نماز کند پس چنانچه
 چشم بسته بود کسی که نماز کند نماز کند نماز کند نماز کند نماز کند نماز کند
 که چنانچه نماز کند نماز کند رکوع و سجود را بجای آن که در نماز نماز کند نماز کند
 از این شش گفت رسول علیه السلام که هر که در نماز نماز کند نماز کند نماز کند
 حق تعالی را اینها هر شش نماز را از او نگاه دارد و هر که که در نماز نماز کند نماز کند

۲۷۴

یا هر که که در نماز نماز کند نماز کند نماز کند نماز کند نماز کند نماز کند
 و با شش مرتبه و من بدو سجده نماز کند نماز کند نماز کند نماز کند نماز کند
 عبادت کند تا با من سخن گفت که یا هر که که در نماز نماز کند نماز کند نماز کند
 گفت پیش از این که قدم پیش نهادم در سینه و شش هزار سال از عمر سخن گفت پروردگار که
 جز شش ماه از فضل تو پروردگار تو با او آستان نور روزی و بار سخن یکدست یعنی
 این نماز را از این بیاید آری و نماز با او اگر نماز کند نماز کند که در هر مقام می آید
 و با که نماز کند که در هر چه است نماز کند و گفت رسول علیه السلام نماز با یاد او را
 از اجل کند نماز است نماز پیش از برای قبولی نیکبختی و نماز و کار از برای شش ماه
 و نماز شام از برای که شش ماه است نماز صبح از برای که شش ماه است
 پنجوقت نماز یاد کار از پنج غیر است نماز با یاد او و کار از آدم و نماز پیشین
 یاد کار از برای میم است و نماز و کار از برای نوس است نماز شام یاد کار از
 عیسی است و نماز حق یاد کار از موسی است و نماز یاد کار از محمد رسول الله است نماز
 و نماز شمع قیامت نماز که شش ماه است نماز مونس که شش ماه است نماز دوستی که شش
 و نماز شش غیر آن نماز نور حق است نماز اصل ایمان نماز ابراهیم است نماز
 پذیرش ملامت نماز برکت نماز برکت نماز برکت شهابی است نماز اقیانیت

X

ان مایه را بعد از یکساعت چنان مایه که حیوان غیر ناطق است او را سواحل چوب
 بسیار کند و بدان نماز او فرود برده و در میان آن بعد از یکساعت او را فرود مایه
 فرود بیاورد و مایه را کسی که میسازد بنامش باشد و ای هر که در شام بنامش را بجا
 در آن کند مایه را در موی سگ و ای سگها و ای میمندان بی نفقت از آن موی که در آن
 خواب غفلت می شود و چشم بصیرت بر کشاید و از آنکه بنامش کرده اید تو بر کنده
 تو بدینویز است و چرخ فرود را بدین سوره آرد و میسازد و سوره نماز عتبات را بدین
 نام سگ را بشود گفت رسول علم الفرق بین المؤمن و الکافر ترک الصلوة معنی نیست
 انت کفری میان مؤمن و کافر ترک نماز است و قال رسول علیه الصلوة و السلام
 من ترک الصلوة فقد اقصی العبادتین و ای هر که نماز را ترک کند
 بقصد آن کند شام و حقیر بماند و در فوج و در حقیر شام و در شام شام است
 و هر که شام در دست هر روز شام است و هر شامی هر سال شام است
 دنیا و شام و حقیر شام را و چاره سال پس هر که نماز بقصد ترک کند شام
 سال در شام هر روز بماند مایه را کسی که نماز فرود میسازد و حقیر شام است
 بمغوضه جای کرده است که بدان مایه بماند از نفیست چون فرقی است
 حقیر شامی از روزی که در آن شام نام آن در شام است بر او اسماک است و در شام

صلوات

تا زمین تمام باشد و زبان او را شرف نامش باشد باز شامی که دل بیاورد و حقیر
 خداوند قادر است که چون آن که در مویان مایه را بدین کند که شام او را در شام
 تا زمین این خلقان بنامش را در شام و در شام خود در شام و در فوج شام است
 از مایه خلق بر چند روز در شام شود و ای هر که در شام مایه را در شام
 و فاطمه زهرا و حسن و حسین که بلا که این مایه را در شام مایه را در شام
 طاعت و ای هر که در شام **مسئله** بود و یکم در شام مایه را در شام طاعت
 بدست اول خود در شام مایه را در شام مایه را در شام مایه را در شام
 میکند بدستی غیبت کند گوشت بر آورده خود را خورد و بماند و در شام
 بعضی بعضی است حد که ان یا کل لحم اخیه مایه را در شام مایه را در شام
 گوشت هر که در شام مایه را در شام مایه را در شام مایه را در شام
 کسی غیبت میکند او را گوشت غیبت مکن گوشت غیبت است گوشت مایه را در شام
 است که کسی را غیبت کند و نماز در آن که کسی را مایه را در شام مایه را در شام
 و او را بدین مایه را در شام است که فاتی یا یا طای یا یا بنامش را در شام
 شام شام شام غیبت کند غیبت این طایه مایه را در شام مایه را در شام
 و هر که کسی را در شام مایه را در شام مایه را در شام مایه را در شام

ع

که گفته در بغداد در مسجد روز دوشنبه ششم فروردین آمدند یکبار اخذ کردند
 نیز با ایشان بیست و نهم خواب دیدیم که در میان روغ در آن روز یک من طشت گوشت
 خوک خام و پش من به دو کفچه بخور این گوشت خوک را کف من گوشت خوک را بخورم
 بانکت خور من ز دو کفچه گوشت خوک بخورم خور من گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخور
 خوک بخورم خور من گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم
 پس درم بخورم خور من گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم
 در هر چه بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم
 فرود نیاید اول با درون دنیا بزم عقیق من گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم
 سوا که بنگار در کمن اگر نفع شود این رسیده بر سر در سان و اگر خیر شود گوشت خوک را بخورم
 من کمن و اگر روزه نماند گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم
 که فاد که گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم
 در در شش خلعت بت اول گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم
 اخذ آن باشد که چنانکه گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم
 خدا و در بره فضیلت گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم
 با این خدا زنا کار را خواهد بود و گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم

ملک

پاکتو در مجلس ما از غنچه فرنا و جمله مومنی که با او همه پیمان بر سر آمد
مسئله فحوم و پهاج و عقیق من گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم
 فقدا زین من ازین فقدا زین فقدا زین فقدا زین فقدا زین فقدا زین فقدا زین
 و الا پیل از زبور الفقان رسول صلعم میفرماید که هر که گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم
 گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم
 رسیده است در هر گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم
 خداوند و قرآن یاد کرده است آن تکرار که اول الذی یفشی شکرم که خداوند بجا
 آید و گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم
 الا تعبد و الا ایاه و باوالدین علیین طاعتی که خداوند بجا آید
 پدر و مادر بجا آید و آنچه فرماید شما از من است و بجا آید گوشت خوک را بخورم
 پدر و برادران شود اگر طاعتی زمین کرده بجا آید گوشت خوک را بخورم
 نیکی کند هر چند که فاجر گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم
 در رضا مادر و پدر سزاوار گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم
 میفرماید گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم گوشت خوک را بخورم
 ایشان را که از دین خود خواهی که خدای از تو شود سر برایش تو همه سود شود

ملک

در بند ضای مادر و پستان تا جمله کنان توان بود نمود **مسئله** نود و هفتم در بیان
 آنکه پدر را در کردن سرزند چندانکه باید فرزند در حق او پدید آید و حق بجا آرد
 اول آنکه باید ایشان را جامه و در هر یک ایشان از طعام و دریم چون در اینجا خوانند باید که
 و حاضر شود چهارم چون در پیش شوند و از ایشان کرد اندک با ایشان سخن گوید
 ششم ایشان را بنام خود اندک بخورد ایشان را چون بندگان درم خریدیم ششم
 آنکه هر چه خورد اینند و ایشان را بخشد و در هر آنکه چنانکه خود را در عاقله ایشان بایزاید
 و عاقله و هم آنکه خاطر پدر و مادر از خاطر زن خود بهتر نکند **مسئله**
 نود و چهارم در بیان آنکه فرزند در حق پدر چندانکه باید که پدر در حق فرزند چنانکه
 بجا آرد و تا حق پدر را بجا آورده باشد اول آنکه چنانکه مادر را از حال کند باید چنان
 زن بکشد که فرزند در سر نشاند یعنی آن به اصل و پدر کرد و در بنام و پدر فرزند
 نام نیکو کند سویم آنکه او را قرآن پاسور و همان کند چارم و برانند نیکو و بد
 ریت کند اسب مالک ضعیف از عذر رسول هم که فرموده اند چون فرزند بزرگ
 او را بکشد و نیز چارم سید که چون سر بزرگ شود و نفس تنه را در فعل و دایه بر او
 اگر کند و چون در وقت عقیده کند و عود کند اگر در خست یکس که نفعه در
 پسر است که کوفته و چون بان وی نشاند شود و بهر کینه تا اول آن که گوید

کلمه انداخته و چون چارم ساله شود قرآن و علم آموزد و چون شش ساله شود کوفت
 و پند و را میزند و از هر چه بد نکند یاد و چون شش ساله شود نماز فرماید و چون سالی
 شود جانه خوابانک را جدا کند و چون ده ساله شود اگر نماز خواند او را بزرگد
 سیزده ساله شود در نعل حال صراحت آموزد و چون سیزده ساله شود اگر نماز بخند
 کشتن را بر او چو دانید و چون سیزده ساله شود باید که پدر او را از نیکو بد
 و دست او را بگیرد و گوید که ای پسر من او علم خستت و قرآن اوست اکنون با تو یکم
 از شتر تو در دنیا و از عذر تو در اخرت بهتر خواند و قرآن مجید یاد کرده است
 ای پسر من او را اولاد کم عدد و کم فخر و هم بعضی بدستی در حق که مال شما فرزند
 شما و شش شما اند از ایشان خبر کنید پس چون چنین است پسر که شتر زده است
 و خبر که هر از ده ساله شد باید ایشان را از سر بر رویید و اگر چنین کند شتر چنان
مسئله نود و پنجم آنکه مسایه را چون میاید وقت اول تولد هم که حرمت
 مسایه چون سه پدر و مادر با و مسایه بر نوع است اول آنکه او را حق است هر که
 او را حق است هم آنکه او را یک حق است اما آنکه او را حق است اول آنکه او را حق است
 هم که مسایه آنکه او را حق است اول آنکه او را حق است اما آنکه او را حق است
 ان مسایه که حرمت با وجود آنکه کار نیست در آن نوع مسایه دارد و هر که

بمیرود مسایره زوی را منی باشد خضر کند برود کند و نیک مسایره بر خضر است
 و زبان معورت بهت بیانت بخند و زبان چیزی گوید که از آن بر خند و بگوید
 مسایره مار و حواس خود داند و چشم بیانت نظر کند و نیک مسایره بکر زنده باشد
 تو سر نیک مسایره باشد باش و گفت رسول هم که معنی که در آن است که خضر و نوبت
 در میان نکر و نوبت که بجا بودی و از کجا می آیی که آنکه گوید میقوم الا
 انما رجع الی الله یخبره انما رجع الی الله انما رجع الی الله اول آنکه اول آنکه که میگوید
 آنکه شهادت خود بر آنست و میگوید که با حیوان جمع شود و چارم آنکه و خضر آن جمع شود
 چشم آنکه بالین جماع کند از رسول که ششم آنکه با مسایره قصد کند شهادت میفرم آنکه
 مسایره را بر بنام خدا که ششم آنکه از رسول هم که گفت بر آن یک
 جان در فرمان تو که مسلمان باشد همچو آنکه اول او زبان او با هم را نباشد
 و مسلمان نباشد تا مسایره شود این نباشد است هر آنکه که میگوید
 و ایم از بنام خدا است گفت سر که چشم خیزد و مسایره نظر کند چون از کوزه
 چشمش ناپیدا بود و او را در میان خلیل تو سوگند و ندا میکنند که این است که
 قصد در ظاهر کرده می باشد که نفسش را بکشد چارم از شد او هم
 چارم خفیا که هم در این بر صد چارم خفیا که هم در این بر صد چارم خفیا

اول

اول آنکه دل در زمان بند بر فرمان شایان که کند تا بد فرخ که قرار شود میگویم
 آنکه دل در دنیا بندید که رسول علیه السلام فرمودت تحت الکیسار کما خطیبت
 یعنی هستی دنیا سر خطا است میم از سر حدت ابطال کند و دست در آن زندگانی
 سر سخن خوانی که ساز چو آن اندیش از مسایره خبر باشن مسایره را در خواندن آن
مسئله نود و ششم در بیان توبه قوله تعالی ایها الذین امنوا توبوا الی الله و رجعوا
 حصره و فیضه میاید ای کسانی که توبه کردید از ایمان آوردید توبه پیش از این
 که خداوندم باز کردید و از آن گناهی در وجود آمده توبه کنید من از شما عفو کنم
 و شکر رحمت کنم و بجا در گرفت و توبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون ازین ایام میسر شود
 که توبه فرض است پس ایاز توبه چون غسل نباشد و توبه در و در مسایره که حضرت
 رسول هم فرموده است التائب من الذنب کما الذنب یعنی حدیث است که توبه
 از گناه چنان بود که سرگز گناه کرده با و حضرت جبار تقاضا میگوید اگر نبیند سوال
 گناه کرده باشد نمود با حدیث آنکه چون توبه نضوحا کند و در حدیث که خداوندم
 و کپس انابت که توبه در گناه پیشین توبه کند خضر خداوند اویم
 آن گناه بماند و مسلم باید که توبه وی توبه نضوحا باشد است که عباد این معبود
 رسول هم که توبه نضوحا کرده حاتم اول از جمله بر و آن که میاز کرد توبه چنان

روان بخوان که بوی طایفه اسلام بر کرده باوس که هر خواره را بر سر او می گذارند
 با شیطان که با او که در حلال و حرام و در شکر و شراب و خوار و از کورسی
 روی برکنند و زبان بر سر او اندازند خون در بر او بر شمشیر او بگوشد
 و کوزه آغوش او در گردن او آید و این عصاره را در بر او نهد که این عصاره را
 عصاره شکر است که در کینه که این است که در دنیا ترخورد و تو به نفع خود
 و کله و سولم که در چشم وادی است که از آن شکر در کله برساند و در ادوی است
 که آتش در آن خانه چاهیت از آن در آن چاه یا در آن در آن در آن در آن در آن
 آتش در سر سر در آن آتش در سر در آن آتش در سر در آن آتش در سر در آن
 سر در آن در آن آتش در سر در آن سر در آن سر در آن سر در آن سر در آن
 که با رسول صلوات علیها و آله و سلم که شکر آب پدید آید با آن در آن در آن
 یعنی که قرآن خوان بود شکر آب است ای چو فرعون شوم گردن من
 از آب شکر در آن چون تابی نورایان آه صدان تک که قرآن
 هیچ شری نه از آن شکر که بر زبانی شکر قرآن و کله و سولم که چون روز
 قیامت شود همه خدایانند که بکسی نماند که بکسی نماند که بکسی نماند
 دشمن تو نباشد که نام دشمن را میگوید و میطلبد که بدین ایضا بخورد که بکند

سر در آن

شکر بخور که شکر است که در اینده اندوز ما کرده اند و از کج خداوند
 شکر بخور که شکر است که در اینده اندوز ما کرده اند و از کج خداوند
 معهود است که شکر بخور که شکر است که در اینده اندوز ما کرده اند و از کج خداوند
 تا که بر سر او بر او در آن کینه که روی او را از قبله نکرانید و اینده اندوز ما کرده
 بدانکه در شکر بخور که شکر است که در اینده اندوز ما کرده اند و از کج خداوند
 شکر بخور که شکر است که در اینده اندوز ما کرده اند و از کج خداوند
 شکر بخور که شکر است که در اینده اندوز ما کرده اند و از کج خداوند
 موکلان روی بر آن که شکر است که در اینده اندوز ما کرده اند و از کج خداوند
 و هم در وقت صلوات بر او و بیانشان خود با همه من یک و خدایان و سولم
 کرده که بفرست و جلالت که خداوند که هر که در دنیا شکر بخورد با او تو بود
 زنده باشد و در آن شکر است که در اینده اندوز ما کرده اند و از کج خداوند
 در کورسی و هیچ جایا کرده است که شکر است که در اینده اندوز ما کرده اند و از کج خداوند
 مرده با خود با همه نماند از نام حسن صبری که هر که شکر بخورد در حال
 او سیه شود اگر در شکر است که در اینده اندوز ما کرده اند و از کج خداوند
 بخورد ملک المواتی بر آن که هر چهار یا پنج شکر بخورد در هر روز شکر بخورد

بریزد و دو کسی بابت قمار سخن در آن پیش ازین قیام کرده که اگر کسی بیاید
 خداوند بجز آن چه بود و بجز طلبی که از آنست جز آن چه بود و آنست
 اگر درین مجلس رخا و دینک خوانده اگر اهل بیت است و را تو بر کفش یا و اگر اهل
 نیست شرور از اینها از محبتش برادر ابراهیم **مسئله** نمود و در میان
 قضایای نایمی که در آن سوگت صلی الله علیه و آله هر روز در میان کوفته
 بیرون آمد در کوفتی فخر بکار قتل با ایما الکافرون بکار چون از نماز فارغ شود
 یکبار بخواند خضر خداوند به او را بگوید هر روز چه عبادتیک را بپایان که همه
 سخنین باشد و از او کرده با چنانچه توری و آنچلی و فغان از خواننده با و چنانچه
 سرانجام آورده با و کوفت رسول که هر که روزی شب بگذرد که نماز بگذارد و سلام
 در کوفت فخر الکفار بکار و آنرا قبول بکار او را بدهد بعد از آن در محراب
 عبادتیک را در میان او و در آن سرزده سیاه فریبده و در آنرا فریبده و در آن
 کرمت کند و کوفت رسول که هر که روزی شب بگذرد که نماز بگذرد در کوفت فخر الکفار
 و ایة الکرسی بکار و نما اعلیایا و با چون از نماز فارغ شود ابار استغفار گوید و ابار
 صلوات آید خضر خداوند او را که در آن کنگر است خضر خداوند او را از آن
 خاکی بر آید خیم جانیم از سر و آید بکار ببرد خاکی ببرد خاکی ببرد خاکی ببرد

ملا

حاکم می از عمر بود و در سر خانه سخن بود و بر سر تخته بود و بر سر تخته بود
 و کوفت رسول که هر که روزی شب بگذرد که نماز بگذرد در کوفت فخر الکفار
 و در کوفت فخر الکفار بکار و آنرا قبول بکار او را بدهد بعد از آن در محراب
 عبادتیک را در میان او و در آن سرزده سیاه فریبده و در آنرا فریبده و در آن
 کرمت کند و کوفت رسول که هر که روزی شب بگذرد که نماز بگذرد در کوفت فخر الکفار
 و ایة الکرسی بکار و نما اعلیایا و با چون از نماز فارغ شود ابار استغفار گوید و ابار
 صلوات آید خضر خداوند او را که در آن کنگر است خضر خداوند او را از آن
 خاکی بر آید خیم جانیم از سر و آید بکار ببرد خاکی ببرد خاکی ببرد خاکی ببرد

که سر که بر جمع وقت کعبه نماز کند و سرستی قیامت کجا و از زلزله آبان
از نماز فارغ شود ای بارکوبید یا حی یا قیوم یا ذوالجلال و الاکرام حضرت خدایند از سر
ایل آسمان زمین و اراضی و سوات مرکز عذاب کوز روی بر و در دو ما و
و فرزندان او را سپا مردود دعا او تجاویز است سوال علیه السلام که سر که شش نیت
رکوع نماز کند و سرستی قیامت کجا و سروره اهل صلابت بخواند چون از نماز فارغ شود
با بار است عفا که حضرت خدایند از نوبه و انوار مشا و حج بد و جهان که سر
کا و بر او مسلمان شده باشد و حضرت خدایند بکسایان او را سپا مردود دعا او
کف دیار یک پیمان و بر آن جهان شایسته بر اقطاب ای باران بود جمله را حضرت خدایند
سپا مردود گفت رسول علیه السلام که سر که شش نیت کعبه نماز کند و سرستی قیامت
بکار و سروره اهل صلابت بخواند حضرت خدایند از نوبه و انوار مشا و حج بد و جهان که سر
که از اسفا و سرور باشد و از اسفا و سرور باشد و عفا و سرور باشد
و عفا و سرور از کس بود و گفت رسول علیه السلام که سر که شش نیت کعبه نماز کند و
رکوع قیامت کعبه نماز کند ای بارکوبید یا حی یا قیوم یا ذوالجلال و الاکرام حضرت خدایند
حضرت خدایند ان بنده را سپا مردود و خصمان از وحی شنود شنود و خدایند
از وحی شنود شنود و او را تو اسرار از سر و سر بد و بکار و کسان از کعبه

و کف

و گفت رسول صلی الله علیه و آله که سر که در شش نیت کعبه نماز کند و سرستی قیامت کجا
و قلیا یک بار بخواند چون از نماز فارغ شود ای بارکوبید یا حی یا قیوم یا ذوالجلال و الاکرام حضرت خدایند
تو را بعد و سر جانور که از دیده و قیامت خواهد آید انصاف کی در دیوان اعمال او
بنویسد گفت رسول صلی الله علیه و آله که سر که در شش نیت کعبه نماز کند و سرستی قیامت کجا
و سروره و عفا یک بار بخواند چون از نماز فارغ شود ای بارکوبید یا حی یا قیوم یا ذوالجلال و الاکرام
الامه و اصل کبر و لاعول و لاقولع الا بالحق العیظ حضرت خدایند از نوبه
بعد هر بار که سبحان اید که تا بند نه از یکی و هزار که شش نیت کعبه نماز کند
و کعبه صلح هم که سر که شش نیت کعبه نماز کند و سرستی قیامت کجا و سروره و عفا یک بار
و سروره و عفا یک بار بخواند چون از نماز فارغ شود ای بارکوبید یا حی یا قیوم یا ذوالجلال و الاکرام
و نوبه و انوار مشا و حج بد و جهان که سر که شش نیت کعبه نماز کند و سرستی قیامت کجا
و حق الدین و عفا و سرور عفا و سرور عفا و سرور عفا و سرور عفا و سرور عفا و سرور عفا
نماز ای قضا رسول علیه السلام که سر که بگذارد و بعد از نماز تمام کعبه نماز کند و سرستی قیامت کجا
فاتحه یکبار و سروره خلاص با چون از نماز فارغ شود یکبار بگوید اللهم اجرنی
من ان اربا بر حضرت خدایند از نوبه و انوار مشا و حج بد و جهان که سر که شش نیت کعبه نماز کند و سرستی قیامت کجا
در پیمان نماز کند و سرور رسول علیه السلام که سر که بگذارد و بعد از نماز تمام کعبه نماز کند و سرستی قیامت کجا

بگذارد و سر کف فاتیما بخورد و سوره الفصیح را چون از نماز فارغ شود با صد مرتبه بخواند
 چون در دیر دو ادراد کف کند شخصی نورانی با او فرستد و چون او را طه نماید
 و شکر قصد سوال می کند آن شخص این نشان را بگذارد و اگر بعد از آن که او شخص نورانی
 مؤمن بود باشد تا روز قیامت **این** نماز خصمانه که بگذارد چهار مرتبه نماز فرستد
 فاتیما کبار و الکریم پیغمبر چون از نماز فارغ شود با بگوید اللهم انصرنی فی حقی اللهم
 ایکن فی قلبی و ایاک استعین فخر خداوند خصمانه او را خشو کند و کند و کسی که در حق او باشد
 روز قیامت محبت او شود و در دنیا نماز شب اول کرده رسول خدا صلوات الله علیه که بگذارد
 در اول شب هر که گوید نماز در سر کف فاتیما و سوره الفصیح را بخواند و با او چون نماز
 فارغ شود بگوید یا رب خدایا و بادشاه تا تو این نماز را بر من فرستاده باشی خدا را ببرد
 او را تا خدا بیعت نماید و هر که در روز شنبه یا سه شنبه یا پنجشنبه یا شنبه یا یکشنبه
 تا روز قیامت صد مرتبه نماز خوانده را بدهد بعد از آن که او نماز را بخواند و هر که در روز
 و چنان نماز چهار حج و جهل عمه بی او کرده با او توبه نماز شنبه در دیوان عالی است
 و بنا کند برای او در بهشت هر که شکر می خواند او را نماز هر که توبه نکند که باشد
 که بر سر راه رفته است این نماز برای او گذارده و رسول الله که هر کس نماز تو بخواند
 که شکر بخورد و بخواند کند زنده نماید که بعد از نماز خفتن پیش از او بخواند نماز بگذارد و در روز

فاتیما کبار و سوره الفصیح را چون از نماز فارغ شود و در آن روز که بگوید فاتیما
 من کل نسیب و اوتوب الیه خرافه تمام او را از جمیع بلاها نگاهدارد و چون نماز کند
 شب عیادت کرده با او حضرت سجاد بن جعفر را بخواند و چهار صد مرتبه تهنیت بدهد و با او
 که هر شبی شکر است در بهشت و چهار صد مرتبه تهنیت بدهد که کسی که در دیوان عالی است
 و بدست بگذارد تا روز قیامت در بهشت او را چهار صد مرتبه تهنیت بدهد که این موجود
 از پیغمبر صلوات الله علیه که هر که در وقتیکه فاتیما یک نیت با او بگوید که نماز کند و در روز
 فاتیما کبار و سوره الفصیح را بخواند او را چهار صد مرتبه تهنیت بدهد که هر که نماز
 و بجای سیراتی او را شهری در بهشت بنا کند و جمله کسانان او را پس از او در روز
 روزی او را فرسخ کند و خدا صلوات الله علیه نماز چهار صد مرتبه تهنیت بدهد که هر که نماز
 چنانست و او خود کند حضرت خداوند تعالی روزی بفرستد و فرج کند و بر او کف کند
 و روزی او را از جای رساند که در فهم و خیال او نباشد و گفت که هر که در روز شنبه
 که در روز اول ماه از چهار چیز تهنیت اول از ترک مخالفت هر کس که از شکلی که در سیم
 از رسول قیامت چارم از هر که در روز اول ماه صلوات الله علیه که هر که در وقت نماز پیش از
 چارگشت بگذارد و از هر که مخالفت این شود و سر که بعد از نماز تمام کند بگذارد
 از تاریکی که در این شود و سر که بعد از نماز خفتن پیش از او بخواند نماز بگذارد و در روز

و هر که نماز چاشت را در خود سازد از درود است این شود و در روزی فریض شود
 نماز چاشت در روز کتله است که کبار را تکریم کیا رسیده است و آنرا سوره اخلاص نامند
 فضیلت نماز چاشت بسیار است گفتند که هر که این سوره را بخواند و وقت نماز چاشت
 را بخواند چنانچه میباید که تا در دنیا با تمام مرتبه بیاید و چون با تمام مرتبه از دنیا فرسخ
 بجای آید هر گاه که قبل از فرض نماز چاشت را که سنت نماز عصر را بخواند
 که هر گاه که نماز چاشت را بخواند و بعد از آن نماز چاشت را بخواند تا از نماز چاشت
 نکاهد و در نماز چاشت که گنجی باشد در دست و چنان باشد که هر کسی بر آن نماز
 چاشت کرده باشد و در نماز چاشت که هر که در نماز چاشت را بخواند که هر که در نماز چاشت
 هر که در نماز چاشت را بخواند که هر که در نماز چاشت را بخواند که هر که در نماز چاشت
 و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 اعتباری است و بعد از نماز چاشت که هر که در نماز چاشت را بخواند که هر که در نماز چاشت
 رو بخورد و سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 الی الله العظیم تا آنکه در سجده آنرا تا بنویسد گفتند که هر که در نماز چاشت
 علیه را بخواند چنانچه در سجده اول نماز چاشت را بخواند و در نماز چاشت را
 ختم کند سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره

ع

علی کرد و چه گفت که یا رسول الله سوره کورت در کتب کون حاصل شود حضرت محمد
 یا علی سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت
 باشد العلی العظیم کویا کج کرده باشی و سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت
 باشی و کپا سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت
 بفرست کویا چار صد درم در میان صد که کرده باشی و سوره کورت سوره کورت سوره کورت
 و صد که کویا کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت
 در خود کند چون بجای خوار این عار از نماز چاشت سوره کورت سوره کورت سوره کورت
 نکند دارد و از هر که سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت
 گفت که در تب معراج سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت
 چه بدید سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت
 بر سره و از سجده دنیا بر سره و از سجده دنیا بر سره و از سجده دنیا بر سره و از سجده دنیا
 که این دعا را بخواند سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت
 سبحان العزیز العظیم سبحان العزیز العظیم سبحان العزیز العظیم سبحان العزیز العظیم سبحان
 لا حول و لا قوة الا بالله العظیم از جمله کلمات خویشتن است که شود و چنانچه در این
 رسیده با و کویا کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت سوره کورت

الواسطه انما فضل الراض المعرف المنفق السميع البصير احكم العدل اللطيف المحسن
 الحليم العظيم الغفور الشكور العلي الكبير الخفيه المقيت تحسب اجليل الكريم
 الرقيب الحجي الواسع الحكيم الودود المجيد الباعث الشهيده بحق الوكيل القوي
 المتين الولي المحي المصطفى المبدئ المعيد الحبي المهيتم احمي القيوم الواجد الواحد لا
 الصمد لقاد المقدمه المقدم الموتر الاول الاحقر الطاهر الباطن الولي المتعال
 البر التواب المنعم المنتقم العفو الرؤوف نال الملك والجمال والاکرام المقسط
 الجامع الغني المغني المانع الضار النافع النور الهدى التبارک الوهاب الواسع الوهاب الواسع
 الصادق التارک الذي ليس بشي في السموي السميع البصير المصطفى المصطفى
 ما يريد منا انعم الوكيل نعم العولي نعم الصغيف انا ربنا والي المصطفى
 كبر راعني شيش بيوت ومانده وسج مانده كچون كنديس وضوسار دور
 بکزار دور هم که حق تری کار و سوره اصل سباجون از غار فارغ نمود اهما بارک
 لا اله الا انت جان کسان که است من الطالبین خضر و نذاعا اور از زبان بر زبان
 غن و در این تکرر مانده فضل و کرمش در دعای که در سباجون است
 و بلا و در این تکرر مانده فضل و کرمش در دعای که در سباجون است
 علیه وسلم و السلام و کان ذلك على ادم ليرى اوجبه محمد عليه السلام دعاه في
 كان في اذنيه قورا فبشره ببعده اليم دعا و و نذاعا في ضرب لسانه في فميه قال

دعا در دور
 در دور کوشی
 در دور نذران

س

يحيى العظام و در ترميم جانها که انشا تا اول مرده و هر کس خلق علیهم رض در کلمات
 فلو لا اذ بلغت الحلقوم و انهم صيت تنظرون من قريب ينكروا من لا يعرفون
 دعا در دور الشرح الحيا من يده لکنون من الشرح الذين انوا و طعن قلوبهم
 بذكر احد الانبياء كراحد تطمس العقب و دعای شدت بل باه و سلطان بفق كيش
 و ليريدن كثير منهم ما نزل اليهم من ربك طغيانا و كفر ادعاه و باطونون اللهم
 يا ولي الولاء و يا كاشف الضر و يا هادي الضال و يا مونس اليتام و يا رزق
 و الموت الغنائم و الرسام و الرسام و الغارق و البرص و هو الطالبين من الكافرين
 يا ارحم الراحمين فصل در بيان اوردن حاجت كبريه ما خوانده اند اوله نماز نامه
 بگويد سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و لا اله الا الله العظيم اوردن دعا
 سباجون است بر هر ساله صلوات بگويد و رواه عن ابي بصير اوردن دعا
 الذي لا اله الا هو احمي القيوم و اتوب اليه ساله التوبه و اوردن دعا سباجون
 لا اله الا الله محمد رسول الله ما شاء الله كان عالم يشاء لم يكن في الحول و لا في القوة
 الله العظيم اوردن دعا خفتن اين است لا اله الا الله محمد رسول الله
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم نقلت که سر که اين دعا و در روز نماز او را
 از سر طمان و در سوخته شيطان و از سر حوران و از سر حرم حريم نكاح و در
 نقلت که سر که اين دعا را بخواند در هر استرم که را و يا ايها في دعائه اللهم

در دور
 در دور
 و با و طعن

خود ستازو

یا ولی الله سلمه وادبته بتعالی الامان حقیقتاً که بر حق است تا ارجح از حقین است هر که
 این دید و وقت یک کجول بخواند خردمند معقود و مراد فرشته را بجا می آید تا کتب
 او باشد و اگر آن شب بیدار و شهید شده با این شهادت لاله الله الامور المملکت
 و اولو العلم قائماً بالقطر لاله الله ابو الغیر الحکیم ان الیدین عنده لاله الله
 که هر که بعد از عطس این دعا بخواند حقیقتاً دعا او از سر و دکانه در اول
 حرم از در و سوخته در و شکم دعا این است الحمد لله العالی محمد صده
 احمد صده لاله بعد حال گفت هر که ماه نوبت این دعا بخواند و بعد از آن
 سوره فاتحه بخواند بنیادین و فی الاثیر روز بخواند سر برادران و واقع شود
 بیمار و مبتلن و هر که نماز و قضا و منوی حج حقیقتاً او را کجا در دعا
 اجعلنا علینا یا اسی و الامان لاله الله الامور المملکت و الامور المملکت
 و العصمه و العفوان یا ارحم الراحمین تسبیح که اسید عار از سب و رذایه بخواند
 حقیقتاً او را در دنیا بخت های بد و در دنیا تن و راز امره افاضه
 دعای التالیه یا اوسم و اوله بر الامور من اعد و اعد و اعد و اعد و اعد و اعد
 که در فی المین علی اللغه یا اوسم صلوات الله علیه رسول علیه السلام که فی المین
 بشارت بدوزخ است و حال اینکه تا آخر دنیا تا آخر دنیا تا آخر دنیا تا آخر دنیا

میدانم که چون در دم خردن خود خدای مرا ایمان کنی شکر شکر شکر شکر در حال ضلالت
 در سیه و کتب با محمد است میگوید که هر کس این دعا را در دم بخواند ایمان
 او شکر ما قول است که ایس از این دعا را در اموت کند و هر که زنجیر او بناید یا بگذرد
 هر که از امتان تو این دعا بخواند البتة ایمان خواهد دید دعای التالیه و اعد و اعد
 و یا عظیم الخظ و یا واسع الخظ و یا لک یوم الدین و یا عظیم الخظ و یا عظیم الخظ
 این دعا را بنویسد و در خانه در جایی که یکا باشد بنویسد تا سال که هیچ بیا و پیچا در گرفت
 بماند خانه زنده و هر چه در آن سال افتد شود از بلا و شک و قحط و طاعون و هر که صحبت
 و یا با در زلزله دعا را بنویسد و یا حقیقتاً او را از زلزله نجات دهد دعا است الحمد لله العالی
 لا حول الا الله و لا یجوز الا بحکم الله الخیر المصلح الامان و یا عظیم الخظ و یا عظیم الخظ
 حقیقتاً با حل الحان بود که در فضیلت که در مجرای اجبال با حمید الفعال انت الولی و یا عظیم
 الصنعت انت القریب حقیقتاً یا ارحم الراحمین تسبیح تسبیح که هر که در سجده یا در سجده
 و یا عظیم الخظ و یا اول کی که بر روی فرض شده تا او انداخته می کند که هر که در سجده یا
 و یا عظیم الخظ و یا اول او را با نصیحت از سیم کی امر معروف و نهی منکر بجا نیاورد چاره یک
 با کما در تسبیح و دنیا حاضر شود بدو ایمان چاره یک یا عظیم الخظ و یا عظیم الخظ
 ایله المؤمنین علی کرم الله وجهه که گفت زنا پیاید که از مسلمانان خونی ماند و از کفر

الشیء الخلل اللدقی حسب مجموع الاستان خود و حاست از زبان هر چه
 بدخواهی کن و حافظه جاودال ملتین و ضد مجهول می شود و تخمین از ضرب یعنی
 و ضد شاقش بود و در زمانه و حافظه که در ضمیر است و صاحب کار است
 و حافظه تواند بود و با معنی ما و حرکت ماضی حرکتی می نماید مثال
 بفتح اول با دست راست کسی کردی بقدر باشد و دست چپ بفتح اول
 و سکون تا بجز خرابی و دقیق بدال ماضی فعلی فاعل از وقت از با ضرب
 یعنی با یک شدن و حرکت ماضی حرکت یعنی چندین مثال که اول است
 و بفتح اول و سکون تا از زمانه ضمیر یعنی و دقیق فعل معنی معقول از وقت
 از با ضرب یعنی که وقت پس از و بجهت آنکه که در وقت و دقیق گویند معنی مجموع
 بدخواهی که شده با و نوشتن یا با جاودم را و اما الی الضرفه شده با و
 الی الضرفه خواه نوشته یا با جاودم را و اما الی الضرفه که بسیار بدباد و
 خرابی با یک را و اما که می بنید و چنانکه برای سخن از وقت که مراد از حافظه
 نوشته باشد پس تصور ازین که که نوشته اند در ضرایف و کلمات چنان با و
 فاضلان کمالان تدریجاً بر سر نهاده و میگویند یا معنی باشد زیرا که کسی که مخدوم
 در بزرگ با بر غیر فاضل و کامل نبود اگر خراب و او در بنامه ماضی و غیر معنی نماید

غالباً

غالباً و درین عبارت میان شمال و شمال کشید اقصی است میان شمال و شمال کشید
 نام که چون صیقل از پیش از وقت ب غایت میافید یا شمار فارسی خواندن
 چه خوش شدن و در بعضیها امروز از این است و تعلم لغت و کلیه همه حکمت
 قدری از وی لفظ حکیم تا با تکلفی که درین صیقل که صواب و مملوک و کون با بریده
 جمع است یعنی که آنکه انسان از این وقت شش است و در وقت با و میگوید
 و طفل با و اگر شیر خواره است و صبی با و چون و شایع است با و میگوید که
 شایع و شیخ چون از وقت بگذرد و تعلم معنی است و وقت بر این خرد
 و مراد از اجازت آن عبارت است از این که بجز این که معنی است و در وقت
 که است از چیزی که حدیث است و اما در شمار معنی است و شمار جمع است
 و شعر لغت دانش است که بطلنت ظاهر شده و در اصطلاح کلام مورد معنی است
 گویند و در بطاء و مملوک و ماضی که در عین جمله خودی شریک بران است
 شده باشد و مصدر را با معنی است یعنی شش روز و در روز و در هر روز
 معقول از روزن از با ضرب یعنی سجد و در اصطلاح شعر است کون در وقت
 با نسبت آن در حرکت و سکونت و بعضی مورد از اینها در وقت شعر خود
 دانسته یعنی طبعاً شعر خود و معنی و در نسبت و بعضی نیز طبعاً دانسته

شعر

یعنی طبعها است و تقویر این لایم غریب در آن است و غیر تقویر غریب و غیر طبع
 کونند اول طبع و کسب این نوع کون ظاهر است که در آن
 از باطن غریب پیوستن و در این وقت مختلف رنج چیزی کشیدن از خود
 چیزی در آن وقت که نباشد و چند وقت که ضابطه بود هر چیزی از علوم بمیان این
 در او دریم تا نباشد و خواندن این بخش که در رعایت افتد چون این مجموع است
 و در وقت که در این زمانها هم دریم و در وقت که در این زمانها هم دریم
 مورد آن که در وقت که در این زمانها هم دریم و در وقت که در این زمانها هم دریم
 اصطلاح شیر را گویند که ایات و اندک و در وقت که در این زمانها هم دریم
 چنانکه این من فریاد فریاد روزی که در وقت که در این زمانها هم دریم
 در وقت که در این زمانها هم دریم و در وقت که در این زمانها هم دریم
 این معنی لغوی است زیرا که هر قطعه باره است و در وقت که در این زمانها هم دریم
 و بعضی گفته است و نصاب کسب نون الی که در وقت که در این زمانها هم دریم
 و اصل هم باینه گویند و نصاب زقره در وقت که در این زمانها هم دریم
 و هر یک از اینها در وقت که در این زمانها هم دریم و در وقت که در این زمانها هم دریم
 شش در وقت که در این زمانها هم دریم و در وقت که در این زمانها هم دریم

و غیر

و قطبیری که در آن وقت که در این زمانها هم دریم و در وقت که در این زمانها هم دریم
 و متقابلا اقران و قرطبی پنج شیر باشد پس اگر گویند این است بعد از نصاب
 از این است چگونه مجموع نصاب که جواب آن را در وقت که در این زمانها هم دریم
 عدم دارد و دوست عدد نقره ۲۰ عدد در نصاب است نصاب چون این است
 نصاب اطلاق توان گویند که گویند این است بجای آن که در وقت که در این زمانها هم دریم
 کسی که این کتاب را در وقت که در این زمانها هم دریم و در وقت که در این زمانها هم دریم
 و چون این پنج نصاب را در وقت که در این زمانها هم دریم و در وقت که در این زمانها هم دریم
 مشتمل بر مقصود است ان در باره نصاب و نصاب و نصاب و نصاب و نصاب و نصاب
 بدین معنی که در وقت که در این زمانها هم دریم و در وقت که در این زمانها هم دریم
 الیه است و احد در وقت که در این زمانها هم دریم و در وقت که در این زمانها هم دریم
 و اطلاق بر موجودی که در وقت که در این زمانها هم دریم و در وقت که در این زمانها هم دریم
 فتح یا از آنکه می خیزد از نصاب علم و غیر از آن که در وقت که در این زمانها هم دریم
 جل و نصاب باره القاف کجی صفات مع کمال و نصاب باره القاف کجی صفات مع کمال
 الف لام را عوض از آن است و نصاب اول را چون این که در وقت که در این زمانها هم دریم
 این را در وقت که در این زمانها هم دریم و در وقت که در این زمانها هم دریم

و فتح با موهده سپکان در زهر جمع صبا...
 فیه بختین باه وال هملق فاشانه تیر فلند...
 مجور و راه هملق و مجور فاشانه تیر...
 نیز عرض کوی خلیع بفتح خا و مجور کس...
 از پست که تیر اندر بان تیر اندر و...
 و راه هملق و ضاد مجور تیر و اسن و...
 عجاج و نفع و قام و سببا و چرخ عجا
 کلوم سنگلی و موت کر و موهه نون

عجاج بفتح عین و کوه و چرخ عجا بفتح...
 در هوا بود و حوض و جبر تا که اسب جمع...
 بفتح قاف و تاء فوقانی که مباح بفتح...
 در ایت اقباق خاک نرم و کرد سم و...
 یا حکمانیه و چشم مصدر از باب ضرب...
 و بخار را چون در ایت خنده با مباح...
 یعنی سنگلی موت بفتح موهه نون و...

مرکب سیم

مره کبیر و کوه و چرخ عجا جمع بر...
 المره السوداء حاشانه باقی جان و...
 قواصه ریزه زهر و کوه و چرخ عجا

حاشانه بضم حاش و حاشانه بضم حاش...
 و راه هملق و ضاد مجور راه او و...
 ریزه زهر فحاله زهر از باب ضرب...
 مانند قلابه یعنی آنچه از قلم باشد...
 ریح کبیر راه هملق و کوه و چرخ عجا...
 حشر بضم حین و راه هملق و کوه و...

نام مجوس کون

نوف و فرعون و کوه و چرخ عجا...
 بفتح حاشانه و بضم عین و مجور و...
 و سکون سیر راه هملق و کوه و...
 یا حکمانیه و چشم مصدر از باب ضرب...
 بفتح قاف و تاء فوقانی که مباح...
 باران دیده و خرمابن از چرخ عجا و...

جمع طیار و طيور و طایر چون کبک و کبک خال بیکر اینیز کویند و مطلقاً
یعنی بزرگ و متافق این کسر را ممل و سکون ایستخا و سینه و سینه بر سر
ریشه هموار باشد و نام نیکانیز در این کینه چنین و نام بی خالی است
نقی معروف است به وادان کوش اطروش کر

فحین عین ممل و سکون با کتیا چشم چشمه آب نظرگاه چشم بجه عین و عین
و چشمه خورشید چشمه ترازو چشمه بد کرده بچرخ و درم چو رنقد و مال زده
وزر و باران چشمه و در بان و جاسوس نفس چیزی سستی و کومان شود و در جانب
و سوراخ دشته شک آب صرفی است از حروف تجمی و مصدر با صرفی چشم
و جامه با یک انق بفتح مخرمه و سکون نون و فاکه بی جمله نون و انا و نون
و اول هر چیزی و کرانه کوه و هر چیز و کداز و دندانه شدن وقت بر آمدن مهر بر کوه
حاجب کجا که ممل و جیم و با موده بر و اول هر شیشه پرده و در جمع و عقاب و م
فاصل از جلیان با بصر یعنی از روشن شدن بفتح شین معجز و سکون عین و راه بنین
موی و موی بر جمع شود و اشعاره بگو شعرات و مطلقاً استخرا یعنی غلبه
بشاعری نقی کبر لول و کون قاف معجز استخوان چشم کداز استخرا تا جمعه نقاد و
ان نقی از باب صریح معجز استخوان برون کون نقی چشم معجز و سکون جاد و ممل

ع

جمع شخم و سفید رنگه کویند شخم اول از نرسوس شخم النخل و غیره استخرا از ان سویان
انار شخم الارض کای سفید کویند اول بضم مزه و سکون ضم ذال کتیا کوسن ذان
و بضم ذال کوسن می بینی هر کویند بشو و کوسن بضم مزه و سکون طاء و ضم اهلان
معجز کوان شخم طارن و ذان افی عمل بضم ح و جینک بوم و ذال شکت
غیثه و صحاح خنده کداز شخم کر

بضم ذال سکون و ال کون شخم و شخم جمع بون و بدان و مصدر با بصر یعنی
حرکت حاکم سکون بر اهلان و با موده و سکون جمع حروف و سکون کده را نیز کویند
و مصدر از باب بصر یعنی خاک کن بر بفتح یا و تخانیه و سکون و اور و بصر ایلم سکون
و سکون با بصر یعنی شخم و بکران جمع لیا غیظ بفتح عین و سکون با بصر یعنی
و طاء بصر شخم و غم لارم و نام درایت از باب بصر یعنی شخم آوردن صحاح صا
معجز و سکون حاد ممل خنده و با کداز بصر شخم نام درایت الصحنه خنده بصر
سکه شخم و غیره خرم و تخمین بسیار خنده و بضم اول سکون ثانی سحره بفتح و نون
یک خنده حکم کبر حاد و سکون کاف خارش فضل از باب بصر یعنی خارشیدن و بصر
چیزی درون حاکم بصر بضم نون و سکون قاف و با موده اول کوی و کداز
و سوراخه و از راه خسته و با بصر تا ندای از راه کینیف بنادر جمع نقی

شاق و شمس و کاه و یو و بیضا ابقا
سام و تیر و محمد و عیان و عین و نضر

شاق و تیر و محمد و عیان و عین و نضر
کوسند که کوش و کوشه شکاف از باب نضر یعنی کوش و کوشه شکاف
تین و محمد و سکون و یو و بیضا ابقا
بضم ذال و عود ابقا بضم یاء و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
و سکون و یو و بیضا ابقا و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
و اهل و سا و عرک و جمع سو اقم بصر و کوه عربت و نام در صفتی از آنجا
ببر کبریا و فوقانیه و سکون و او و ما و بیضا ابقا و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
سین و همل و ق و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
درست فالص عیان که نشت نضر نون و سکون و او و ما و بیضا ابقا و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
و نام در دست تیر و مصدر ابقا بضم یاء از شدن نبات نیک و بیضا ابقا و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا

نوع شوق و در وزن و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
نیک و بیضا ابقا و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
بوسه و قش و بیضا ابقا و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا

مسکون

و شتا کن و اب جان بگر خا و معر سکون و ال و بیضا ابقا و نضر و یو و بیضا ابقا
و اب که نشت عام بود پس کوش و بیضا ابقا و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
مهل و سکون و او و ما و بیضا ابقا و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
خلق و سکون و او و ما و بیضا ابقا و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
و مصدر ابقا بضم یاء کوش و بیضا ابقا و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا

اصل یخ و فرغ و نشت و بیضا ابقا
خطه که عامه و سکون و نون و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
جا و پس از نشت جمع و نون و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
و سکون و او و ما و بیضا ابقا و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
و لجان و مصدر ابقا بضم یاء کوش و بیضا ابقا و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
و جان و یو و بیضا ابقا و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا

و سکون و او و ما و بیضا ابقا و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
بهر جمع و نون و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
و یو و بیضا ابقا و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
و در و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا

نوع شوق و در وزن و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
نیک و بیضا ابقا و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا
بوسه و قش و بیضا ابقا و عیان و سکون و او و ما و بیضا ابقا

از باب کرم یعنی اسان شدن و اندک شدن حساب که باره این ملتین تمام و تمام از این
 قلیان سیاه و اول از آنکه نوزاد عاقل دارد چو پیران نام مزار
 بهل که قزوین و طاه و با موهده چو سیخ جابه که سر از این برون است و این بقیه
 و راه مهلتین که در اراغی استوار جمع سر اولیست بضم خ و تندی فایز
 هست و پای استر جمع خاق و اخاف عا و بقیه عین محمد و توفایر و اول
 ساختگی راه و قدح بزرگ چو سپهر و سکون مین و راه مهلتین با چو پیران
 و بقیه چو هم تن در بزرگ شهر بزرگ جمع حضور و مصدر از این یعنی بیست
 ز نام بکسر ز که چو مزار و متمر و سران پناه و دو ال فعلین که بر پشت بدان در
 جمع او از نام مصدران ز نام از این یعنی کوشش و فعلین را در ال فعلین
 مدینه بدو مصدر شمر و بقیه چو کوشش که در ال فعلین است
 مدینه بقیه میم و کسر ال هم و با و نون شمر شمس و میران و مدین و بقیه
 نیز گویند و نام مدینه رسول الله علیه السلام بقیه با و موهده شمس بقیه
 و سکون همدان و راه مهلتین شهر جامع بزرگ جمع امصار و اول که طاه باشد
 میان چو جمع مصوره و نام شریف است و بضم مین و سکون او و راه مهلتین
 شهر جمع هواریان یعنی بقیه راد و موهده و با موهده و بقیه که شهر

و کمال

و کمال چو چیزی در سن که بر پلان بندند و مطلق سن و زن و زن و زن و زن و زن
 و شکم و جاکو سفید جمع اراض و سکون با باروی شهر را نیز گویند و این سخن
 تفسیر سوره است لکن شیخ بحر که تفسیر و طاهر است و سکون با موهده
 از باب ضربه و فغان که نشانده آن معرکه بقیه سکون و سکون و سکون و سکون
 جای جنگ جمع مزار که هم که جاکو سکون همدان مهلتین یا محکم و اول
 جمع حصون و نام شخصی نیز و بضم خانه و پاراستان صحیفه نام طاه
 خیاط و محیط سوزن چو خزه و سوزن
 صحیفه بقیه صادق و سحر و همایان و فاندان و سوت مردم جمع صحیفه صحیفه
 بقیه قاف و الم خانه تفسیر که بان قرار کند جمع اقامه و یکبار طاه را
 که هر کار و خانه و غیره یعنی تاج و زمان سکون که بقیه کاف باشد
 که در جمع سکون خیاط بکسر و باء و تاجانه طاه مهلتین است و بقیه
 از باب ضرب یعنی در متن و سوزن است و بضم خ و سکون
 مهلتین موهده سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن
 و خرات هم بقیه مین مهلتین سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن
 اینست قلی و غوغای غافل کول شقیق دارد و در و قلی و غوغای

چرخ و خط و حمان خار با موز است
چراغ نورده که شوک خار و کینه

خط بطا و مملک و کون لام و حاکم درستی خار او در و موز و کوفه خار و احد خط
خط نقیض خار مبع و سکون می و طایفه و عدلیت از عاکن باری دارد که بخورد
و از آموز گویند شیر ترش را محظ نیز گویند و مصدر از با صریب یعنی که یک
خوردن است و بر این کون چون پوست پوست پر در کن آن نقیض صمغ و سکون
کز شوک نقیض است مبع و سکون و او احد شوک کینه بر سکون و سکون و احد
مستلا کسار و ان نه ختی است با دیر احد سد و سدن منتهی است در اسما

نقد بسا ده بود مال پر نهاده کینه
پلاس صلس در ختنه زین با عفار

گیا و بضم لام و باء موصده و ان بکنید با نیز از نقیض صمغ کینه و او معالجات
این است مقدم واقع شده و بعد بضم لام و فتح باء موصده و اول هم مال پر نهاده
و بسیار پر و هم بر هم کوفه و انکس می بخند و مرغیت حسن کسره مملک و لام
و بین مملک پلان خانه و کلمه کج در حیرت را شتر باشد و سر چهارم تمام جمع اعداد
نقح عین مملک و قاف و اول مملک زین و درخت فضیلیع و قاشخانه

شما عطر بود بوی و بویان جوته
بمد و قصر تو ماور در اکلا شتا

شما نقیض تین مجله آنچه بویند از بویها خوش عطر نقیض عین کون طایفه
بوی نقیض صمغ عطر جوته بضم حیم و سکون و او و نون بویدان و در و احد جمع کون
ماورد مکتب از نا بزمه یعنی که از زور قح و او و سکون راه و اول مکتب
یعنی کل و بیدار تر کچسب سز و بون مکتب است نقیض کوفه صمغ کینه
تعالق کوفه صمغ کینه

نصایح نقیض تا موقایف صاد مملک و فاحه مملک صدر بار با نقیض عین
یکدیگر گرفتن تعالوق عین مملک و نون قاف اسم این باب یعنی در هر کس
چرخ نقیض صمغ سکون و او مملک جمع موصده سز آمده از باب تصریح کفین
و با و داس کلمه تصریح و نقیض تین و سکون بری در اول خود و سرام

ذبول ام و نون نقیضه و یقط سیدار

خصیص او حاکم مملکین و نقیض کسره می سه فعل از زین اب منع صحت
و نقیض حاکم مملک و سکون و بین مملک بری شو کسره نقیض از باب علم یعنی
شو کسره نقیض بری بسا موصده و او احد موصده سبکگاه و سپر اسم بر اول

از برائت از علم ذل لغت و انحراف جمع ذل معول از ذل از باب ضرب
یعنی زام شدن و کسب لغت و او برین منتهی شخص منصف از وس از باب علم
در جواب شدن پیشتر شدن لفظ لغت یا تحت این که قاف و طاء مع شخص
جمع لغت و این صفت از لفظ از باب علم پس از آن عوان کالم عربی
گرامر پاره بار یک وقت در آید
لغوی لغت معین مملوین کالم و کابو و کاوی پیروز جوان و این در پسر
جمع عون بر عوان جمع که یکبار کرده باشد پیوسته لغت تا مشتق و کسب باشد
تحت این بیاید موهول شوی کرده معین با عربی و صم و او مملوین
زن شویست جمع عربی م کسب قاف و او مملو پاره بار یک علف
جمع م کسب کسب تا قافیه پسندید کا فستق و کسب مرام جایی شویست جایی
کسب ان و جاسان سو و کسب
مرح ایضاً در راه و حاد مملوین جایی شویست چار پایان و کسب صلیق جایی شویست
مکان از صلیق چار پایان تا نگاه بمبا و این در بعض لغت می گویند مملو
و کسب از موهول و جایی شویست کسب آن در بعض اسم مکان از بعض موهول از باب
ضرب لغت و موهول کوه و مانند آن کسب کسب و کسب و کسب کسب

ع

جمع کسب و جاسان و او کسب و او کسب و او کسب و او کسب
تخصیص آن در موهول لغت و او کسب
علیه کسب و او کسب و او کسب و او کسب
تخصیص لغت و صم و کسب و او کسب و او کسب و او کسب
یعنی کسب و او کسب و او کسب و او کسب و او کسب
و فتح لام و فاعول جمع معالف اسم الت از علف از باب ضرب
اری بالف موهول کسب را مملو و کسب و او کسب و او کسب
بدان مملو و کسب را مملو و کسب و او کسب و او کسب
بر سر کسب و او کسب و او کسب و او کسب و او کسب
در او کسب و او کسب و او کسب و او کسب و او کسب
جیم و او مملو شده و او کسب و او کسب و او کسب و او کسب
مشترک باشد میان کسب و او کسب و او کسب و او کسب
اینست این مملو از کسب و او کسب و او کسب و او کسب
توی کسب و او کسب و او کسب و او کسب و او کسب
و این کسب و او کسب و او کسب و او کسب و او کسب

کسب و او کسب و او کسب و او کسب و او کسب
کسب و او کسب و او کسب و او کسب و او کسب
کسب و او کسب و او کسب و او کسب و او کسب
کسب و او کسب و او کسب و او کسب و او کسب

بقریب قح و در جمله و با موصوفه خویشاوند نزدیک فعل از قرین هم قریب
 بکسر از باب کرم می نزدیک شدن خویش چون بخویش نزدیک است قریب گویند
 مذکر و مؤنث در ویگان جمع قریب و قریبتر کن بضم را هم که و آن کاف
 جانب بی خبری خویش را بجهت آنکه جانب قریب کن گویند جمع ارکان هم که
 و تب کفره و اب کرم فعل از باب ضرب یعنی قصد کردن تبیدن و کرم
 اب خویش را چون مقصود است هم گویند و عرق و باران را بشکاف و کرامت را
 زخم گویند جمع احلام کن کبر صرزه و سکون با موصوفه پس از او بود
 و او را حذف کردند و موصوفه از او بردند معنون و اینها و لید
 فعلی مفعول از ولاده زباب ضرب یعنی زایشیدن و بنده را نیز ولید گویند
 جمع ولده و ولدان که بطرح جمله سکون خاک خورد و بجای طحال گویند
 بضم همزه و تند میم و جمع انان و لغات گویند اول جمع بیایم و جمع
 آدمی ستوسه چیزی و جایگاه را نیز ام گویند و اس اسم فاعل از ولادت
 جمع والد
 جمع قریب زیدان فعلی و ماد
 چنانکه صرزه و والد و است

زخم قح را و کسر را هم ملحقین زید اسج ارحام و چون زید را نیز گویند بضم
 خاد مبع و تاء فوقا ینه اما جمع احسان و سر کر از جانب نان باشد پدری و
 ختن گویند نزدیک عربی عاصم مردم را ستوسه قهر ویرا گویند صرزه
 ممد و سکون باور را هم صرزه و اب او صرزه و الد اسم فاعل از ولادت است
 همزه و با موصوفه پس از ان ابو بود جمع اباء و مصدر از ان ابوت یعنی پدر
 کهن زکیت پاک و خفی مبران خفی نهمان از باب کفره
 حلی بدین بی و رسول هم
 زکیت زکرا مع فعل از زکوه از باب ضعیف یعنی لید و کشتن و زبانه و نایز
 و الصلاح آمدن و باعتبار معنی اخیر زکیرا گویند زکیرا که صلاح است که پاک باشد
 از فساد یعنی بفتح صاء جمله و فاد مبران و اما جمع مفعول فعل از خف از علم
 یعنی نیکی و لطف فعل و باعتبار از حال کسی پس از خفی بجمع و فاد مبران
 و اسکارا فعل از خف از باب علم می پوشیدن و از خفی از باب کفره
 یعنی نهمان کهن و اسکارا کهن حلی هم و لا فعل است از جلا از باب کفره
 یعنی روشن کهن و اندوه باز کردن بفتح نون و با موصوفه فعل
 از سنو و بنا هموز اللام از باب استخ یعنی کاملیدن و از باب کفره

و ساوه ناقص از باب غیر بنده شدن و ازین بر جوان چون از از اجرت
 اگاه کن که مریبانیان از سایه خلیق بلند تر و بیشتر از جای بخاشیدن از
 نبی گفته جمع اینها و بنویس رسول بفرج را و هم بین مملکتی ساوه معمول است
 بعضی مفعول از رسالت ذکر و مونت در و یکسان پیغمبر را گویند که با کتاب با
 وبی ملک فرشته ملک و شری پرست است
 جمع شهاب که گویند می فرم خسته
 ملک بختی که کما کید است که بیدار است و از اول وقت بفرج می رسد
 لامه مقدم و آید و منور را از جهت کثرت استخوان صدف که در جمع طلا یک یک
 و طلا و در این نیز ملک گویند که بختی است و اولام آن و بصر و کلیم است که با طلا
 و زمین کرده و در این گویند شری شین و در او هر یک یک کبریا موه و آن
 ستاره در آسمان شوم خنده و فرورنده را نیز گویند اسم علی شری می خوانند
 و فرعون شهاب کبر شین و جوه و ستاره روشن که از جهت ستاره سر که این
 شهاب آن کف شعله آتش صده شهاب شهابان که بختی کافین و کوان
 و قطره سفیدی بر می آید چنانچه جمع گویند میخ امنین و زندان و شکر زنده
 بزین بنا و شکر و آب پار این که گویند در می بصره و ال و شهاب آملین

و لدر

و شهاب یا ستاره بزرگ در وقت شهاب و در جمیع مدار بفرج نوبت و کون
 جمیع ستاره و بنا میس و وقت فرهادن و زمان و در بعضی کوری و صحن
 آنچه و بخوم و آنچه با لاف لام نام پرست فتنی شوق دوستی اول شب
 ریبه دختران بنت و ابده و آن دختر
 فتنی ختنه فاولام قاف سفیده سج و زین هموار میماند چرخه و جمله خلقان و کما
 چیزی می بندد که پروای در زنده و در شتاب با جمع فلقان و تلوی گویند
 چاهیت در فوض شوق بختی تین مجبور و فاقا بار و شوی اما اول شب و در
 از سر چیزی پیله بر او جمله و با این حدیثی در صخره دختران زسوی یک و گویند
 پرورده در خانه چهار جمع بر این فصل تبخیمی مفعول از زین باب غیر پرورد
 بنت یکبار موه و کون نون دختر استن نه بود چون او را خد که در
 و تا را عوض از دودا شهابی در بر آن و کندانه تانیت این کامر
 حمل به بقدر کور کا و کوان شهاب
 مر از مره طحال که کید سیر زور
 حمل بختی حله جمله و میز و میخ سیبا جمع حملان و نام حبیب است اسمان بختی
 با موه و فاقا و در آن جمله که دو است بقره زرماده را گویند جمع بقرات

ان کبیر و سکون نون اگر کو بفتح لام و سکون او اگر سنی بفتح نون فوق حقیقه
هر کجا در جواهر کاه لا بفتح لام الف ایما بفتح مزه و سکون یا بفتح نون
و حقیقه بفتح حقه و سکون یا وضعم تار مشتهر کجا ف پس و قبلین و بعد پس

لی و لیا و لیا ما را

ف فایست مفتوحه لیا بفتح و یا هر چند لیا بفتح باره و سکون عین مصلحت
پس چیزی و بعضی با هر ل لامیت سکون لیا بفتح سکون یا بفتح لام نون
که کو کین و در نما و الف تارا لولتا نه همتیا
بفتح صاد و سکون یا خوش باش و کاتبین کیه در آورند و صر کوه بفتح نون
باش هم سکون یا کمن و یا ستمیون کیه در آورند و بفتح دال و باز در استن
بضم و اسم و اسم معمول است و عمل بفتح لام نون مضارع کینه در زمان
که که چنانچه بفتح نون و لیا بفتح نون بفتح لام نون مضارع کینه در زمان
جازه و بفتح نون مضارع کینه در زمان مضارع کینه در زمان
لما بفتح نون مضارع کینه در زمان مضارع کینه در زمان
میم شده و پایا بفتح نون کینه در زمان مضارع کینه در زمان
وام و جازین کینه در زمان مضارع کینه در زمان
ذی نون و نون این نون

مرد را ذوق و تباها
ذی کبیر ذال حمزه و تباها و الف که نویسد و ذال حمزه و تباها و الف که نویسد
و یا سکون این زن ذال بفتح ذال حمزه و الف اسم و حصول این بعد از تباها
چنانکه کوی ما ذی یعنی چیست که ذال بفتح ذال حمزه و الف و ذال حمزه و تباها
و اسم و حصول است و تباها اسم تاره

تخم آنجا و هسنا اینجا

تبا بکسر تا فوق نون سکون لام و فتح کاف نون و کاف بفتح ذال حمزه و الف نویسد
و کلام و کاف نون و کاف بفتح تا و تباها و تباها و تباها و تباها و تباها
خویر ظاهر که ایضا نیز تبا و یکه و نون اینجا ربه و تباها و تباها
غیر بفتح عین و سکون یا تباها و تباها و تباها و تباها و تباها و تباها
سر ظرف طله زمان تباها و تباها و تباها و تباها و تباها و تباها
سر کرا ایضا بفتح مزه و سکون یا تباها و تباها و تباها و تباها و تباها
رجوعا و باز آمدن و تباها و تباها و تباها و تباها و تباها و تباها
با کشتن و باز آمدن تباها و تباها و تباها و تباها و تباها و تباها
بضم راه مملکه تباها و تباها و تباها و تباها و تباها و تباها

فصل نهم فادسکون چهارصد و شصت و یکم سکون لام و صاد مملو و انشور و پیشتر
 و صورت برکت و خوش رنگ و مصلحت باب فتح یعنی در یکی کون از پنج غره و صدم
 مملو و زاده مچ شده بر پنج و در وقت فتح اول سکون ثانی و صدم تا فتح
 اول سکون ثانی و فتح در حصار زن که فتحین و بر مملو و فادسکون و اوست
 جمع امراق و وقت کشت و ضراب از شمرق گویند و سکون از مملو باب نصرعی
 بسیار کون شور باد و یک چشم از پوست بر کند و بیرون کشد شیر از آب کبریا
 و از دین و ست پریشان قلوب را بجماعت قاف و لاین سکون و اوقاف غنیت
 بلند پرواز مصلحت از ان اقلیل از انال فیضیال یعنی بلند شدن شرف شدن
 بریدن قضیه مغرب است و در مغرب تک

قدیقا و همین در طول روز
 قضیه قاف و کسر صاد مملو سکون یا و دال مملو بسیار و کون و کون
 جمع قضیه یعنی سر از بر مملو و زاده مچ مغرب تک که که چشم با شاد از اغری و آب
 که از دمان بچاید از بر این مهلتین همین جنی قضیه قاف و دالین مهلتین کون
 خشک و جای کس سینه سینه سلسله و جمع همان فیض از مملو از باب علم یعنی
 شدن طول ایضا مملو در جمع طولی و طویل از طویل از باب کرمی در

شور

فصل نهم و پنجم شیر و زبر کوشینه
 کراع با چوبین و بصل و نیر و سوز
 میخس و صاد و مجتبیان و غر و غن کر فیه فیض از مصلحت از باب نصرعی کون
 و جناسیدن بس بقضیق لام و باد مملو و کسر لام شست در لسان از باب
 علم یعنی شیشه ن کر زبره بضم کاف سکون را و مجرور مملو و اوست
 کراع بضم کاف و راو عین مهلتین با چوب کاو و کون سفید کراع و اکار
 و نام جنس جمع کراع و کراع و اوست کراع و اوست کراع و اوست کراع
 جمع کراع جنس بضم هم و با مملو سکون این را و کون و کون و کون
 واحد بصل و فتحین با مملو و صاد مملو یا مملو بصل و کون و کون و کون
 رعیف کرده و بد است بلند اغانه

بفتح سین مملو و کسر مملو و دال مملو فیه در مکه بفتح دال سکون و کون
 و فتح مملو مملو و اوست مملو و فتح مملو و اوست مملو و کون و کون
 لان و جان کمره و اوست کون و کون و کون و کون و کون و کون و کون
 و مملو و کون و کون و کون و کون و کون و کون و کون و کون و کون
 مملو و کون و کون و کون و کون و کون و کون و کون و کون و کون

و سکون بایه تخانیه و فاضیل از خوف یعنی عکار و مکرمه بایه بایه
کجک قریب قیافه راه مملای و عتاج جمع قریب و نوس رانی و زین کویند
فیل از زبانه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه
قرین کینه ندیم بونج ال کما بوزن قریب جمع ندیم و ندا و صحا کویند
تا و ضحاک الشرب نمونیم شریکین مجبور و راه مملای بایه بایه بایه

اکیل مجرور و مکرمه و مسمی مسمی
رفیق ایرواقی عتیر عتیر
اکیل مکرمه فیل از زبانه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه
مسمی جمع سیول ریشیق بر راه مملای و فاضیل و فاضیل و فاضیل و فاضیل
و بکل تن عتیر باین مملای مجبور و راه مملای و فاضیل و فاضیل و فاضیل
کوی فیل از زبانه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه
خویشان و این بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه
و اندو بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه
مهرت او و صدقه و شریکین و مسمی مسمی
مهرت او و صدقه و شریکین و مسمی مسمی

مملای بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه
مملای بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه
مملای بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه
مملای بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه

مسمی

مملای بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه
اول مضموم و مکرمه و مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی
از سو او از بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه
و شوهر و بر بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه
را کبلیخ را و باین مملای بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه
تا و مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی
کاغذ صدفیت باین مملای بایه بایه بایه بایه بایه بایه بایه
جمع اشیا اسکر مسمی و سکون مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی
و او را حد مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی

عقوبت است امر کار و قول گفت و فعل که
جنب پهلوی جار مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی
تفصیح عین مملای سکون قاف و او ساخت و ساخت و ساخت و ساخت
امر بفتح مسمی و سکون مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی
که باین مملای مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی
جمع اقوال باین مملای مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی
که باین مملای مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی مسمی

مسمی

در وقت خواب از خود حرکتی که جنبش میسر و یا پیکشده سر یا انداختن
ان وقت از خود حس کند در ذکا شود و در غلبه طبیعت بخند و در غلبه علم
یعنی نشستن اندامها و در غایت آن وضو یا از آنرا گویند که در این
در وقت خواب یا غلطی که عصب یا عضل در وقت خواب از می افعل است
کشیدن حکاک بفرجه و تنه و تشدید کاف اول در وقت خواب که اینها بود
از فایده این اعضا مسور و بجهت اینها مسورا شده یا در وقت خواب که اینها
و حکاک کشیدن از ناخشنود و غوه کاسر و ضاغط نیز گویند
و آن مفسد کز عضل شد خاک
تا خشنون و خاچه در بین مملکت که بسط یا با و یا بجا غشا را می کشد
از جانب عرض صاحبش پندارد که سوزان می شود فاعل آن با بانی غیر
انگشت یا سر جویند بین دق با خن کوی سر را نیز گویند و در وقت که بر جا و غشا
از آنست که او را کرده میدارند میگویند زخوه کسرا مملکت درون خاچه
در وقت که غصه را سست نماید کاسرین در مملکت و در وقت که باه بکسان احوال
پرده آن در اید و گویند اعضا را پفتا بر دو کسند و گفته اند در وقت که چون در
در اید خواهد که استخوانها کشند فاعل آن کسرا یا ضریب کشنده و غصه باضا

و من

و محسن در اول مملکت در وقت که غصه را در وقت که غصه را در وقت که غصه را
از وقت که غصه را در وقت که غصه را در وقت که غصه را
مصلحه و خاچه در وقت که غصه را در وقت که غصه را در وقت که غصه را
ایش را جدا کند یعنی که قبض بسط غیر طبیعی شود و در وقت که غصه را
پس بریزند و غصه را در وقت که غصه را در وقت که غصه را
و آن مسئله که اوست اصل پاک
در وقت که غصه را در وقت که غصه را در وقت که غصه را
میکنند بسط یا خواتن و در میان در وقت که غصه را در وقت که غصه را
و در وقت که غصه را در وقت که غصه را در وقت که غصه را
بسیار داده که در عضو باشد غیر حساس که معلق باشد بعضی حساس فعل آن نقل از با
که م یعنی که آن شدن ناقب بنا و تشد و قاف و با جمود که در وقت که غصه را
سوزان می کنند بسط یعنی در ماهه غلیظه و غصه غلیظه اندک کند که م فاعل آن نقل از با
یعنی سوزان شدن مصلی کسیر می شود و در وقت که غصه را در وقت که غصه را
مجلس صاحبش پندارد که کجوال و در وقت که غصه را در وقت که غصه را
از شادمان یعنی که فاعل از تسلیم و طاعت است و از غلبه علم و غصه را

Handwritten marginal notes in the top right corner of the right page.

این قطعه در بحر خمر مسدود است و در باره فاعیلین فاعیلین فاعیلین
و در تشریح و در کانون پس اگر شیطاط و افروغیسان ایست
خیزان و نور و آب ایلول که در آن زمان باد کاسرت
بدا که سال و نوبت آخری از زمان پیشین است از سر و سعی که فرض کند
از این مس تا باینکه در دو بهمان وضع و دیگری شمس از زمان پیشین است از سر
فقط که فرض کند از فاعیلین فاعیلین فاعیلین فاعیلین فاعیلین
بمشرق و در میان این دو روز از ده ماه است این قطعه در بحر خمر است
با صطلک و در میان این قطعه سر ایلول و نوبت آخری از زمان پیشین است
اول کبریا و نوبت آخری از زمان پیشین است از سر و سعی که فرض کند
این قطعه در بحر خمر است و کانون اول و کانون دوم از زمان پیشین است
مجموعه کوبند و با وجود و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه
این ماه در میان این قطعه در بحر خمر است از سر و سعی که فرض کند
باید که نوبت آخری از زمان پیشین است از سر و سعی که فرض کند
خیزان و نوبت آخری از زمان پیشین است از سر و سعی که فرض کند
و این قطعه در بحر خمر است از سر و سعی که فرض کند

در قطعه

Handwritten marginal notes in the top left corner of the left page.

این قطعه در بحر خمر مسدود است و در باره فاعیلین فاعیلین فاعیلین
و در تشریح و در کانون پس اگر شیطاط و افروغیسان ایست
خیزان و نور و آب ایلول که در آن زمان باد کاسرت
بدا که سال و نوبت آخری از زمان پیشین است از سر و سعی که فرض کند
از این مس تا باینکه در دو بهمان وضع و دیگری شمس از زمان پیشین است از سر
فقط که فرض کند از فاعیلین فاعیلین فاعیلین فاعیلین فاعیلین
بمشرق و در میان این دو روز از ده ماه است این قطعه در بحر خمر است
با صطلک و در میان این قطعه سر ایلول و نوبت آخری از زمان پیشین است
اول کبریا و نوبت آخری از زمان پیشین است از سر و سعی که فرض کند
این قطعه در بحر خمر است و کانون اول و کانون دوم از زمان پیشین است
مجموعه کوبند و با وجود و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه
این ماه در میان این قطعه در بحر خمر است از سر و سعی که فرض کند
باید که نوبت آخری از زمان پیشین است از سر و سعی که فرض کند
خیزان و نوبت آخری از زمان پیشین است از سر و سعی که فرض کند
و این قطعه در بحر خمر است از سر و سعی که فرض کند

انگاه با سبک سفید حساب
 حدوده و منحنی و مسکن و خاک احکار
 بد آنکه ترکان سر یکا ز دوازده سال که دوره است تا ششمین کوبیدگی از خاوران
 مذکور درین رباعی نسبت کنند تیرتین کوبیدگی چنانکه میل کوبیدگی بیست و نه
 و اوایل کوبیدگی بیست و نه سال که دوره است تا ششمین کوبیدگی بیست و نه
 سال که دوره است تا ششمین کوبیدگی بیست و نه سال که دوره است تا ششمین کوبیدگی بیست و نه
 است و توی بیست و نه سال که دوره است تا ششمین کوبیدگی بیست و نه سال که دوره است تا ششمین کوبیدگی بیست و نه
 وایت بیست و نه سال که دوره است تا ششمین کوبیدگی بیست و نه سال که دوره است تا ششمین کوبیدگی بیست و نه
 در اسبوت
 حمل و قوت با هم سر آمد
 کواکب ستیاره
 تیر و جوزا و خوشه سرطان
 ریزگانگفت از نجوم ترا
 این قطعه در بحر خفیف که مقصود است و اندو باره علامت هر یک با بد آنکه کواکب
 مفقود است با موعده تازی مرغ کوبیدگی بیست و نه سال که دوره است تا ششمین کوبیدگی بیست و نه
 و مشتری بیست و نه سال که دوره است تا ششمین کوبیدگی بیست و نه سال که دوره است تا ششمین کوبیدگی بیست و نه
 بفارسی ناسید کوبیدگی در آسمان است در هر بیست و نه سال که دوره است تا ششمین کوبیدگی بیست و نه

در آسمان هم است تیر تازی علی و در آسمان هم است با تازی قمر و در آسمان
 و افتاب شمس کوبیدگی در آسمان چهارم از ده برج که تمام در فلک است بر این
 قسمت کرده چنانکه یکی از دوازده سال که دوره است تا ششمین کوبیدگی بیست و نه
 و سر یکا از پنج کوبیدگی که در دوازده سال که دوره است تا ششمین کوبیدگی بیست و نه
 و میزان زهره را حمل و عقرب میخ را قوس و حوت تراجه و در کورسل العظمت
 الخامسة والعشرون بجای این قطعه و قطعه من و کوبیدگی در آسمان مقدار بود آن
 در سر یک
 خوراج و ناسی و دو کوبیدگی
 انبرج
 دل و خوراج و حوت
 حمل و قوس شیر با این پیش
 ۲۹ قوس و حوت کوبیدگی
 بد آنکه از برج جوزا که شمس معوج الطلوع آفتاب است بر سر معوج الطلوع زیاد
 از سی روز پیدایش در پنج برج سی و یک روز چنانکه شمس کوفه حمل و تیر و حوت و میزان
 سنبله و پیش که سرطان با دو کوبیدگی دیگر سی و دو روز در آن جوزا است و چهار برج
 دیگر است که در استقامت و احوال متوسط الطلوع عند لاجرم اوقات اینها
 ۳۰ روز زیاد است چنانکه در سی و سه طریقیان بیشتر و کمتر است و اینها در دوازده
 و حوت و عقرب و حوت دیگر است و متوسط الطلوع عند اوقات اینها در ۲۹ روز بماند
 و آن هر قوس و حوت و بعضی تیر و حوتی که گفته اند لا والله لا شمس است

در آسمان هم است تیر تازی علی و در آسمان هم است با تازی قمر و در آسمان
 و افتاب شمس کوبیدگی در آسمان چهارم از ده برج که تمام در فلک است بر این
 قسمت کرده چنانکه یکی از دوازده سال که دوره است تا ششمین کوبیدگی بیست و نه
 و سر یکا از پنج کوبیدگی که در دوازده سال که دوره است تا ششمین کوبیدگی بیست و نه
 و میزان زهره را حمل و عقرب میخ را قوس و حوت تراجه و در کورسل العظمت
 الخامسة والعشرون بجای این قطعه و قطعه من و کوبیدگی در آسمان مقدار بود آن
 در سر یک
 خوراج و ناسی و دو کوبیدگی
 انبرج
 دل و خوراج و حوت
 حمل و قوس شیر با این پیش
 ۲۹ قوس و حوت کوبیدگی
 بد آنکه از برج جوزا که شمس معوج الطلوع آفتاب است بر سر معوج الطلوع زیاد
 از سی روز پیدایش در پنج برج سی و یک روز چنانکه شمس کوفه حمل و تیر و حوت و میزان
 سنبله و پیش که سرطان با دو کوبیدگی دیگر سی و دو روز در آن جوزا است و چهار برج
 دیگر است که در استقامت و احوال متوسط الطلوع عند لاجرم اوقات اینها
 ۳۰ روز زیاد است چنانکه در سی و سه طریقیان بیشتر و کمتر است و اینها در دوازده
 و حوت و عقرب و حوت دیگر است و متوسط الطلوع عند اوقات اینها در ۲۹ روز بماند
 و آن هر قوس و حوت و بعضی تیر و حوتی که گفته اند لا والله لا شمس است

عدوین هوال هایتین و تشدید او در سخن جمع اعدا و عدایان اجاد و فاعل
 فاعل از علوت و عدوان از بنای فیضی پیدا کن از حد در گذشتن خصم
 بخانه مجبور و سکون نهاد ممد دشمن واحد و جمع مذکور و ثبوت در و یکسان است
 و گاه بر خصوص جمع گفته و مصدر از باب ضرب یعنی غلبه بر کسی خصوصت کن و نشان
 خبر از سر راه مملو از آن مجبور و در آن مملو و فاعله و خوف غنا مجبور و سکون او و
 فاعله از باب علم یعنی رسیدن و اوقاف و اوقات و فاعله و قاف بندگی و فتح
 نون سکون کاف بندگی بر پای نهند و این لکام جمع انکال خصمین گمان
 و ضاملتین جای استوار سخن کبر سبب سکون و کون هم زنده ان جمع اجاب
 ابی کسر لظن کابل تری تازه جیبی چیده
 خضی سواد فی ناکس ضعی اخرب هی تابان

ابی بیا موهه فعلی یعنی فاعل کسر لظن فعلی یعنی فاعل ابطا اربا کم
 یعنی در کنن طری بطا و اعملتین فعلی یعنی فاعل از طراوت از بنا علم
 و کرم سنی تازه شدن جنی کیم و نون فعلی یعنی مفعول از سنی از بنای
 یعنی سیوه از درخت چیدن خضی کجا و از موهه فعلی یعنی فاعل از خرو از بنای
 یعنی فخر کن دل بر بال علم و نون فعلی یعنی فاعل از ذمات از بنای سنی

لک

ناکس شدن سبب ایضا و چون نون فعلی یعنی فاعل از بنای علم و کرم
 لاعت شدن یعنی فعلی یعنی فاعل از بنای علم و کرم یعنی زیبا شدن
 لغت غزل و طوی و جوع مصلحت لغت از روی
 یکی خندان هم یعنی همان هم طلیان در کربو جان

لغت غزلتین سبب ایضا و چون نون فعلی یعنی فاعل از بنای علم و کرم
 معجزه در اعمله و نامشده کر شده ن و کرسکی طوی تقییس طواد اول کرسکی
 و میان بار کرسکی در مصلحت از علم از جوع لضم جیم و عین مملو کرسکی
 مصلحت از بنای نظر لغتین است تو از سبب و عریان از غزل و طلیان از طوی و
 جوعان از جوع موهه سبب اول سکون تالی شخص کر زنده و آنکه در بعضی جمع
 گفته اند جوعان اوبت نشده بلکه معیان است غیر واقع است چون مدهت

کلف عشق و صلف کاف و نسال و این تالی
 صدر خاشع فرج خایف قلوب یایک بل ترسان

کلاهت سبب کاف و لام فاعلت و صلف کاف و نسال و این تالی
 زن در دل شوهر مصلحت از علم یعنی از نون و جاکم کرسکی ن در دل شوهر
 و با باریدن بر کرسکی سبب نون و نون مال جمع سوات و تکسالت جمع نون

این

ارب جمع ناسیو کونید قطره قطره و تشدید طاء مملکه که جمع قطره خطی
 یقین خاوه و سکون میاوتی نیز فتح طاء مملکه که جمع حیاطل نیز کسریه
 راه مملکه که با جمع سرره کلبه فتح کاف و سکون لام سک جمع اکلایط
 و کایه کالینت کلبه کلبه بیج و تشدید و توروک اسپاهه ال درینا
 ادیم کسریه در وقت در وقت و جمع که در یوا که نیز میج که سفارته ال در
 و درت خرمای خار ناک دیواکی را کونید و ام ستایه تمام قبل است
 بضم با موهده و سکون لام موهده و غیره و سکون واو و تشدید کلبه جمع
 بمثل طنون و سکون مهم مور جمع حال و احدله در فتح ذال و تشدید راهله
 مور و در جمع دروره عالم فتح حین و لام انجمان و سریشیه که باشد
 جمع عاوان و عواالم و الیکان و غیره از مخوفات رب عالم کونید قول
 قلت که رحمت خورشید شد بدی ملکته سی
 سوره سجدت نوی گفت پری بیجان
 قلت که قاف و فتح لام شده اند که در جمله نیز ضربت بر آه و حله
 مملکه خوش شدن کوشش و تشدید جمع راج و رتبه شدت کسریه جمع
 و تشدید ال مملکه بد جاوتی و مصدر از باب نصر و علم نمی بد شدن ملکته

ص

بضم مهم و سکون لام مملکه با صیرب می بر شدن و بنا اوت شده و تشدید
 سین و کون واو و ال مملکه طبع بر بضم غیر شدن و سر شدن جد کسریه
 و فتح ذال مملکه شده مصدر از باب نصر یعنی نوشتن کثرت کسریه و فتح
 معجز پری معده ریت کسریه مملکه و کون ایچی غیره فتح با موهده کالینت
 از باب نصر یعنی لادغ کز با لغ رسا کله خدایان حوران بکال کسریه
 طایر طایع بران جاری و ان کادوان
 لادغ بدل مملکه و غیره معجزی علی از لادغ از باب فتح یعنی کزیدن در کوزم
 و غیره با لغ نبیا موهده و غیره معجزی علی از لادغ از باب نصر یعنی سیدان اکل
 فاعل از اکل از باب نصر یعنی خوردن از لغ برای مملکه و تا فوقه نیز معین مملکه
 از لغ از باب فتح یعنی چرا کردن طایر ربط و راهم تیرین علی نظیر ان از باب
 ضرب یعنی پیدان و ستافش بضم بضاد معجزه علی از لادغ از باب نصر یعنی
 دریدن لازم است بان سبب بان گفته جاری کسریه و راه مملکه قال از باب
 یعنی رفتن ساق سین و غیره مملکه فی علی از باب فتح یعنی در رفتن
 و کار کون از معایه هم ازین باب یعنی کون عا کون ز کون را
 جمع و فریق قوم و فرقه معترفه طاق لیکه کوه کوه کله و ای سبببان

و است و ازین مظهر بظاهراً اسم فاعل از طلا یعنی تار کشیدن و از کسب
و خیم اسم فاعل از جواز یا بصر یعنی تار کشیدن نیز است هم بدین معنی است
سیا و تار یک اسم فاعل از زاد لهما یعنی سخت تار کشیدن و در همین مظهر
ذات و ذلت می توان ملاحظه کرد

و مفرح و او کون سی و پاره ازین مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب
یعنی و او کون با مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب است و درین مظهر
بمعنی و او کون کون است و ازین مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب
بمعنی و او کون کون است و ازین مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب
بمعنی و او کون کون است و ازین مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب

اسکانت تفریح و راز

ابتهاج و راز و مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب است و درین مظهر
و راز و مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب است و درین مظهر
و راز و مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب است و درین مظهر
و راز و مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب است و درین مظهر
و راز و مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب است و درین مظهر

و مفرح و او کون سی و پاره ازین مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب
یعنی و او کون با مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب است و درین مظهر
بمعنی و او کون کون است و ازین مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب
بمعنی و او کون کون است و ازین مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب
بمعنی و او کون کون است و ازین مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب

یا س و مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب است و درین مظهر

یعنی و او کون با مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب است و درین مظهر
بمعنی و او کون کون است و ازین مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب
بمعنی و او کون کون است و ازین مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب
بمعنی و او کون کون است و ازین مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب
بمعنی و او کون کون است و ازین مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب

ترو بظاهراً اسم فاعل از کسب است و درین مظهر
بمعنی و او کون کون است و ازین مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب
بمعنی و او کون کون است و ازین مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب
بمعنی و او کون کون است و ازین مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب
بمعنی و او کون کون است و ازین مظهر بظاهراً اسم فاعل از کسب

Handwritten marginal notes in the left margin of the right page.

Handwritten mark or character at the bottom of the right page.

توضیح در کتب لغت
مفرد و مرکب
کلمات و اجزاء

مثنی

ادیس فقه محمدي شکره وان ذکر
محدوث

فولادیت صد شکر کاف و کشف
تطبیح این کلمه دو بار مفعول و فاعل است
و سکون ذال جمع لغوی که در جمع از این شکره
مهم کار بزرگ تیره می کار و شکره غیر آن
محمدي که میوم سکون جا مهم است
از باب لغوی لغین بر کهن ذکر لغتین
و کله فولا و بیار هم معورت هم
از جنس جمع کور و کور و کور و کور
و تا مثلثه نرم جمع بیانات
جمع اکا و صانغ خیر و کون
خیر کسیر و سکون سکون سکون
و کون سکون سکون سکون سکون
سکون سکون سکون سکون سکون

و با موهبه کاسموی احد علی موی سناله
نیز آمده و علی الزمان سخن زمان
و کسر با موهبه کاسموی احد علی موی
مورثه را کوهینه واحد دارد بعضی گفته اند
و سکون قاف و کون لغت معرب تا فتح نون
خبری که از کسیر موهبه کاسموی احد علی موی
نون و با موهبه کاسموی احد علی موی
جای بجای شدن شکر است فرج و کون سکون
مهل و کون قاف و کون سکون

شکر لغتین موهبه کاسموی احد علی موی
راه موهبه کاسموی احد علی موی
از باب لغوی لغین بر کهن ذکر لغتین
مهل و کون قاف و کون سکون
کون سکون سکون سکون سکون
کون سکون سکون سکون سکون

توضیح در کتب لغت
مفرد و مرکب
کلمات و اجزاء

غرض از اینست که در وقت که در آنجا بود باد مومند تر در وقت غم و غم
 و نام جویست در آنجا که کف صاف مملو و فتح می بخشد زهر که در وقت و لقمه و نشانه چشم
 گرم و خورده و بنویسم و نشانه بیاورم بدان جمع هم بر سر موزه و سکون است
 موهن و فتح را از هم جدا کردیم و سوزن جمع بر او با یک سوزن از باب نظریه
 پیشترش در آن تر در موزه و سوزن در آن مملو است و آن که در آن کس و در آن
 چشم و چشم و سکون است و موهن و سوزن در آن جمع است و چشم و چشم و چشم
 مملو بود و در آن بزرگ جمع جفا بر وجود و فضیلت و سکون است و در آن
 به چشم در آن عالی جمع و فاضل است که آنکه یکسکاف و نوین در آن جمع
 و کن نیز نام بر قبله است و کیش فارسی تیسر در آن کویند
 اعصار کرد و با چه بکار کرد شمال
 بالا جنوب و شمال
 اعصار که سوزن و سکون است و فاضل در آن است که در آن جمع اعصار بکار
 و سکون کاف و باد موهن و فاضل باد که از میان بکار آید و آن چهار نوع بود
 از میان صبا و جنوب آید و از میان کویند و آنکه از میان و شمال آید صبا که کویند
 نیز کویند نور و تغییر و آنکه از میان صبا و در بورد و بیا کویند و آن سرد
 و آنکه از میان جنوب آید و بیا کویند و او که مست شمال است و موهن و موهن بود

است یکدیگر و بعد از آن بر ترق باشد جمع شمال و شمال جنوب لقمه چشم
 و ضم نون و باد موهن و باد دست چپا و جمع جنب جنب صبا لقمه چشم
 مملو و باد موهن و باد دست چپا و جمع جنب جنب صبا لقمه چشم و ضم
 موهن و باد مملو و باد پیش روی او جمع بر جمع تب و صاع و فواکه کباد
 در موهن و باد و جمع و فتح شیش
 همی اضم حال مملو و باد موهن و تب جمع حیات صاع لقمه چشم و باد
 در موهن و باد از باب فتح یعنی شکافتن و کار کردن و بوم کون
 کوسفه فواد لقمه و موهن و باد و در اول آیت ننده جمع فواد لقمه
 از باب فتح یعنی رد کردن کباد لقمه کاف و باد موهن و باد مملو در
 موهن و باد از باب لقمه بر یکدیگر در آن جمع لقمه چشم و سکون را
 مملو است و در آن جمع و موهن و باد لقمه چشم و سکون را در آن
 موهن و سکون را و موهن و باد لقمه چشم و جمع و لقمه چشم و سکون را
 ظهر است و لطن شکم در دو پوستین
 الی نه و نوبه شتر مرغ و لقمه چشم
 ظهر لقمه چشم و موهن و باد مملو است و چارپای بارش موهن کویند

وراه جمع اظهر و ظهور اظهر ان درین بند را اظهر گویند و اظهر البدر است چون
 بطن بیابا موصوفه شود و سکون بیا اظهر کم و قلیل جمع بطون در آن بند گویند
 بطن البدر درون شجر و قوتش فاسکون را مصلحت است و اذالبه نفع منزه
 و سکون لامر و حیا و تخاینه و کوشش نگاه و کوشش است یعنی
 اکتسب تا بهای عامه بفتح نون و عین و واحد فاعل یعنی شتر مرغ و غایه یوار که
 بر دو سو در یوار چال بود و چوبیان در بر یوار چال نهفته است تا نیک در میان
 و کبریا بی ای آنچه در زیرش جمع فاعل و غایه نیز نام ای او بوقت
 مردی آنچنان بفتح نون و سکون بین مصلحت و ماره کاشی و دوشی بفتح
 حانوت چون دکان شد و حکایت آنکه
 باسه و برینم و سطر بق سرش
 حانوت بجاء مضمون و ناء و فانیه دکان جمع حانوت حکایت
 کبریا مصلحت سکون لامر و کسره فوقا یند اول و سکون بایه تخاینه کسره
 صمغ است غرافل فتح عین معر و اذ مصلحت و اذ مضمون یا کسره عین و اذ
 سرین نام می صمد از باب بصره و همی برینم نیز زلفن شرط بفتح
 مثلثه و سکون بر اذ و مصلحتین برینم شرط و اول کسره اول و

سکون

و سکون با موصوفه و قاف است و صیغی که خیزی جنان کربان در عهد
 کند و طاس فرج با بجه نظر است اللفظ بفتح و اول تثنی
 شمع و زلف بفتح با بجه
 سادون خیف و غزال است و سادون آهوه
 بجز این قطع و قطع خیزد که کسرت شمع شمشیر و سکون مضمون مملک موم
 زلف بفتح راه و بحر و سکون بایه تخاینه فاعل ماره و مصلحت بصره
 پیشه و سکون و حرامید بفتح با موصوفه و سکون موصوفه را مصلحت
 بجه یعنی ماره و بصره باطل شدن را برینم بفتح حیم و کبریا تخاینه
 حال کسرت بصره جمع خیزد و سادون بفتح عین مضمون و کسره اول مملک آهوه
 جمع سواد آن تف کسره خا و عین تخاینه و فاعل ماره که قوت کسره باشد
 غزال بفتح عین و اول مملک ماره که در حرکت است با مضمون غرافل
 رسا بفتح را و عین معر و سوره آهوه که در کسرت در آن مملک
 ثقبه سولج است و بخل درین پریم کرد
 کلبان ماسه است کلوب نیز و سادون
 ثقبه یعنی ماره مثلثه و سکون قاف با موصوفه و اول کسره و اول مملک

و سکون با موصوفه و قاف است و صیغی که خیزی جنان کربان در عهد
 کند و طاس فرج با بجه نظر است اللفظ بفتح و اول تثنی
 شمع و زلف بفتح با بجه
 سادون خیف و غزال است و سادون آهوه
 بجز این قطع و قطع خیزد که کسرت شمع شمشیر و سکون مضمون مملک موم
 زلف بفتح راه و بحر و سکون بایه تخاینه فاعل ماره و مصلحت بصره
 پیشه و سکون و حرامید بفتح با موصوفه و سکون موصوفه را مصلحت
 بجه یعنی ماره و بصره باطل شدن را برینم بفتح حیم و کبریا تخاینه
 حال کسرت بصره جمع خیزد و سادون بفتح عین مضمون و کسره اول مملک آهوه
 جمع سواد آن تف کسره خا و عین تخاینه و فاعل ماره که قوت کسره باشد
 غزال بفتح عین و اول مملک ماره که در حرکت است با مضمون غرافل
 رسا بفتح را و عین معر و سوره آهوه که در کسرت در آن مملک
 ثقبه سولج است و بخل درین پریم کرد
 کلبان ماسه است کلوب نیز و سادون
 ثقبه یعنی ماره مثلثه و سکون قاف با موصوفه و اول کسره و اول مملک

آنچه ثقیب صدندان تقدیر نماید یعنی سوراخ کله و توفیق در صدندان از آن
 منجلی که بر سر و سکون نون فتح حیرت در این نیزه فرایح حضرت جمع منجلی
 اسم الکتاب منجلی از باب فیض یعنی بوی سکن و نیزه نون و نیزه نون
 نیزه فتح با موه و سکون یا یخانیه فتح را مهلتی زرد که در موه
 نمودن و در صحیح المصباح و فتح سیرم که در کتب که در کتب که در کتب
 فتح کاف و سکون الموه و فتح با موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 کوه فتح کاف و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 منشار که بر سر و سکون نون و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 شیخ فانی و یونان و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 حیرت نون سکه عجزه در موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 شیخ فانی و یونان و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 بقا و نون و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 نیست شدن و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 و فاکت ابیات بری رسید با موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 جمع موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه

سکون

و سکون یا یخانیه و فتح نون و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 و سکون نون و فتح نون و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 و نیزه فتح با موه و سکون یا یخانیه فتح را مهلتی زرد که در موه
 فاعل از عجز از باب فیض یعنی بوی سکن و نیزه نون و نیزه نون
 و کوه موه و سکون یا یخانیه فتح را مهلتی زرد که در موه
 و سکون و فتح با موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 جزم و یونان و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 علو که بر سر و سکون الموه و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 یعنی بلند شدن و عالیشان و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 و سکون قای از باب فیض و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 یا یخانیه در موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 قصر یعنی قاف و سکون صاو و راه موه و موه و موه و موه و موه و موه
 از باب فیض یعنی بوی سکن و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 که آتش و چیزی فرس و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه
 و سکون را موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه

و کرده گمان در طبع زبان عام و سنگینت و سردی است که در میان
مهرهای پست باشد جمع طبقات و طباق و پسته روز و بیشتر شب و حال از طبع و گوشت
بعضی صفت صفا و پخته شدن می گمان یا بگوید که در صد آمدن یعنی با یک کفن

و اربع سنده و از بلخ خربزه

چون کواکب در قرص کلید بیافله

در بیان صفت و نحوه سکون و از این سخن می رسد و آنه لطیف کبریا بر همه و

معمول شده و سکون یا استخوانی و با مویز و زهره که یک لطیف قاف اول سکون است
نان کاکه اندک در قفس و قاف و سکون با و همایین کلید و آنه صریح
اقرص و قوسه بر لب یعنی زوال نشاندن و بی کمال گرفتن لبها که در دست
با مویز و مویز یعنی اول تیر صده لبها از باقی کسیر افله در آن گوشت

قفسه در پاره است کفایت سنگینت

صفت سومار و صفت و جزو اولی در

قفسه قاف و سکون آن و قفسه قاف و اول مجرب است جمع قاف و قوسه و قفسه
سنگینت و این جمله و قفسه لام سکون عامه جمله قاف و تا ناید کفایت با جمع
صفت سومار و صفت و جزو اولی در

و درم است و در لب که از آن خون آید و گوشتی که بغل و پیکر گوشت و زوی را فرزند
صفت سومار باره و صفت نیز صفت از باطن یعنی گوشت و پسته و از باطن شکم می آید
سومار صفت سومار صفت سومار سکون قاف و قفسه و کسر ال و عین و مالتین و غیره و کفایت
سومار صفت سومار صفت سومار سکون قاف و قفسه و کسر ال و عین و مالتین و غیره و کفایت

جمعه چکاو و مغز قزوق و دماغ مغز

امواله کجا می وی و چه کلمه

صفت سومار و سکون با مویز و زهره که یک لطیف قاف اول سکون است
نان کاکه اندک در قفسه و قاف و سکون با و همایین کلید و آنه صریح
اقرص و قوسه بر لب یعنی زوال نشاندن و بی کمال گرفتن لبها که در دست
با مویز و مویز یعنی اول تیر صده لبها از باقی کسیر افله در آن گوشت

اداره و شر و شر و شر و شر

بحران قطعه قوی کن
از یک تخت و بنا باروان چطور و عا یک تمام ادا در کف است

جزی و ابر عرض شکسته عرض کلا

از یک نفع نمره و کسر و سکون این چنانچه تحت است جمع از یک و چنانکه
کوتخت نوبت و در صورت نرسد از یک کویند نیز انا بکسر نمره و نون در جا
این جمع این پس اولی طرفت نفع ظاهر و سکون را مهله و بنا باروان
جمع طرفت و مطنه و یک کرم منی طرفت من و عا بکسر او و عین مهله و بنا
جمع او عین و عا بنا را در اینر و عا کویند منی جمع و کسری مهله و نمره و لیر
فصل از اینر از باب علم منی دلیر شدن من و عا بکسر من و ابر مهله و بنا
معه بنا و حسته جمع از اینر مهله و بنا علم منی چار شدن و حسته من
عین و ابر مهله و بنا و عا بنا کلا و عا بنا من و عا بنا حسته جمع و عا بنا
یعرض قتیطه نوزان و جاب و ان عین کویت

زرک برده بنام و کلیم خورد عجا

قتیطه و عین و عا بنا و عا بنا حسته جمع قتیطه من از قتیطه اناب که عین
و قتیطه من و ابر مهله و بنا کویت منی من و عا بنا حسته جمع و ابر مهله و بنا
در علم کویت منی من و عا بنا حسته جمع و ابر مهله و بنا کویت منی من و عا بنا حسته جمع

تحت نیمه بار و مهله و بنا باروان جمع و عین عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع
و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع
مهله و بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع

شده عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع

بیمتر سون و کسر مهله و سکون اید تحت نیمه و ابر مهله و بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع
قتیطه منی من و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع
را و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع
که صنف انداز خارج و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع
مهله و بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع
بنا و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع
عین و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع

عین و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع

عین و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع
قتیطه منی من و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع
قسط و مهله و بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع
پوسته و ابر مهله و بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع و عا بنا حسته جمع

ما عون بضم عین مهمل و سکون و او ز کو قه درخت مانه چون در یک توده
 و آتش زنده و غیران و این جمعیت که واحدند از دو افعال طاعت و
 منفعت و عطا را نیز گویند و گویندش معونه بود و الفراعونه نیز از او در
 استعجاب بگرسین مهمل و یا در تخمین عین مهمل که کل صعوبت و سختی و دشواری
 هو الی الله بالاجماع صعباً یصعبه کوهت و دروزخ و شتر که بخورد و سنگند
 و بچ و دیگر راه و راه در کوه و شواغول از صعبه تخمین از باب علم بالا برتین
 در روز تغییر ماهه ملاطبت کل میان دو

اما صبره بنا را زه و ان بها
 تغییر چون در وقت و راه مهمل ناه و خمیر وان لکست که در این آرد و سفته
 و گویندش شتر و نما و طره از بیخ و خوی و در آن کفند که فعل از لغت و در
 کتبت اصل را گویند فلان کیم التقرای اصل و ملاط که در ملاط مهمل کل
 که در سخت کتبت فعال از ملاط از باب لغت یعنی کل در میان کون و ملاط
 پهلوان را گویند و گویند پهلوی شتر اما مگر بجز پیشما ز پیشوا دره شجاع
 ائمه در صحیح گوید جویت که بنا بان بسیار است که کتاب و تاجیه زین با شیخ
 راه را نام گویند بنا یعنی باه موند و نوشت شده و در راه جمع بنا و ان مال

از باب ضربت شکر نهنی که صغیر و خوار با کتبت
 صهیل یا کتبت صله است با کتبت

نهنی چون وقاف بود و نهنی بکن و صله از باب ضربت صغیر و نهنی که
 خود از ضم فارسی و در املا بانک کا و صهیل ایضا و مهمل الی صهیل از باب
 یعنی بانک چون از صهیل لفتح صادین مهمل و مهمل الی بانک من و
 حال و غیران و نهنی بانک و صله از باب فعل یعنی بانک کن و بانکان
 نهنی بانک کلاغ و طین چو بانک کن
 شجاع بانک بانک بانک بانک کتبت عمو

نهنی عین مهمل و ناه موند و نهنی بانک کلاغ و صله از باب ضربت صغیر
 کلاغ بانک کن طین و طاه مهمل و نهنی بانک کن و پسته و بانک طین و نهنی
 و طانت و صله از باب ضربت بانک کن که در نهنی و نهنی بانک نهنی و نهنی
 و حاد مهمل بانک کتبت مهمل و صله از باب ضربت بانک کن که از باب شجاع بانک
 کون مانده عمو بضم عین مهمل و صله بانک کتبت بانک کتبت و صله از باب ضربت
 یعنی بانک کن کتبت نهنی بانک کتبت نهنی بانک کتبت و صله شجاع
 ضحیح بانک و نهنی بانک کتبت

وحر قید است از عرب ز صیر کس نفخ را از حد سرمای سخت جمع ز ما بهیروز نفخ
با و موذ و سکون را و دال مملکتین سر و تنگ خواب جمع بر و ضمیمین و نفخ
با و سکون را نو عید تلز با جمع ابراد بر و کلیم خورد بر دی فرما زین که بر علیه
یعنی تبت قره بضم قاف تشدید را مملکت سر ما و قرار و موذ و مصلحت با بصر
یعنی با سر در کس یا بر خیز بر خن و قرار دادن کلام گوش تبسم قره مصلحت
از با بر خیز تبسم کون مایکین قره بضم قاف و نفخ را یعنی روشن شدن
چشم و در کل دال و مند بکستی از نشاد

ارج و طیب عین بود بویا
و در فتح و او سکون را و دال مملکتین کلان سر و دال مملکت و در و موذ
و در بضم و او سکون را مند بکس با و سکون فون و ضم دال مملکت کاسنی
ارج بر ارج مصلحت و یار باب علم نفخ شوی و پاکیزه شدن خود میدونی
طیب بک طایفه مصلحت سکون یا بخت تانی بوی و پاک عین نفخ عین مصلحت
کس با و موذ فعل معنی فاعل است بفتح تین از باب علم یعنی بوی خوش کون
و کس کی رفتن بوی نفخ و شش یار با و جمع و در و جازانه و در ابر
نفخ بفتح تین و عین مملکت یار با و کس با و موذ است جمع انعام است

نفسه

نفخ و نفخ نماز و فاسیت و نفخ بکس فون و سکون عین و نفخ می فعل ماضی از
برای یخ کمثل بدل از برای ضم و حش و وحش و وحش چار پان صحر
و وحش نبرد کوه و ارادل مردم با کویند و میست و در خیزند که و موذ
و فاحه و ح و کاه بر او شان جمع کند و وحش و شخ و دم و مند را کویند و جمع
نفخ سین مملکت با و موذ و عین مملکت و جمع سب و وسیع بضم و سکون طیب
جبا نه نفخ چشم و با و موذ صحر او و نفخ دال مملکت و سکون عین و نفخ و نفخ
صحر او و دال مملکتین سر او و موذ است جمع ادر و دیار و دور نیز
و در و احضار و دست مصلحتین و جمع دوران یعنی گشتن

عجراست و کس با و در فون
مثل و کف و است مشت و نیتما
عجراست عین مملکت و ارج و ز ارج و خیز و نفخ می جوان مخصوص و عین
جز و جی و ال مملکت جمع ارج از عجز از آن بزرگ ترین و یک بلبله و عجز نفخ
عین و سکون هم تا و ان شدن و یک نفخ و او و سکون با لار ان ایمان
و نفخ است مصلحت از و از با بصر و یک عینی بر نفخ و سکون تابع
و پس و خیزی و پاک کس با و و سرین و جمع و کس بضم و نفخ بفتح تین

کس با و مملکت

منها ایام المنسوخ

مشهور سخن باشد در محلی
زان حدیث کن این ایامی پس شرح
۲۵ و ۲۴ با ۲۱ ۱۶ و ۱۳ و ۵ و ۲

در معرفت آنکه فرم چهره

هر چه از ماه شد شنبی کن
پس شرح بدان ده خانه عشر
و آنچه ماند از عشر منزل
ضرب کن در شش و درج میدان

ایضا همین معنی

روز را به سینه ده زمین کن
هر چه بر از منوی شرح کن
پس بیت شش و شصت و پنجاهمین کن
روز را به سینه ده زمین کن

در بیان اجمل

یکایک آن شرا بحد حروف خطی
پس از کلمات است تا ضلع صد
خاندان از کتب عشره معصوم
دل از حروف عشره تکمیل

در موجاز حسن

ده چیز را در ماه تا خوبی باشد
پس هر روز از آن بطایب چهره

شرح ذیض طبع
۱۰۴ و ۱۰۳ و ۱۰۲ و ۱۰۱ و ۱۰۰ و ۹۹ و ۹۸ و ۹۷ و ۹۶ و ۹۵ و ۹۴ و ۹۳ و ۹۲ و ۹۱ و ۹۰ و ۸۹ و ۸۸ و ۸۷ و ۸۶ و ۸۵ و ۸۴ و ۸۳ و ۸۲ و ۸۱ و ۸۰ و ۷۹ و ۷۸ و ۷۷ و ۷۶ و ۷۵ و ۷۴ و ۷۳ و ۷۲ و ۷۱ و ۷۰ و ۶۹ و ۶۸ و ۶۷ و ۶۶ و ۶۵ و ۶۴ و ۶۳ و ۶۲ و ۶۱ و ۶۰ و ۵۹ و ۵۸ و ۵۷ و ۵۶ و ۵۵ و ۵۴ و ۵۳ و ۵۲ و ۵۱ و ۵۰ و ۴۹ و ۴۸ و ۴۷ و ۴۶ و ۴۵ و ۴۴ و ۴۳ و ۴۲ و ۴۱ و ۴۰ و ۳۹ و ۳۸ و ۳۷ و ۳۶ و ۳۵ و ۳۴ و ۳۳ و ۳۲ و ۳۱ و ۳۰ و ۲۹ و ۲۸ و ۲۷ و ۲۶ و ۲۵ و ۲۴ و ۲۳ و ۲۲ و ۲۱ و ۲۰ و ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱

خورد و کمان و کرد و بلند و دراز
باریک تنگ رخ و سفید سیاه نیز

استاد قرأت شهر بود
پس هر که و این عارف و صم را
از که نخت این کثیر استامام
تا فتح زیدینه این عمارت نام
بگشت ز اعجاز نبی هر سل
سوره صد و چارده آیه قرآن

بجای تلاوت قرآن
نخل هر چه و نخل از جده
بگذار آن اسم و آن و حمت
تا فحی سرت سجده اخرج
وقف عشره در قرآن

اولیاد آن بماتر آوس
فاستاد این و سون و سعب
بوعمر علا و نا فح و این کثیر
از جلوس کیا شمر و هفت کثیر
از بیره ابو عمر علا در نام
عاصم چه علی و سمر از کوف نام
زایات هدی قاعدات سل
جامع صد و چارده آیه قرآن
اندر اعرف و در عدد در حمان
حج و صلوات و سوره قرآن
یا دمیب در اقره القرآن
مجمود صادره سب نعمان
کر بدان شوی ز این کلام
بیمعون دان بسوره اعفام
سرد و سجده یا فحده مقام

پنجشنبه که سر بر آرد خود رخت خود جانب جنوب میر
 در شنبه و چهار بقال زوی رختی ساری شمال
 نوعهای لغت رختی ساری اول اصیبت عجم عماد
 پس مولد خود خضع و طابن این کلمه باز از تخمین و طابن ای استاد
 در مجموع رختی و کسوت و فرق عدل و بعضی دوام و استقامت
 در رختی ساری و کسوت و فرق یقین و شش و شش و شش و شش
 بنوع شرف و درودیت و رای قره و نطن و بیج و خیز از خضاد
 مشترک جایت او عین و رجا مترادف خزان و قلب و فواد
 مختلف در میان عرب و عجم جزیره و جوز و طابن و شش افتاد
 در عمل و در حقیقت طابن اری و قره ارمی از ان و استاد
 بر چهار تو با تابع دان رختی ابدان همیشه ضلوع دان
 حکمت استی و شیوه کمان نور خانی و وجه خوشه همان
 طبع جوز اود و لوی و روان تو خیز کسوت و خیز کسوت
 بر کلب رختی منقلب است ایندین باب حکم بسیار است
 در کسوت و در کسوت طابن بازمیزان معصومی یکدندان

ثابت آمد و خوف چادر کرد تا تاسه و جوز او خوشه و ماسی
 کویم ماین علم است برین رختی کویم ماین علم است برین رختی
 چون بود در رختی ساری تا به ماه بلکه در رختی منقلب باید
 بدیت نیز وقت پوشیدن و رختی را رختی ساری حمام
 و رختی در رختی ساری باید و رختی در رختی ساری باید
 لیک اندر رختی ساری باید و رختی در رختی ساری باید
 و رختی را رختی ساری در رختی ساری در رختی ساری
 ماه باید بر رختی ساری در رختی ساری در رختی ساری
 و رختی ساری تا سوار شوی اول اندر رختی منقلب است
 آستینها را با تو شستنی خواه هم بسوی سواره نظر شس
 عقرب و کاه و در کسوت ساری و صفای چار از کسوت ساری
 زانکه است این چهار کسوت ساری جابیه برین رختی ساری
 در بر رختی ساری کسوت ساری هم برین رختی ساری
 ماه باید بخانه کسوت ساری و رختی در رختی ساری
 بخانه کسوت ساری رختی ساری یافته نور سعد از ان سعیدین
 چون طلب کار رختی ساری رختی ساری رختی ساری
 کسوت ساری کسوت ساری کسوت ساری که بود در رختی ساری
 که بود رختی ساری کسوت ساری کسوت ساری

و کت است تا شکار کنی
در مکان جوی جامی برین
و اگر انجانیانی اندوخت
خوردن دار و اربود ریاست
انرا نیکو باشد اریابی
ظرف ششوی نمره بدرام
چون نظر دوستی بودید
در کنی فصد یا جماعت
در کنی نیز حجت یا سفر
در شجر اندرون شوی از راه
مقول مصطفی قطع اظایر
بشبه اکل افقه در اصابع
بهوشنیه شود خطت زیاد
چهار صحت افزاید بجات
بر جمعه هر حاجت که خواهی

کوشش تا سلطنت اختیار کنی
لیکنی خانه از دونه تپسیر
مگر هیچ ازین چهار پوت
احتیاط ار کنی بود جایت
اندین دم بجایه آب
و بر بود ناظران سوی بچرم
و در باش از مقارن کیوان
اتین هیچ به وقت سراجا
ماه در برج منقلب بهتر
باید اندر برج ثابت ماه
گذر روز دیگرین عاشر
یکشنبه شوی به خوبی طالع
یکشنبه بودیم بلاکت
پنجشنبه فریاد صاه وایت
بفضل خویش تن یزد برار

در جمعه هر حاجت که خواهی

روز شنبه شکار را شایسته
روز یکشنبه از برای بنیاست
دو شنبه سفر بود محمود
دو شنبه کن حجارت و فصد
کر ترا در اربع بود در خور
پنجشنبه قضای حاجات است
بر جمعه نکاح و تزویج است
این روز به جمعه خدمت
انچه فرمود مصطفی و نکند
خفته و بر والدین و اذان
ده و دو چپسری کار روز عاشر
عیادت و صدقه صوم و سز در سوان
چهارده جمعه ادر آن بدایه
فرض این تو بخونج و سجده
سوره عرف و میر صاد را در آب شمر

البضای کبک و کت می آید
که در آن حق بنای عالم است
رو سفر کن بطالع مسعود
هم بدین کار کن غیبت و قصد
حجبت کن روز شنبه
روز یکم در وظایع است
نه ز قول نجوم و نه ز جح است
این نظم شیر خدا علی ولی است
بچ بود ای برادر اندر یاب
وام نهادن طهارت از خطاب
شود خدا از تو بلاضی و سمر لاضی
زیارت و صلوات و صلوات
مغفرت فرستد کس که در این تم
رعده و فغان در است از آنجا ویم
عمل و انشقاق و ترمیم است یکم



بجز

۳۶

مجله ۲

کتابخانه

مکتب

بمقتضای ابواب تقاریر
ایستاد

الکتاب

الکتاب

